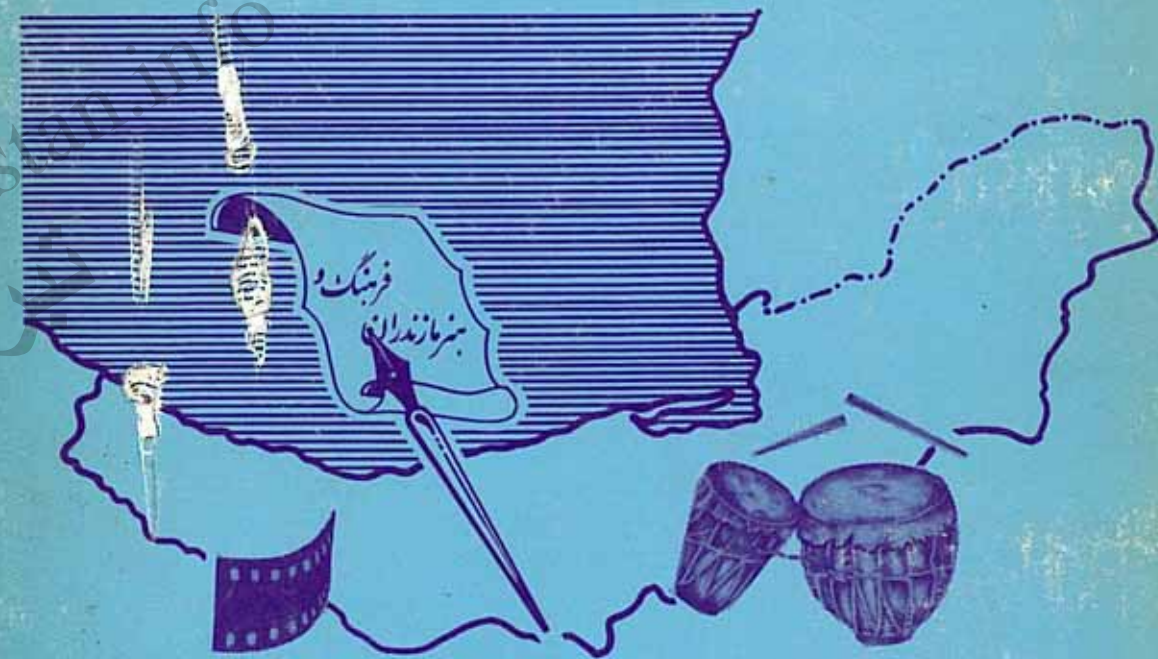


# در قلمرو زندان

مجموعه مقالات

جلد ۱



بکوشش حسین صدیقی

که نازندان بخت ما یاد باد همیشه برویش آباد باد

در قلمرو زندان

سرانجامت کشور آزادیست ز دیار دوستی در جوار است بنان پرگشته بند باق زرز

کرامت زندان محنت ما یاد باد همیشه برویش آباد باد کرامت زندان محنت ما یاد باد

نوازنده طبل جان اندرون گرازنده آهوی پراغ اندرون

ناشر صندوق پستی ۱۶۵ - ۴۷۶۱۵

۲۰۰۰ ریال

# در قلمرو مازندران

## جلد اول

مجموعه مقالات

بکوشش: حسین صمدی

- 
- - نام کتاب: در قلمرو مازندران
  - - به کوشش: حسین صمدی
  - - چاپ: چاپ نقش جهان
  - - حروفچینی: بطریقہ کامپیوتری «نوآور»
  - - تاریخ انتشار: بہار ۱۳۷۰
  - - تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
  - - فیلم وزینگ از: وحیدیان - بابل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آنچه می خوانید

صفحه		
۶-۵		سجی با شما
۲۹-۷	محمد حسین بحرانی	افکار، انسان و فعالیت در استان مازندران
۴۸-۳۱	حسین صمدی	معرفی نسخه نو یافته‌ای از اشعار قمری آملی
۶۰-۴۹	نور محمد عاشور پور، نور محمد آق	سند نظر سندی - شاعر مبارز ترکمن
۸۳-۶۰	نظام‌الدین پوری	دستور زبان مازندرانی تبری
۱۴۹-۸۴	میر سعید نیکزاد لاریجانی	تاریخ آمل - نارمان حریر طبری
۲۰۰-۱۵۰	محمود جوادیان کوتنائی	ادبیات شفاهی مازندران. ۱- ترانه‌ها
۲۱۸-۲۰۱	حسین صمدی	په‌رست کتانه‌های ترکمنی جاب ایران
۲۲۲-۲۱۹	اسدالله عمادی	شعر بجاو طبیعت مازندران
		شعر معاصر مازندران
۲۲۸-۲۲۳	محمود جوادیان کوتنائی	مطومه کلا
۲۳۰-۲۲۹	احمد طیبی سیف‌کنی	نه نئی، چند دو بینی

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)  
تبرستان

محمد حسین بحرانی

اقلیم، انسان و فعالیت در استان مازندران  
(از زبان آمار)

www.tabarestan.info  
تبرستان

فهرست مطالب:

- الف- ویژگیهای اقلیمی
- ب- تقسیمات کشوری
- ج- جمعیت و نیروی انسانی
- د- اوضاع اقتصادی- اجتماعی

## الف - ویژگیهای اقلیمی

استان مازندران با ۴۶۶۴۵ کیلومتر مربع مساحت در شمال ایران و ساحل جنوبی دریای خزر واقع است. این استان از شمال به اتحاد جماهیر شوروی و دریای خزر، از جنوب به استانهای سمنان، تهران و زنجان از مشرق به استان خراسان و سمنان، و از مغرب به استان گیلان محدود می‌شود.

رشته کوههای البرز در جنوب استان دیوارهٔ قوس مانندی با عرض متوسط ۷۰ کیلومتر تشکیل داده که ارتباط میان مازندران و قسمتهای داخلی ایران را جز از راه گردنه‌های بلند و دره‌های گودی که نتیجهٔ فرسایش رودهای هراز، چالوس و نالار هستند، ناممکن ساخته است.

این رشته کوهها با جهت شرقی- غربی خود مانع نفوذ بادهای مرطوب حاصل از تبخیر دریای خزر به داخل ایران شده و در دامنه‌های شمالی و جنوبی خود دو اقلیم متفاوت ایجاد نموده است. دامنه‌های شمالی آن که به دریای خزر محدود می‌شود، در اثر برخورداری از دو جریان هوای سرد شمالی و گرم و مرطوب غربی و تبخیر دریای خزر در معرض بارانهای دائمی و رطوبت فراوان بوده و در نتیجه دارای نواحی جنگلی بسیار غنی و جلگه‌های حاصلخیز و رودخانه‌های پرآب و دائمی است.

میزان بارندگی و رطوبت در غرب استان بیشتر است و هرچه از غرب به سوی شرق برویم از آن کاسته می‌شود. این تفاوت میزان رطوبت همراه با گوناگونی سطح استان از نظر ارتفاع و دیگر عوامل طبیعی باعث ایجاد مناطق متفاوت آب و هوایی شده

است.

رودخانه‌های استان همگی کوتاه بوده و عمدتاً از کوه‌های البرز سرچشمه می‌گیرند. میزان آب این رودخانه‌ها و وسعت حوضه آنها، مقاومت سنگها و عمق دریا باعث شده است که جلگه‌های استان در نقاط مختلف پهنای ناهمسانی داشته باشد: در فاصله میان رامسر تا نور، یعنی در بخش غربی استان جلگه به صورت نوار باریکی است، در بخش میانی استان یعنی حوضه آبریز رودخانه‌های هراز، بابل، تالار و تجن پهناورترین قسمت جلگه مازندران قرار دارد. در حاشیه خلیج گرگان نیز یک نوار باریک جلگه‌ای از نکا تا کردکوی جلگه میانی مازندران را به جلگه پهناور گرگان و گنبد متصل می‌کند. این ناهمسانی وسعت جلگه‌ها بر پراکندگی مراکز سکونت و فعالیتهای اقتصادی استان تاثیر داشته است.

در استان مازندران چهار ناحیه متفاوت اقلیمی (اکولوژیک) مشاهده می‌شود:

۱- ناحیه بیلاقی (کوهستانی): این ناحیه در جنوب استان و در ارتفاع میان ۳۰۰۰ متر تا ۴۰۰۰ متر قرار گرفته است (ارتفاعات بیش از ۴۰۰۰ متر را قله‌های پوشیده از برف تشکیل می‌دهد). خاک آن رسوبی و مخلوطی با سنگ و ماسه بوده و هوای آن سرد و خشک است. در این ناحیه جنگل وجود ندارد و سطح آن پوشیده از مراتع سبز و خرم است. ناحیه کوهستانی استان نیمی از سال پوشیده از برف بوده و در این مدت بیشتر روزها مه غلیظی آن را فرا می‌گیرد. بدین ترتیب بیشتر روستاهای آن در ماههای سرد سال خالی از سکنه است، و در ماههای گرم به واسطه داشتن کوههای بلند و دره‌های باصفا و رودها و مراتع سبز و خرم و آبهای معدنی مورد استفاده دامداران و سایر مردم شهرها و روستاهای منطقه برای بهره‌وری از مرتع و آب و هوای خوب قرار می‌گیرد.

فعالیتهای اقتصادی ساکنان این ناحیه عمدتاً دامداری و سپس تولید غلات و کمی باغداری و صنایع دستی و فروش نیروی کار در مناطق دیگر و به ویژه در ناحیه جلگه‌ای مازندران است. بنابراین مهاجرت فصلی و دائمی نیروی کار به خارج از ناحیه و کوچ فصلی انسان و دام به ناحیه‌های پائین دست در ماههای سرد سال، از ویژگیهای اصلی جمعیتی آن است.

این ناحیه همچنین دارای معادن زیاد از قبیل ذغال سنگ، آهن، مس و..... است. روستاهای مناطق بیلاقی از نظر تسهیلات زندگی و امکانات ارتباطی نسبت به



سایر مناطق استان محروم بوده و تولیدات آنها نیز بیشتر از طریق واسطه‌ها به بازارهای شهری عرضه می‌شود.

۲- ناحیه میان بندجنگلی: این ناحیه در ارتفاع میان ۱۰۰ متر تا ۳۰۰۰ متری واقع است و قسمت عمده آن را جنگل و مراتع سرسبز تشکیل می‌دهد. تقریباً در تمام استان در ارتفاع ۸۰۰ تا ۱۸۰۰ متری از سطح دریا، جنگلهای انبوهی از درختان پهن برگ وجود دارد. البته جنگل تا ارتفاع ۲۵۰۰ متری همچنان گسترده است، اما در کمربند میان ۱۸۰۰ متری تا ۲۵۰۰ متری، جنگلها تنکتر بوده و درختان سوزنی برگ مانند سرو کوهی در آنها به چشم می‌خورد.

در گذشته ساکنان این ناحیه قطعاتی از جنگل را از درخت تهی کرده و زمین آنها را به کشتزار مبدل ساخته‌اند، بدین ترتیب نوعی روستای جنگلی به وجود آمده است که گهگاه کشتزارهای بسته‌ای نیز در آن مشاهده می‌گردد.

فعالیت‌های اقتصادی ساکنان این ناحیه عمدتاً دامداری و تولید غلات است. روستائیان این بخش به دو صورت ساکن (کشاورز) و سیار (دامدار) زندگی می‌کنند. فروش نیروی کار در مراکز جمعیتی جلگه‌ای (آبادیهای پائین دست) نیز یکی دیگر از فعالیت‌های اقتصادی مردم این بخش است که در فصل‌های خاصی از سال انجام می‌شود. دامداران ناحیه میان بند، از مراتع جنگلی آن و مراتع ییلاقی در فصلهای سرد و گرم سال به تناوب استفاده می‌کنند.

فرآورده‌های دامی و صنایع دستی این ناحیه نیز عمدتاً توسط واسطه‌ها و با قیمت پائین خریداری شده و سپس از طریق آنان عرضه می‌گردد. از نظر امکانات رفاهی و ارتباطی، جمعیت این ناحیه نسبت به جلگه‌نشینان در محرومیت نسبی به سر می‌برند. به طور کلی می‌توان گفت که مراکز جمعیتی واقع در این بخش از استان، از نظر ویژگی‌های جمعیتی، اقتصادی- اجتماعی و اکولوژیک با آبادیهای معمولی مازندران متفاوتند.

۳- جلگه میانی مازندران: این ناحیه شامل زمینهای مسطح فشلاقی است که حداکثر ارتفاع آن ۱۰۰ متر، طول آن از مغرب (رامسر) تا مشرق (گلوگاه بهشهر) حدود ۳۲۰ کیلومتر، عرض آن از ۲ کیلومتر (رامسر) تا ۴۰ کیلومتر (قائم‌شهر) متفاوت بوده و حد متوسط آن حدود ۲۱ کیلومتر (بهشهر) است. شیب عمومی آن از جنوب به شمال بوده و از رسوبات رودخانه‌ها و پسروی دریا تشکیل یافته است.

زمینهای این ناحیه برای انواع زراعت‌های آبی و دیمی و پرورش گیاهان گوناگون مناسب است. غلات، حبوبات، گیاهان صنعتی، مرکبات، ماهی و فرآورده‌های دامی به مقدار فراوان در این ناحیه تولید می‌شود.

شهرها و روستاهای بزرگ مرکز و غرب استان، مراکز اداری و تولیدی و بازارها عمدتاً در این ناحیه قرار دارند. به دلیل وجود امکانات ارتباطی نسبتاً خوب، ارتباط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میان شهرها و روستاها بسیار گسترده است، به گونه‌ای که شهرها و روستاهای منطقه ویژگی‌های یکدیگر را در خود دارند. مراکز جمعیتی روستائی این ناحیه از نظر امکانات رفاهی، فرهنگی و اقتصادی در وضعیت نسبتاً خوبی قرار دارند.

۴- ناحیه شرقی و شمال شرقی استان: این ناحیه را جلگه گرگان و دشت تشکیل می‌دهد. که در مقایسه با سایر نقاط استان از بارندگی سالانه، کمتری برخوردار بوده و دارای آب و هوای نسبتاً گرم و خشک، به ویژه در حاشیه مرزی ایران و شوروی است.

رودخانه‌های این ناحیه به جز در یکی دو مورد، بیشتر فصلی است و زمینها در برخی از نقاط به دلیل کمبود آب به زیر کشت نمی‌رود. به طور کلی هوای این جلگه در تابستان گرم و خشک و در زمستان معتدل و مقدار بارندگی در نزدیکی ساحل و کوهپایه‌ها بیشتر از نقاط دیگر است. این ناحیه از نظر کشت پنبه، دانه‌های روغنی و گندم از مراکز بسیار مهم کشاورزی کشور بوده و به علت وجود مراتع جلگه‌ای وسیع، از نظر دامداری نیز دارای اهمیت است. مراکز جمعیتی مهمی چون شهرهای گرگان و گنبد و شهرکها و روستاهای بزرگ و کوچکی در این بخش از استان قرار دارند.

تفاوت‌های اقلیمی در این چهار ناحیه با گوناگونی الگوهای سکونت، فعالیت‌های اقتصادی، ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی، تراکم و پراکندگی آبادیها و کوچکی و بزرگی آنها هماهنگی دارد و در نتیجه شرق تا غرب و شمال تا جنوب استان را مجموعه‌ای از شکل‌های گوناگون طبیعی و اجتماعی فراگرفته است.

#### ب- تقسیمات کشوری

برپایه آخرین تقسیمات کشوری، استان مازندران دارای ۱۷ شهرستان، ۴۷ شهر، ۴۲ بخش، ۱۲۸ دهستان و حدود ۴۰۴۷ آبادی است. بزرگترین شهرستان استان، از نظر

وسعت گنبد کاووس و از نظر تعداد آبادی بابل بوده. و کوچکترین شهرستان استان از نظر وسعت بابلسر و از نظر تعداد آبادی علی آباد است (جدول شماره ۱)

www.tabarestan.info  
تبرستان

\* ارقام مربوط به مساحت و تعداد آبادی براساس سرشماری سال ۱۳۶۵ و سایر ستونها براساس آخرین تقسیمات کشوری (سال ۱۳۶۸) است که در آن شهرستانهای مینودشت و بابلسر از شهرستانهای گنبد و بابل جدا شده‌اند.

۱- جمعیت

در سرشماری عمومی مهرماه ۱۳۶۵، جمعیت استان مازندران ۳۴۱۹۳۴۶ نفر بوده است که ۳۸/۵ درصد آن در نقاط شهری و ۶۱/۵ درصد در نقاط روستائی سکونت داشته و کمتر از ۱٪ درصد غیرساکن بوده‌اند. جدول شماره ۲ تحولات جمعیت شهری و روستائی استان را در سه سرشماری گذشته نشان می‌دهد.

www.tabarestan.info  
تبرستان

✽ در سال ۱۳۶۵ تعداد ۱۸۷۷ نفر غیر ساکن بوده‌اند.

ملاحظه می‌شود که در سال ۱۳۴۵ از کل جمعیت استان، ۲۹/۳ درصد در نقاط شهری و ۷۰/۷ درصد در نقاط روستائی سکونت داشته‌اند. در سال ۱۳۵۵ نسبت جمعیت شهری به کل جمعیت استان ۳۳/۶ درصد و نسبت جمعیت روستائی ۶۶/۴ درصد بوده است.

فزاینده بودن نسبت جمعیت شهری و کاهنده بودن نسبت جمعیت روستائی می‌تواند معلول عواملی چون مهاجرت روستائیان به شهرها، الحاق برخی از روستاها به نقاط شهری و یا تبدیل شدن برخی از مناطق روستائی به شهر باشد.

نکته، دیگری که در جدول شماره ۲ دیده می‌شود شدت افزایش جمعیت استان

است. درصد افزایش جمعیت سال ۱۳۶۵ نسبت به سال ۱۳۵۵ (۴۳/۴ درصد) در مقایسه با درصد افزایش سال ۱۳۵۵ نسبت به سال ۱۳۴۵ (۲۹/۸ درصد) افزایش شدیدی را نشان می‌دهد، و می‌بینیم که با وجود کاهش درصد جمعیت روستائی نسبت به جمعیت کل باز هم افزایش جمعیت روستائی سیر صعودی داشته و از ۲۱/۸ درصد به ۳۲/۹ درصد رسیده که البته از شدت افزایش جمعیت شهری کمتر بوده است.

#### ۲- رشد جمعیت

چند و چون تحولات جمعیتی استان را با مقایسه، نرخ رشد سالانه جمعیت بهتر می‌توان بررسی نمود، نتایج به دست آمده از سرشماری عمومی سال ۱۳۶۵ نشان می‌دهد که جمعیت استان در آن سال نسبت به سال ۱۳۵۵ دارای نرخ رشد سالانه‌ای برابر ۳/۶۴ درصد بوده که نسبت به نرخ رشد جمعیت در فاصله سالهای ۵۵-۱۳۴۵ افزایش چشمگیری داشته است. این افزایش را می‌توان معلول عواملی چون کاهش مرگ و میر کودکان، افزایش مولید و افزایش مهاجرت به استان دانست. بنابر همین نتایج در دهه گذشته، شهرستان نور با نرخ رشد ۲/۶۶ درصد کمترین و شهرستان گرگان با ۴/۳۸ درصد بیشترین نرخ رشد جمعیت را در استان داشته‌اند.

مطلب چشمگیری که در جدول شماره ۳ دیده می‌شود این است که نرخ رشد جمعیت روستائی استان نیز همگام با جمعیت شهری افزایش داشته است. به نظر می‌رسد که در دهه گذشته به علت تحولات اقتصادی- اجتماعی کشور مهاجرت روستائیان استان به شهرها کاهش یافته و یا دست کم افزایش پیدا نکرده است.

۳- تراکم

تراکم جمعیت استان که در سرشماری ۱۳۵۵ معادل ۵۱/۳۲ نفر در کیلومتر مربع بوده، در سرشماری سال ۱۳۶۵ به ۷۳/۳ نفر در کیلومتر مربع افزایش یافته است. در این سال شهرستان قائمشهر با حدود ۴۲۷ نفر در کیلومتر بیشترین و شهرستان نور با ۲۶/۴ نفر در کیلومتر مربع کمترین تراکم را در استان دارا بوده‌اند. (جدول شماره ۴)

جدول شماره ۴- تراکم جمعیت شهرستانهای استان مازندران

شهرستان	سال	۱۳۵۵	۱۳۶۵
کل استان		۵۱/۳۲	۷۳/۳
رامسر		۶۴/۴	۸۷/۵
تنکابن		۵۴/۱	۷۴/۸
نوشهر		۳۹/۷	۵۶/۳
نور		۲۰/۳	۲۶/۴
آمل		۸۲/۹	۱۲۰/۱
بابل		۱۷۵/۵	۲۴۹/۲
سوادکوه		۱۸/۱	۲۹/۳
قائم‌شهر		۲۸۷/۷	۴۲۷/۴
ساری		۶۴/۱	۹۴/۷
بهشهر		۴۷/۳	۷۰/۸
کردکوی		۹۱/۷	۱۲۱/۹
بندر ترکمن		۳۶/۶	۵۵/۱
گرگان		۷۹/۹	۱۲۲/۶
علی‌آباد		۵۶/۶	۸۲/۳۲
گنبد		۲۴/۵	۳۴/۲

براساس اطلاعات سرشماری سال ۱۳۶۵. از ۳۴۱۹۳۴۶ نفر جمعیت استان مازندران ۱۷۲۲۹۸۳ نفر مرد و ۱۶۹۶۳۶۳ نفر زن بوده‌اند. بنابراین نسبت جنسی جمعیت استان در سال ۱۳۶۵ برابر ۱۰۲ بوده‌است. به عبارت دیگر در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۲ نفر مرد وجود داشته است. این نسبت در میان کودکان کمتر از یکسال ۱۰۴ و در میان بزرگسالان (۶۵ ساله و بیشتر) برابر ۹۹ بوده است.

از کل جمعیت استان ۴۴/۹ درصد در گروه سنی کمتر از ۱۵ ساله، ۵۲/۲ درصد در گروه سنی ۱۵-۶۴ سال و ۲/۹ درصد در گروه سنی ۶۵ ساله و بیشتر قرار داشته‌اند و سن کمتر از ۰/۱ درصد آنان نیز نامشخص بوده است. جدول شماره ۵ ترکیب سنی و جنسی جمعیت استان را نشان می‌دهد.

#### ۵- بعد خانوار

در سال ۱۳۶۵، بعد خانوار در مازندران ۵/۴۶ نفر بوده است. این رقم در مورد

خانواده‌های مناطق شهری ۵/۰۱ و در مورد خانواده‌های روستائی ۵/۷۸ نفر است. شهرستان بندر ترکمن با ۶/۶۱ نفر بالاترین و شهرستان رامسر با ۴/۹۹ نفر کمترین بعد خانوار را در استان دارا بوده‌اند. بررسی سازمان برنامه و بودجه استان مازندران نشان داده است که تغییرات بعد خانوار در شهرستانهای استان با تغییرات وضعیت سواد و میزان شهرنشینی هماهنگی داشته است.\*

#### ۶ - مهاجرت

در فاصله سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ تعداد ۸۷۶۸۸ نفر از استان مازندران خارج شده و ۳۲۴۵۲ نفر به این استان مهاجرت کرده‌اند. در نتیجه، مهاجرت خالص در آن دهه ۵۵۲۳۷- نفر بوده است. پدیده مهاجر فرستی استان در آن دهساله را می‌توان ناشی از عواملی چون اشباع بودن بخش خدمات در شهر، عدم رشد کافی در بخش صنعت و معدن و عمده بودن بخش کشاورزی و روستائی در استان دانست.<sup>xx</sup>

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۶۵، ۸۳/۲ درصد از جمعیت استان مازندران در شهر یا آبادی محل تولد خود اقامت داشته‌اند. مقایسه محل تولد افراد با محلی که در آن سرشماری شده‌اند نشان می‌دهد که از جمعیت ساکن این استان، ۵/۳ درصد از روستا به شهر، ۳/۷ درصد از شهر به شهر، ۵ درصد از روستا به روستا و ۱/۵ درصد از شهر به روستا مهاجرت کرده‌اند.

از مهاجرانی که در دهه ۶۵- ۱۳۵۵ به این استان وارد شده با در داخل استان جابه جا گردیده‌اند، محل اقامت قبلی ۳۰ درصد آنان سایر استانها و ۱۹/۴ درصد شهرستانهای دیگر همین استان بوده است و ۳۶/۴ درصد نیز در داخل شهرستانهای همین استان جابه جا شده‌اند.

در جدول شماره ۳ دیدیم که نرخ رشد جمعیت استان در دهه ۶۵- ۱۳۵۵ به رقم ۳/۶۴ درصد رسیده که نسبت به دهه ۵۵- ۱۳۴۵ افزایش چشمگیری داشته است.

\* سازمان برنامه و بودجه مازندران: یافته‌های مقدماتی از نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال



جمعیت استان در سرشماری سال ۱۳۶۵ نسبت به برآورد جمعیت سال ۱۳۶۵ که بر اساس نرخ رشد دهه ۵۵-۱۳۴۵ به عمل آمده بود، ۲۸۹۳۵۹ نفر بیشتر بوده است. احتمالاً بخشی از این افزایش ناشی از تغییرات در وضعیت مهاجرت استان، یعنی معکوس شدن روند مهاجرت خالص استان نسبت به دهه ۵۵-۱۳۴۵ و مهاجر پذیر شدن است، در این صورت، این تغییر روند را باید حاصل عواملی چون تحولات اجتماعی- اقتصادی سالهای پس از انقلاب و همچنین جنگ تحمیلی دانست.

#### ۷- نیروی انسانی

در سال ۱۳۶۵، حدود ۴۵ درصد جمعیت استان در گروههای سنی کمتر از ۱۵ سال قرار داشته که نشان دهنده جوانی جمعیت استان است (جدول شماره ۵).

۵۲/۲ درصد از کل جمعیت استان در گروههای سنی ۶۴-۱۵ ساله قرار دارند. بنابراین نسبت وابستگی سنی در جمعیت استان برابر ۹۱/۶ درصد و همانند این نسبت در سایر جوامع کشورهای جهان سوم است.

از نظر میزان فعالیت، در مهرماه ۱۳۶۵، افراد شاغل و بیکاران جویای کار (جمعیت فعال) ۳۹/۵ درصد از جمعیت ۱۰ ساله و بالاتر استان را تشکیل می‌داده‌اند. این نسبت در نقاط شهری ۳۸/۶ درصد و در نقاط روستائی ۴۰/۱ درصد بوده است.

توزیع شاغلین استان در سال ۱۳۴۵، در بخش کشاورزی ۷۴/۶ درصد، در بخش صنعت ۱۴/۲ درصد و در بخش خدمات ۲۱/۲ درصد بوده است. این شاخص در سال ۱۳۵۵ به ۵۲/۴ درصد در بخش کشاورزی ۲۰/۵ درصد در بخش صنعت و ۲۷/۱ درصد در بخش خدمات تغییر یافته است.

در سرشماری سال ۱۳۶۵، ۴۲/۹ درصد از جمعیت شاغل ۱۰ ساله و بالاتر استان در بخش کشاورزی، ۱۷/۴۳ درصد در بخش صنعت (شامل صنعت، معدن، ساختمان و آب و برق و گاز)، ۳۶/۹ درصد در بخش خدمات بوده و ۲/۸ درصد از جمعیت شاغل استان در هیچکدام از بخشهای بالا قابل طبقه‌بندی نبوده است.

تغییرات به وجود آمده در توزیع شاغلان استان در بخشهای سه گانه، اقتصادی بسیار عمیق بوده اما نشان‌دهنده شکوفائی اقتصادی به گونه‌ای که توسعه مطلوبی را در

۵ مدرسه در مناطق روستائی استقرار داشته‌اند.

دانش آموزان این مدارس را عقب ماندگان ذهنی (۷۲۷ نفر)، ناسازگاران (۲۶ نفر)، نابینایان (۳۹ نفر)، ناشنویان (۶۳۶ نفر)، معلولین جسمی (۴۲ نفر) و معلولین تحصیلی (۲۶۳ نفر) تشکیل داده‌اند که ۴۰۵ نفر آنان در دوره آمادگی، ۱۱۹۳ نفر آنان در دوره ابتدائی، ۹۴ نفر در دوره راهنمائی و ۴۲ نفر در زمینه تعلیمات حرفه‌ای مشغول به تحصیل بوده‌اند.

تعداد کودکانهای استان ۳۶۱ باب شامل ۶۲۳ کلاس بوده است. ۱۷۴ کودکستان با ۴۰۷ کلاس در شهرها و ۱۸۷ کودکستان با ۲۱۶ کلاس در روستاها استقرار داشته‌اند. تعداد کودکان کودکانهای شهری ۱۳۴۲۰ نفر (۷۰۱۳ نفر پسر و ۴۰۷ نفر دختر) و تعداد مربیان آنها ۳۲۸ نفر (همگی زن) بوده و ۳۱ نفر خدمتگزار نیز در این کودکستانها مشغول به کار بوده‌اند. آمار کودکانهای روستائی شامل ۵۴۹۱ کودک (۲۹۲۴ پسر و ۲۵۶۷ دختر)، ۸۹۰ مربی زن و ۳ نفر خدمتگزار بوده است.

آموزش ابتدائی استان با ۳۹۴۲ دبستان و ۱۹۸۳۳ کلاس، ۵۴۷۰۸۲ نفر دانش آموز را زیر پوشش داشته است، که ۲۹۱۰۴۳ نفر آن پسر و ۲۵۶۰۳۹ نفر دختر بوده‌اند. کادر دوره ابتدائی استان شامل ۱۷۶۳۲ نفر بوده که ۱۰۱۳۴ نفر آن مرد و ۷۴۹۸ نفر بقیه زن بوده‌اند. ۲۲۶۴ نفر خدمتگزار نیز در دبستانهای استان مشغول به کار بوده‌اند.

در این سال تعداد ۶۶۲ دبستان با ۵۶۴۴ کلاس و ۱۸۱۹۳۸ دانش آموز (۹۴۲۷۷ پسر و ۸۷۶۶۱ دختر) و ۵۶۹۹ نفر کادر آموزشی (۲۴۱۵ مرد و ۳۲۸۴ زن) و ۷۹۷ خدمتگزار در مناطق شهری مستقر بوده‌اند.

مناطق روستائی استان دارای ۳۲۸۰ دبستان، ۱۴۱۸۹ کلاس، ۳۶۵۱۴۴ دانش آموز (۱۹۶۷۶۶ پسر و ۱۶۸۳۷۸ دختر)، ۱۱۹۳۳ نفر کادر آموزشی (۷۷۱۹ مرد و ۴۲۱۴ زن) و ۱۴۶۷ نفر خدمتگذار بوده است.

تعداد مدارس راهنمائی استان ۱۳۳۵ باب، شامل ۶۳۶۱ کلاس و تعداد دانش آموزان دوره راهنمائی استان ۱۸۹۴۴۳ نفر (۱۱۰۳۵۵ پسر و ۷۹۰۸۷ دختر) بوده است. کاهش تعداد دانش آموزان دختر نسبت به پسر در این مقطع نسبت به دوره ابتدائی شایان توجه است (از ۴۶٪ به ۴۱٪). تعداد کادر آموزشی دوره راهنمائی استان ۷۵۲۷ نفر بوده است که ۵۰۴۳ نفر آن مرد و ۲۴۸۴ نفر زن بوده‌اند. تعداد ۱۱۴۵ نفر نیز خدمتگزار در

مدارس راهنمایی مشغول به کار بوده‌اند.

از کل مدارس راهنمایی استان ۳۲۳ واحد با ۲۵۳۱ کلاس در شهرها و ۹۱۲ واحد با ۳۸۳۰ کلاس در روستاها استقرار داشته‌اند. تعداد دانش آموزان شهری ۸۶۹۷۹ نفر (۴۰۸۳۹ پسر و ۴۶۱۴۰ دختر) و تعداد دانش آموزان روستائی ۱۰۲۴۶۳ نفر (۶۴۲۱۵ پسر و ۳۸۲۴۸ دختر) بوده است.

کادر آموزشی مدارس راهنمایی شهری را ۳۳۸۵ نفر شامل ۱۹۰۱ مرد و ۱۴۸۴ زن و کادر مدارس روستائی را ۴۱۴۲ نفر شامل ۳۱۴۲ مرد و ۱۰۰۰ زن تشکیل داده است. تعداد کل دبیرستانهای استان ۳۱۲ باب با ۲۹۴۵ کلاس بوده است. این واحدها ۹۴۶۲۸ نفر دانش آموز شامل ۵۵۲۶۱ پسر و ۳۹۳۶۷ دختر را توسط ۳۶۸۶ دبیر (۲۶۹۲ مرد و ۹۹۴ زن و ۵۴۱ خدمتگزار) زیر پوشش داشته‌اند.

تعداد ۱۸۷ دبیرستان، ۲۲۲۷ کلاس، ۷۵۸۲۵ دانش آموز (۴۳۳۲۲ پسر و ۳۲۵۰۳ دختر) و ۲۹۶۰ نفر دبیر (۲۰۹۷ مرد و ۸۶۳ زن) در مناطق شهری و ۱۲۵ دبیرستان، ۷۱۶ کلاس، ۱۸۸۰۳ دانش آموز (۱۱۹۳۹ پسر و ۶۸۶۹ دختر) و ۷۲۶ نفر کادر آموزشی (۵۹۵ مرد و ۱۳۱ زن) در مناطق روستائی مستقر بوده‌اند. در سطح دبیرستان، توزیع امکانات آموزشی در مناطق شهری و روستائی و آمار پسران و دختران ناهماهنگی دارد. این ناهماهنگی زمانی چشمگیرتر می‌شود که می‌بینیم در سطح دبستان و راهنمایی آمار روستائی به مراتب از آمار شهری بیشتر است.

علاوه بر دبیرستانها، در استان مازندران ۲۷ مدرسه خدمات، ۲۳ هنرستان فنی و ۴ مدرسه کشاورزی وجود دارد که در سال تحصیلی ۶۷-۶۶ جمعاً ۱۲۵۲۹ دانش آموز شامل ۱۰۲۰۱ پسر و ۲۳۲۲۸ دختر (در رشته خدمات) و ۹۴۱ نفر کادر آموزشی و ۴۰ نفر خدمتگزار داشته‌اند.

تعداد مراکز تربیت معلم و تربیت معلم روستائی و مدارس عالی وابسته به آموزش و پرورش در استان ۱۲ مرکز شامل ۹۵ کلاس بوده و ۳۰۷۱ نفر دانشجو (۲۴۴۰ پسر و ۶۳۱ دختر) در آنها به تحصیل اشتغال داشته‌اند. کادر آموزشی این مراکز ۹۱ نفر شامل ۹۰ مرد و یک زن بوده است.

حاصل تلاش کارکنان واحدهای آموزشی استان را بدین گونه می‌توان خلاصه

استان نوید دهد، نبوده است. کاهش نیروی انسانی در بخش کشاورزی از ۷۴/۶ درصد به ۴۲/۹ درصد روند نامطلوبی نیست. اما در مقابل آن سهم نیروی انسانی استان در بخش خدمات افزایش چشمگیری یافته و در بخش صنعت دچار کاهش شده است و این به معنای هرز رفتن بخشی از نیروی کار استان در چند ساله گذشته و عدم رشد مناسب در بخش صنعت بوده است.

## د- اوضاع اقتصادی- اجتماعی

### ۱- اقتصاد کلان

استان مازندران به دلیل موقعیت اقلیمیش عرصه مناسبی برای کشاورزی و فعالیتهای وابسته به آن است. بخش عمده‌ای از صنایع موجود استان به طور مستقیم یا غیرمستقیم از بخش کشاورزی حمایت یا تابعیت می‌کند. بخش خدمات نیز عمدتاً تابعی از این ساختار اقتصادی است. بیش از ۵۰ درصد تولید ناخالص استان کشاورزی به دست می‌آید که ترسیم کننده سیمای اقتصاد کلان این منطقه است. عمده سرمایه گذارینها در بخش کشاورزی و یا صنایع وابسته به آن صورت می‌گیرد، ارزش افزوده در این بخش نیز بیش از دو بخش صنعت و خدمات بوده و عمده‌ترین منبع درآمد منطقه را تشکیل می‌دهد. صادرات و واردات استان تابعی از تولید و مصرف آن است. محصولات استراتژیک کشاورزی مانند برنج، گندم، توتون، الیاف، پنبه و کنف و همچنین محصولات صنعتی مانند پارچه و گونی، فرآورده‌های چوبی و جنگلی و دامی و صنایع دستی صادرات و کالاهای صنعتی مورد نیاز بخش کشاورزی، کالاهای بادوام و کم دوام مصرفی واردات آن را تشکیل می‌دهند.

### ۲- کشاورزی

استان مازندران - تخمیناً - دارای حدود ۹۰۰ هزار هکتار زمین کشاورزی، ۱/۳ میلیون هکتار اراضی جنگلی و بیش از ۲ میلیون هکتار مرتع است. آب و هوای آن معتدل و مرطوب بوده و رودهای نسبتاً پرآب و دائمی در آن جریان دارد. این موقعیت و

دسترسی به دریای مازندران و همچنین بافت نسبتاً روستائی استان باعث شده است که اقتصاد آن عمدتاً بر پایه فعالیتهای کشاورزی (زراعت، باغداری، دامداری، شیلات، فرآوردههای جنگلی و صنایع وابسته به آنها) استوار باشد و در حدود نیمی از جمعیت فعال آن در این بخش فعالیت نمایند.

محصولات عمده کشاورزی استان عبارتند از برنج، گندم، پنبه، سویا، مرکبات، علوفه، جو، آفتابگردان و صیفی کاری و سبزیها، که از این میان سه محصول برنج، گندم و پنبه از محصولات استراتژیک بوده و مازندران سهم عمده تولید آنها و همچنین سایر فرآوردههای کشاورزی را در کشور دارا است.

در زمینه دامداری، براساس آمارهای سال ۱۳۶۱ در استان مازندران ۷۹۶ هزار راس گاو و گوساله، ۲۷۸۶ هزار راس گوسفند و بره ۴۲۸ هزار راس بز و بزغاله و ۲۲۲۸ هزار قطعه انواع طیور موجود بوده است. این ارقام نسبت به آمار سالهای پیش افزایش چشمگیری داشته است.

متأسفانه به علت عدم مراقبت از دامها و جرای بی رویه در سالهای گذشته، بیشتر مراتع استان از نظر ارزش غذایی برای تغذیه دام به سطح متوسط و بعضاً فقیر نزول کرده که در نتیجه آن ظرفیت نگهداری و پرورش دام در استان کاهش یافته است. در سال ۱۳۶۱، ۱۵/۶ درصد گاو و گوساله، ۸/۱ درصد گوسفند و بره، ۲/۳ درصد بز و بزغاله و ۱۶ درصد طیور کل کشور در این استان نگهداری می شده است. این آمار نشان می دهد که سهم دامپروری استان در کشور به مراتب از سهم کشاورزی آن کمتر است.

### ۳- صنعت و معدن

در سال ۱۳۶۵، استان مازندران با ۳۰۹ واحد کارگاه بزرگ صنعتی، حدود ۵ درصد از کل کارگاههای بزرگ صنعتی کشور را باخود جای داده است. از این تعداد، ۲۲۲ واحد توسط بخش خصوصی و ۸۷ واحد توسط بخش عمومی اداره می شود.

در همین سال آمار کارکنان این واحد جمعاً ۲۸۷۸۰ نفر بوده است که ۲۶۰۵۸ نفر آن کارگر و ۲۷۲۲ نفر کارمند بوده اند.

ارزش داده های این کارگاهها در سال ۱۳۶۵ برابر ۹۵۶۳۵۴۸۸ هزار ریال و ارزش

ستاندها برابر ۵۶۶۹۵۰۷ هزار ریال بوده که در نتیجه ارزش افزوده آنها به قیمت ثابت برابر با ۳۸۹۸۵۹۸۱ / هزار ریال بوده است.

فعالیت بیشترین تعداد کارگاههای بزرگ صنعتی استان در صنایع محصولات کانی غیر فلزی (به جز فرآورده‌های نفت و ذغال سنگ) با تعداد ۱۱۸ کارگاه بوده است و پس از آن به ترتیب صنایع مواد غذایی، آشامیدنی و دخانیات (۶۸ واحد)، صنایع نساجی، پوشاک و چرم (۵۹ واحد) صنایع چوب و محصولات چوبی (۳۴ واحد) و..... قرار دارند. بیشترین سهم از کل تعداد کارکنان صنایع بزرگ استان را صنایع نساجی با ۱۴۳۳۴ نفر به خود اختصاص داده است و پس از آن صنایع مواد غذایی با ۵۲۲۴ نفر و صنایع چوب با ۴۸۴۵ نفر و..... قرار دارند.

جمع کل سرمایه‌گذاری جدید در سال ۱۳۶۵ در ۳۰۹ کارگاه بزرگ صنعتی استان ۳۱۳۱۰۶۴ / هزار ریال بوده است که برابر با ۸ درصد کل ارزش افزوده این کارگاههاست. این مقدار سرمایه‌گذاری به علت ناچیز بودن نقش چندانی در توسعه صنایع استان نداشته است.

در سال ۱۳۶۶ تعداد ۶۸ کارگاه صنایع دستی در استان مازندران موجود بوده که یک واحد آن خدماتی و ۶۷ واحد تولیدی بوده است. در این کارگاهها، ۱۵۶ استادکار و ۱۰ نفر کارآموز اشتغال داشته‌اند. محصولات این واحدها عبارتند از سفال و سرامیک، دستبافی، گلیم بافی، نمد مالی و غیره. علاوه بر این کارگاهها که زیر نظر اداره کل صنایع دستی استان فعالیت می‌نماید در مناطق روستائی شهرستانهای سوادکوه، ساری، آمل، بهشهر، گرگان، گنبد، تنکابن، نوشهر و بابل فرآورده‌های صنایع دستی نظیر قالی، شمد، پارچه، کلاه پوستی، چننه، زینت آلات محلی و..... عمدتاً توسط زنان خانه‌دار تولید می‌شود.

استان مازندران یکی از مناطق معدنی مهم ایران است. در سال ۱۳۶۶ تعداد ۳۸ معدن سطح الارضی (شن و ماسه)، ۱۵ معدن ذغال سنگ، یک معدن سرب و روی، ۲ معدن بوکه معدنی، یک معدن خاک نسوز، ۳ معدن گچ، ۱۰ معدن سنگ آهک، ۲ معدن مرمریت، یک معدن فلورین و یک معدن باریت در حال بهره‌برداری بوده است. در این معادن ۷۲۱۷ نفر مشغول به کار بوده‌اند.

#### ۴- خدمات بازرگانی

شبکه توزیع کالاها و خدمات مصرفی استان مازندران همانند سایر نقاط کشور بر سه پایه استوار است. دولتی، تعاونی و خصوصی. برخی از کالاها نظیر قند و شکر از طریق واحدهای دولتی توزیع گردیده و توسط شبکه توزیع بخش خصوصی در دسترس مصرف‌کنندگان قرار می‌گیرد. کالاهائی نظیر مواد اولیه صنایع فلزی و شیمیایی و..... از طریق مراکز تهیه و توزیع و تعاونیهای صنفی توزیع می‌شود. سایر کالاها مستقلاً توسط بخش خصوصی تهیه و توزیع می‌گردد که متأسفانه آمار آن و میزان داده‌ها و ستانده‌ها و ارزش افزوده این بخش در دسترس پژوهشگران نیست و هرگونه تحلیل را ناممکن می‌سازد.

در استان مازندران ۲۲۶ شرکت تعاونی شهری غیر کارگری موجود است که ۱۷۵ واحد آن تعاونی مصرف، ۲۰۳ واحد تعاونی مسکن، ۸ واحد تعاونی اعتبار شهری، ۳۳۷ واحد تعاونی تهیه و توزیع و ۳ واحد آن تعاونی صنایع دستی است. تعداد کل اعضای این تعاونی‌ها ۱۷۷۵۲۸ نفر است که ۱۳۲۵۶۸ نفر آنها در تعاونی‌های مصرف عضویت دارند. به علاوه تعداد ۲۲۳ شرکت تعاونی کارگری با ۵۰۰۰ عضو در استان فعالیت دارند که ۱۴۳ واحد آن تعاونی مصرف، ۱۸ واحد تعاونی اعتبار و ۶۲ واحد آن تعاونی مسکن است. در مناطق روستائی استان نیز تعداد ۲۳۹ شرکت تعاونی روستائی با ۳۲۹۶۴۴ عضو فعالیت دارد که به توزیع مایحتاج روستائیان و سایر خدمات مربوط به خود اشتغال دارند.

#### ۵- خدمات اجتماعی

##### ۵-۱- آموزش و پرورش \*

در سال تحصیلی ۶۷-۱۳۶۶ در استان مازندران تعداد ۳۲ مدرسه استثنائی با ۲۳۷ کلاس فعالیت داشته است. در این مدرسه ۱۷۱۰ نفر پسر و ۶۲۳ نفر دختر به تحصیل و ۱۱۶ معلم مرد و ۱۱۵ معلم زن به تدریس اشتغال داشته‌اند. تعداد ۲۷ مدرسه در شهرها و

\* کلیه آمارهای این قسمت مربوط به سال تحصیلی ۶۷-۱۳۶۶ است.

تعداد کل جمعیت ۶ ساله و بالاتر استان مازندران در سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۶۵، ۳۷۰۲۳۳۵ نفر بوده است که ۱۰۴۱۲۴۴ نفر آن در شهرها و ۱۶۵۹۶۸۷ نفر در روستاها سکونت داشته و ۱۴۰۱ نفر نیز غیرساکن بوده‌اند. از کل جمعیت ۶ ساله و بالاتر ساکن در نقاط شهری ۷۷۱۱۷۲ نفر (۷۴ درصد) باسواد بوده‌اند که ۴۳۹۲۱۱ نفر آن مرد و ۳۴۱۹۶۱ نفر زن بوده است. از کل جمعیت ۶ ساله و بالاتر ساکن در نقاط روستائی ۹۴۳۱۶۳ نفر (۵۷ درصد) باسواد بوده‌اند که ۵۵۶۱۱۵ نفر آن مرد و ۳۸۷۰۴۸ نفر زن بوده است.

#### ۵-۲- آموزش عالی

- مؤسسات آموزش عالی استان مازندران عبارتند از:
- ۱- دانشگاه مازندران شامل دانشکده‌های علوم پایه و علوم اقتصادی در بابلسر، دانشکده تربیت دبیر فنی بابل، آموزشکده کشاورزی ساری.
  - ۲- دانشگاه علوم پزشکی مازندران شامل دانشکده پزشکی بابل، دانشکده پزشکی ساری، آموزشگاه عالی بهداشت ساری، آموزشگاه فنی علوم آزمایشگاهی بابل، دانشکده پرستاری رامسر، دانشکده پرستاری گرگان.
  - ۳- مجتمع آموزش عالی گرگان شامل دانشکده منابع طبیعی گرگان و آموزشکده کشاورزی گنبد کاووس.
  - ۴- دانشگاه آزاد اسلامی مستقر در شهرهای قائمشهر، بابل، چالوس و تنکابن.
  - ۵- دانشگاه پیام نور مستقر در شهرهای ساری، بهشهر و گنبد کاووس.
  - ۶- دانشکده نیروی دریائی ارتش جمهوری اسلامی در نوشهر.
  - ۷- دانشکده نیروی دریائی سپاه پاسداران در چالوس.
  - ۸- مجتمع آموزشی وزارت نفت در محمودآباد.
- در سال تحصیلی ۶۷-۱۳۶۶، دانشگاه مازندران دارای ۱۹۹۷ دانشجو، ۱۰۸ نفر کادر آموزشی و ۴۸۸ نفر کادر غیر آموزشی بوده است.
- در دانشگاه علوم پزشکی مازندران ۳۱۳ دانشجو، ۳۴ نفر کادر آموزشی و ۷۱ نفر کارمند به تحصیل و کار اشتغال داشته‌اند.



مجتمع آموزش عالی گرگان، ۳۹۸ دانشجو، ۴۳ نفر کادر آموزشی و ۱۶۹ نفر کارمند داشته است.

دانشگاه آزاد اسلامی قائمشهر دارای ۲۵۳۰ دانشجو، ۱۳۳ نفر کادر آموزشی و ۱۷ کارمند بوده است.

در مراکز ساری، بهشهر و گنبد دانشگاه پیامنور ۶۷۷ نفر دانشجو ۳۰ نفر کادر آموزشی و ۲۵ نفر کارمند اشتغال داشته‌اند.

### ۵-۳- بهداشت و درمان

بنابر آمار سال ۱۳۶۶ سازمان منطقه‌ای بهداشتی استان، در این سال ۲۹ بیمارستان دولتی با ۳۵۵۰ تخت، ۹ بیمارستان خصوصی با ۲۱۱ تخت و ۳ زایشگاه دولتی با ۱۲۵ تخت در استان مازندران وجود داشته است. همچنین ۲۶۰ درمانگاه مستقل و ۲۶ درمانگاه غیر مستقل دولتی و ۳ درمانگاه مستقل خصوصی امر درمان سرپائینی استان را برعهده داشته‌اند.

امور پیراپزشکی استان را در زمینه رادیولوژی ۲۷ واحد خصوصی و ۳۵ واحد دولتی، در زمینه فیزیوتراپی ۱۵ واحد خصوصی و ۱۴ واحد دولتی، در مورد آزمایشگاه ۲۳ واحد خصوصی و ۷۸ دولتی و بالاخره ۱۸۱ داروخانه خصوصی و ۴ داروخانه دولتی و ۴۳۸ خانه بهداشت روستائی برعهده دارند.

از نظر خدمات پزشکی، در استان، تعداد ۸۲۹ نفر پزشک ایرانی و ۱۳۸ نفر پزشک خارجی به کار مشغولند که از میان آنان ۳۹۲ ایرانی و ۱۱۰ خارجی پزشک عمومی بوده و ۴۳۷ ایرانی و ۱۸ خارجی دارای تخصصند. به علاوه ۱۴۹ نفر داندانپزشک و ۱۹۷ داروساز و ۴ نفر دامپزشک در خدمت بهداشت و درمان استان می‌باشند.

توزیع امکانات بهداشتی و درمانی در استان بسیار ناهمگن است. به عنوان مثال از نظر تخت بیمارستانی در شهرستان گنبد برای هر دو هزار نفر کمتر از یک تخت وجود دارد در حالی که در رامسر هر هزار نفر نزدیک به ۴ تخت بیمارستانی دارند، و از نظر تعداد پزشک در حالی که در شهرستان گنبد برای هر ۶۴۵۷ نفر یک پزشک وجود دارد در شهرستان ساری هر ۲۷۷۳ نفر و در رامسر هر ۲۱۴۹ نفر یک پزشک در اختیار دارند. به

طور کلی می‌توان گفت که امکانات درمانی استان عمدتاً در شهرهای رامسر، ساری، بابل و گرگان و در مرتبه بعد در آمل و قائمشهر تجمع دارد.

#### ۵-۴- تامین اجتماعی و بهداشتی

در سال ۱۳۶۶، سازمان تامین اجتماعی در ۱۴ شهرستان استان دارای شعبه بوده است. ۵ درمانگاه اختصاصی در شهرهای گنبد، گرگان، بهشهر، قائمشهر و نوشهر و یک بیمارستان و زایشگاه با ۳۵۰ تخت در قائمشهر متعلق به این سازمان است که به ارائه خدمات درمانی اشتغال داشته‌اند.

در استان مازندران، در این سال ۸۷۹۱۷۶ نفر زیر پوشش بیمه‌های درمانی (مستقیم و غیر مستقیم) قرار داشته‌اند که ۵۰۷۸۰۲ نفر آنان مشمول بیمه تامین اجتماعی بوده‌اند.

جمع تعداد خانوارهای زیر پوشش واحدهای حمایت از خانوارهای بی‌سرپرست در استان مازندران ۲۴۵ واحد بوده که بیشترین مورد آن قائمشهر (۵۹ خانوار) و کمترین مورد آن در بهشهر (۱ خانوار) بوده است.

فعالتهای مددکاری سازمان بهداشتی استان در این سال شامل ۱۵۹۴۷ مورد مصاحبه، ۸۰۸۴ مورد بازدید منزل یا محل کار ۱۰۶ مورد کاربایی، ۲۲۴ مورد تشکیل جلسات گروهی، ۲۳۹۰ مورد صدور کارت درمان رایگان، ۲۲۰ مورد مصرفی جهت آموزش حرفه‌ای و ۳۳۷۶ مورد سایر خدمات بوده است.

در این سال تعداد ۵۶۱۶ نفر معلول جسمی و ذهنی، نابینا و ناشنوا و ایزوله در مراکز توانبخشی استان، در شهرهای گنبد، گرگان، بهشهر، ساری، قائمشهر، بابل، آمل، نوشهر و تنکابن پذیرفته شده و ۴۴۰۷ نفر از این مراکز مرخص شده‌اند.

سازمان بهداشتی مازندران دارای ۲۳ مهد کودک شهری با ظرفیت متوسط ۱۳۸۰ نفر و ۹۰ مهد کودک روستائی با ظرفیت متوسط ۲۷۰۰ نفر بوده است. در مهدهای شهری ۱۵۵۶ کودک و در مهدهای روستائی ۲۷۵۴ کودک پذیرائی شده‌اند. بیشترین تعداد مهد کودک شهری استان در ساری (۴ واحد) و بیشترین تعداد مهد کودک روستائی در تنکابن (۱۳ واحد) بوده است.

۵-۵ - سایر خدمات اجتماعی

در سال ۱۳۶۶ در استان مازندران، تعداد ۴۴ کتابخانه عمومی با ۲۷۸۳۹۹ جلد کتاب موجود بوده است. بیشترین تعداد کتابخانه در شهرستان گنبد (۵ باب) و کمترین تعداد در شهرستان علی‌آباد (یک باب) قرار داشته‌اند. از نظر تعداد کتاب موجود در این کتابخانه‌ها، شهرستان بابل با ۳۲۱۵۵ جلد در مرتبه اول و شهرستان علی‌آباد با ۷۴۰۰ جلد در مرتبه آخر قرار داشته‌اند. این کتابخانه‌ها جمعاً ۱۷۳۷۳ عضو داشته‌اند که ۱۲۰۷۵ نفر آن مرد و ۵۲۹۸ نفر زن بوده‌اند. بیشترین تعداد اعضا مربوط به شهرستان ساری (۲۹۹۳ نفر) و کمترین تعداد مربوط به شهرستان علی‌آباد (۳۲ نفر) بوده است.

در سطح استان تعداد ۳۵ سینما موجود است که ۹ واحد آن غیرفعال است. از ۲۶ سینمای فعال ۱۲ باب متعلق به بخش خصوصی و ۱۴ باب متعلق به بخش دولتی است. ظرفیت سینماهای بخش خصوصی ۸۳۶۶ نفر و ظرفیت واحدهای بخش دولتی ۱۰۰۶۰ نفر است. بیشترین تعداد سینمای فعال در شهرستان بابل (۵ واحد) قرار دارد و شهرستانهای سوادکوه و نور نیز فاقد سینما هستند.

در سال ۱۳۶۶ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان دارای ۱۳ مرکز و جمعاً ۱۰۷۱۸۱ جلد کتاب در سطح استان بوده است. تعداد کل اعضای کانون در استان ۳۳۵۲ نفر (۱۸۰۱ پسر و ۱۵۵۱ دختر) بوده است. کانون فعالیتهای دیگری نظیر نمایش فیلم، تئاتر، اردو، بازدید و غیره نیز در استان دارد.

تعداد کل هتل‌های استان ۴۷ باب با ۱۶۹۲ اتاق و ۵۰ سوئیت جمعاً شامل ۳۳۸۷ تخت است. بیشترین تعداد هتل در نوشهر (۱۴ باب) و کمترین تعداد در قائمشهر (۱ باب) قرار دارند و شهرستانهای علی‌آباد، بندر ترکمن، کردکوی و سوادکوه فاقد هتل هستند.

\*\*\*\*\*

آنچه که خواندیم، گزارشگونه‌ای بود از استان مازندران با آمارهای کلی و بدون شرح و تحلیل. شناخت دقیقتر وجوه اقتصادی-اجتماعی مازندران مستلزم ارائه آمارهای بیشتر و ریزتر و تجزیه و تحلیل آنها است که از حوصله این مقال خارج بود. از آن مهمتر پرداختن به ابعاد فرهنگی استان مازندران است که علیرغم فراز و نشیبها و تطلو‌لهای روزگار هنوز در بسیاری از زوایا دست نخورده و تازه و همچنین ناشناخته مانده است. و

این وظیفه روشنفکران این مرز و بوم است که امید می‌رود هر چه فعالتر به آن بپردازند.

## مآخذ

- ۱- بحرانی، محمدحسین. نظام مکان مرکزی در بخش میانی استان مازندران. (پایان نامه) بابلسر، دانشگاه مازندران، ۱۳۶۶.
- ۲- سازمان برنامه و بودجه مازندران. آمارنامه استان مازندران ۱۳۶۶. ساری، سازمان برنامه و بودجه مازندران، ۱۳۶۸.
- ۳- سازمان برنامه و بودجه مازندران. یافته‌های مقدماتی از نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۶۵. ساری، سازمان برنامه و بودجه مازندران، ۱۳۶۵.
- ۴- شریفیان، سیدعلی اکبر. سیمای اقتصادی- اجتماعی استان مازندران (جلد اول). ساری، سازمان برنامه و بودجه مازندران، ۱۳۶۴.
- ۵- عسگری، علی بابا. بهشهر (شرف البلاد). بهشهر: شورای جشنهای.....، ۱۳۵۰.
- ۶- کمیته تخصصی مطالعات آمایش سرزمین منطقه ۱: چارچوب نظری منطقه یک (گیلان، مازندران). ساری، سازمان برنامه و بودجه مازندران، ۱۳۶۲.
- ۷- مرکز آمار ایران. سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، نتایج تفصیلی استان مازندران. تهران، ۱۳۶۷.
- ۸- هسته برنامه‌ریزی دانشگاه مازندران، طرح برنامه‌ریزی توسعه دانشگاه مازندران «بررسی وضع گذشته و موجود». بابلسر، دانشگاه مازندران، ۱۳۶۶.

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)  
تبرستان

## معرفی نسخه نویافته‌ای از اشعار قمری آملی

مولانا سراج‌الدین قمری آملی از شعرای برجسته ایران در اواخر سده ششم و اوائل سده هفتم هجری است که در برخی از تذکره‌ها به اشتباه موطن او قزوین یا ماوراءالنهر و یا خوارزم ذکر شده در حالی که وی از مردم لاریجان آمل بوده و در اشعارش به این موضوع اشارت دارد.

قمری با آنکه از سخنوران ممتاز مازندرانی است لیک آنگونه که شایسته اوست تاکنون شناسانده نشده است، البته شادروان سیدمحمد طاهری شهاب در حد خویش اهتمام نموده و مجموعه‌ای از اشعار وی را در ششصد بیت گرد آورده و استاد سعید نفیسی نیز مقدمه‌ای بر آن نوشته و برای چاپ آماده داشت که متأسفانه اجل مهلت نداد تا اینکه این مهم به عنوان تز دکترای ادبیات یدالله شکری به سال ۱۳۶۱ به انجام رسید.

در سال ۱۳۶۵ گزیده اشعار سراج‌الدین قمری آملی در مجموعه شاهکارهای ادیب فارسی به شماره ۵۳ بکوشش دکتر شکری منتشر شد، و دریغ که ایشان نیز پیش از پخش کتاب به سبب بیماری در آذرماه ۱۳۶۶ به خیل رفتگان پیوست - که همواره یادش در یادها باد - و سرانجام در سال ۶۸ حاصل تلاش آن زنده یاد توسط بازماندگانش و انتشارات معین به چاپ رسید و به این ترتیب همگان رابا شعر و شیوه شاعری قمری آملی آشنا نمود.

دکتر شکری به طوری که در پیشگفتار دیوان قمری ذکر کرده است اشعار وی را در ۶۹۶۲ بیت مشتمل بر قصاید و غزلیات و ترجیع و ..... گردآوری کرده و در عظمت این کار همین بس که به یاد بیآوریم زنده یاد طاهری شهاب با همه کوشش خود فقط نشسد بیت را شناسایی کرده بود.

ضمن ارج نهادن بر تلاش آن دو بزرگوار معتمد نباید کار گردآوری اشعار قمری را پایان یافته تلقی کنیم و سبب نوشتن این مقال نیز معرفی نسخه‌ای است که هیچیک از آن دو به آن دسترسی نداشته‌اند.

این مأخذ مجموعه‌ای است که اصل آن در کتابخانه دانشگاه کمبریج، براون (۷) ۶۵ و ۷ فیلم آن به شماره ۸۴۳ تحت عنوان «مجموعه دیوانهای قدیم» در دانشگاه تهران موجود است. این جنگ به خط نستعلیق محمودشاه نقیب در ۲۷ رمضان سال ۸۲۷ هـ ق در شیراز و در ۴۷۹ برگ ۱۷ سطری مشتمل بر منتخب اشعار ۸۱ شاعر فارسی زبان گردآوری شده است.

نکته قابل ذکر اینکه تا پیش از معرفی اشعار حافظ\* مضبوط در این مجموعه، نسخه مذکور مورد دقت و معرفی هیچیک از اساتید و محققین قرار نگرفته بود.

نکته‌ای که برای نگارنده - و شاید برای ادب دوستان و پژوهندگان نسخه‌های خطی قابل توجه است، آن است که مواردی در جنگ دیده می‌شود که ابیات و مصراع‌هایی نوشته نشده و یا آنکه نامفهوم و ناخوانا است، گویا گردآورنده مجموعه، قسمتهایی که نتوانسته بخواند خطوط رایهم وصل کرده و بقولی نقاشی کرده است. گمان می‌رود کاتب نسخه‌های قدیمی در اختیار داشته و شاید آن منابع دارای کاستی و یا پارگی اوراق بوده‌اند، نمونه این خطوط نامفهوم در منتخب دیوان قمری مضبوط در مجموعه نیز دیده می‌شود.

اشعار قمری آملی موجود در این مجموعه ۳ قصیده ۵۳ و ۴۴ و ۴۷ بیتی است که موارد اختلاف آن با چاپ دکتر شکری اعلام می‌شود.

### قصیده اول

ابیات مضبوط قصیده در نسخه ۵۳ بیت است که ۲۲ بیت، ابیات ش

۱۱۰۲-۱۹۰۱۶-۳۱۰۲۱-۳۶۰۳۲-۴۲۰۳۸-۵۱۰۴۸ در چاپ دکتر شکری نیامده است.

- ۱- هر کرا غیبتی از خویش میسر گردد  
در مقام ملکش خانه مقرر گردد
- ۲- تا بوی نوری از عشق نیابی برگردد  
کآب تا آب بود دانه گوه‌ر گـردد
- ۳- جان صاف<sup>۱</sup> تو ز آلابش تن تیره شدست  
هر چه روشن بود از خاک مکدر گردد
- ۴- بری و دیو تو حرص و غضب<sup>۲</sup> غالب تست  
زین دو مگذار یکی را که دلاور گردد
- ۵- هر چه ملکست بده همچو سلیمان بر باد  
نات جمع بری و دیو مسـخر گردد
- ۶- گنج در رنج نهادت<sup>۳</sup> و طرب در غم از آنکه  
نطفه اندر ظلماتست که جانور گردد
- ۷- تا کسی تلخی و ترشی نجشد خون نخورد  
همچنان<sup>۴</sup> دانه انگور کجا سر گـردد
- ۸- سختی کار بـراحت بودت<sup>۵</sup> کاندر نزد  
مهره ساکن شود آنکه که مششدر گردد
- ۹- در سرت سروری است خار طلب در پا نه<sup>۶</sup>  
زحمت خار کشد خوشه که سرور گردد
- ۱۰- بایستت با همه رنج و طلب استعدایی  
ورنه هر سنگ ز خورشید کجا زر گردد
- ۱۱- نه همه خون بهمه جای دهد عطر و لیک  
خون آهوست که در نافه معطر گردد
- ۱۲- چون خضر چشمه حیوان هوس کی یابد  
ور کسی گرد جهان همچو سکندر گردد



- ۲۵- بزر و سیم جهان مرد توانگر نشود  
مرد آنست که بی این دو توانگر گردد
- ۲۶- [رو مهر بیش به بال و پر هرکس زیرآک  
گم کند مور ره خانه که با پر گردد] ۱۰
- ۲۷- از خمار مل و خار گل اگر نندیشی  
دلت از درد سروپای تو مضطر گردد
- ۲۸- زود بیجان و بشیمان ۱۱ و سیه روی شود  
هر که گرد گل و مل چون خط دلبر گردد
- ۲۹- گل بخوی توکی در خوی تو چون خار شود ۱۲  
مل بجان تو که در جام ۱۳ تو آذر گردد
- ۳۰- یکنفس دان نسق کار جهان زانکه جهان  
چون نفیس از تو بهر دم زدنی در گردد
- ۳۱- دور هر قوم شود همچو تسلسل باطل  
تا که هر دور فلک دوره دیگر گردد
- ۳۲- طی شود همچو سجل از ورق دفتر چرخ  
کره چرخ زمین چون خط محور گردد
- ۳۳- بیقین حالت تو بر تو بگردد روزی  
گر نگرده فلک از حالت خود در گردد ۱۴
- ۳۴- عمر در قصر کنی صرف چو عمرت بادست  
بدمی قصر تو چون عمر مبرتر گردد
- ۳۵- هر چه بنیاد وی از باد بود همچو حباب  
بیکی لحظه خراب از کف صرصر گردد
- ۳۶- کلبه پیرزنان کرده خراب از پی آنک  
که مگر قصر تو معموره و معمر گردد

۱۰- نکته جالب توجه در این مجموعه این است که کاتب غیر از این بیت در چند جای دیگر نیز دیده شده  
اگر نسخه اساس خود را نتوانسته بخواند بقول یکی از استادان نقاشی خط کرده و بهمین دلیل این بیت در  
نسخه ناخوانا و مغلوط است. ۱۱- پریشان ۱۲- گل. به حق تو که در حق تو ..... ۱۳- جان

- ۳۷- در خور آتش سوزنده بود همچو خمیر  
گل آن خانه که از ظلم مخمّر گردد
- ۳۸- نقش دیوار وی آن خون دل بیوه بود  
روزی از ظلم تو خون نقش مصور گردد
- ۳۹- خوش بود دولت دنیی و جوانی آن را  
کو ۱۵ شبی آمن ازین پیر فسونگر گردد
- ۴۰- مردم از جای بلند ار بفضیلت برسند  
مؤذن از میل نباید که پیمبر گردد ۱۶
- ۴۱- عامه خلق جهان عشوه فروشند و خزند  
مردم از صحبت خر بر صفت ۱۷ [خر] گردد
- ۴۲- مرکب از چوب و ره دوز ندیدست کسی  
چوب گر چند عصا گشت که رهبر گردد
- ۴۳- چند ره گفته یکی مجلس محفوظ چنان  
مجلس دار ..... ۱۸ کسه مکرر گردد
- ۴۴- در نور دد اگرش عقل بود فرش امان  
هر که دست خوش این چادر گستر گردد
- ۴۵- جای خامان نبود در ده و منبر از بر  
کاک ناپخته کجا لایق منبر گردد
- ۴۶- هر یکی چون شتر مست کف آورد بلب  
خواه آن دم که چو خر صوت وی انکر ..... ۱۹ [گردد]
- ۴۷- از برای خورش و نره چو موری خواهد  
که تنش جمله کلو و همه خنجر گردد
- ۴۸- بی گواهی دو عدل ار چه شهادت باشد  
قول این قوم چنانست که باور گردد
- ۴۹- قامت قمری بی بال ز بس بار گناه

- بیم آنست که چون طوق کیوتر گردد  
۵۰- چون حروف هجا ارچند پراکنده شدست  
روز آنست که مجموع چو دفتر گردد  
۵۱- بسر رشته خود باز رسد چون مسطر  
دل او راست‌تر از رشته مسطر گردد  
۵۲- هست دنیاش میسر غم عقبش گرفت  
آن ۲۰ هم از لطف خدا بو که میسر گردد.

### قصیده دوم

قابل ذکر است که دکتر شکری این قصیده را قصیده‌ای با دو مطلع ۱۷ و ۲۸ بیتی دانسته ولی در نسخه مورد بحث هیچ اشارتی و خطی دال بر جداسازی ابیات از هم نیامده و کاتب آنرا در ۴۴ بیت ضبط کرده است، ۵ بیت از نسخه یعنی ابیات ش ۳۷، ۳۵، ۳۳، ۱۲، ۲ در دیوان نیامده ضمن آنکه نسخه نیز فاقد ۶ بیت چاپی است.

۱- نزدیک شد که زلزله صدمت فنا

اجزا ۱ کوه را کنند از یکدگر جدا

۲- از گردن فلک برد طوق منطقه

وز لوح چرخ محو کنند خط استوا

۳- رسمی درین حدود مجو از بقا که هست

قصر بقا از آن سوی دروازه فنا

۴- تریاک معرفت مطلب تا جدانۀ

زین پنج افعی تن و زین ۲ چار اژدها

۵- بر عرش کی شوی ز برای دوام عمر

تا از پی حیووت مدد خواهی از خدا

۶- زین بوته پراز خبث ۳ غش گریز از آنک

خوش نیست در بلایی شرف ۴ مانده کیمیا

- ۷- حاصل تو از نیل فلک زرد رویت <sup>۵</sup>
- خس در کنار داری ازین رو چو کهریا
- ۸- کی پافشرده‌اند عزیزان درین مقام  
کی دست کرده‌اند بزرگان درابا
- ۹- نقش جهان چه می‌نگری پاکباز شو  
زیرا که مهره دزد حریفیست بس دغا
- ۱۰- با مردم اختلاط مکن از برای آنک  
در آب کم مخالطت افزون بود صفا
- ۱۱- بیگانه شو ز خویش <sup>۶</sup> ازیرا که جز بدو  
زین <sup>۷</sup> بحر بی‌کران نتوان کرد آشنا
- ۱۲- مامن شود بدیده چو بی مومن شوی  
یعنی فنای تو بتعبایت کند ادا
- ۱۳- پیش از اجل اگر نمیری مرگ تو را حست <sup>۸</sup>  
ور مرگ زنده بایدت آنگه بود عنا
- ۱۴- تا تو تویی و من منم ای بس که در جهان  
باشیم من ز تو تو ز من در عذابها
- ۱۵- مستی خوشست زانکه <sup>۹</sup> من از من جداکند  
گره <sup>۱۰</sup> خرد به بی‌خردی کی دهد رضا
- ۱۶- تا با خودی بدانکه قوی دوری از خدا  
آیی برخدا چو تو خود را کنی رها <sup>۱۱</sup>
- ۱۷- تا من تو گویم و تو من ای ما همه منی  
انصاف ده که او نبود در میان ما
- ۱۸- در دل که منظر <sup>۱۲</sup> ملکوت الہی است  
تا چند سازی از جهت خرس و خوک جا

---

۵-..... روی زردی است. ۶- خویش ۷- این ۸-..... ببری مرگ، راحت است. ۹- از آنکه ۱۰- وره ۱۱- آیی بر خدای، چو خود را کنی رها. ۱۲- منزل

- ۱۹- تا در دل تو جور و جفا و ستم بود  
با جور و با جفا و ستم کی بود دوا<sup>۱۳</sup>
- ۲۰- مقصود تو بهشت بود واسطه خدا  
کی<sup>۱۴</sup> از پی بهشت عبادت کنی دوا
- ۲۱- صوم آن بود که تا نجشی شربت اجل  
باشی ز خوان<sup>۱۵</sup> کاسه این دهر ناشتا
- ۲۲- چون قدر دین نداری<sup>۱۶</sup> پیشت چه دین چه کفر  
اندر<sup>۱۷</sup> خط خطیب چه هندی چه گند نا
- ۲۳- راهیست بی‌نوا که حیاست جان او<sup>۱۸</sup>  
قطع ویست موجب پیوستن بهها<sup>۱۹</sup>
- ۲۴- از جنگ این زمانه بدساز خسته‌اند<sup>۲۰</sup>  
هر کس شود مخالف این راه بی‌نوا
- ۲۵- تو پای مال شهوت و خشمی<sup>۲۱</sup> زین نهاد  
بر بساد لاجرم چو زمین داری اتکا
- ۲۶- در خاک عاقبت بضرورت فرو شوی  
بشت دوتای تست برین قول من گوا
- ۲۷- سنگ بلاست سوی تو بران ز دست چرخ  
سر پست کرده<sup>۲۲</sup> تو که همی ترسی از بلا
- ۲۸- تا بشت پازنی تو سر بوالفضول<sup>۲۳</sup> را  
ایام ازین جهت سرت آورد سوی پا
- ۲۹- نه نه<sup>۲۴</sup> ز بس گناه گران بار گشته  
بار گران بلی کند این هیات اقتضا
- ۳۰- در قبضه سپهر زر وار پیشت تو  
ماند بدان کمان که زهش باشد از عصا

۱۳- ..... ستم که بود آشنا ۱۴- گر ۱۵- خوان و کاسه ۱۶- ندانی ۱۷- کف ۱۸- نام او ۱۹- بقا ۲۰- رسته شد ۲۱- خشمی وزین ..... ۲۲- سرپست کرده‌ای که همی ترسم از بلا ۲۳- ..... سران فضول را ۲۴- نی، نی

- ۳۱- در جهل غرقه<sup>۲۵</sup> که چو فرعون شوم بخت  
موسی گذاشتی بعصا کردی اتکا<sup>۲۵</sup>
- ۳۲- راه من و تو مختلفست عقل مایکی<sup>۲۶</sup>  
از نی یکی شکر دگری کرد بوریا<sup>۲۷</sup>
- ۳۳- چیزی ترا یقین نشود تا مجاهدت  
از کاسه<sup>۲۸</sup> سرت نکند کشف این عطا
- ۳۴- یکره تفکری نکنی در نهاد خویش  
تا از کجاست آمد دن و رفتنت کجا
- ۳۵- این قدر پایه پایه گردون بس بلند  
مرغات عقل تست سوی بام کبریا
- ۳۶- وا پس تر از عناصرو افلاک و انجمی  
آنکه بعقل<sup>۲۸</sup> من همه را گشته پیشوا
- ۳۷- در عقبی ار بود بسوی این جهانت میل  
پیچی از آن و دوی تو باشد سوی قفا
- ۳۸- گر بابت خلاص ازین تنگنای عصر  
در خز به بیضه<sup>۲۹</sup> حرم شرع مصطفا
- ۳۹- آن عنصر هدایت و قانون معرفت  
فهرست رادمردی و سرمایه<sup>۳۰</sup> وفا
- ۴۰- تاج عزیز کرده سرهای گرد نان  
تسمع سرای پرده ارواح انبیا
- ۴۱- هر جا که لطف اوست کند سوسن از  
هر جا که عنف اوست خنجر از گیا
- ۴۲- قمیرت راز طوق شقاوت خلاص ده  
ای بندگیت موجب آزادی از شقا
- ۴۳- بیچاره بنده‌ایست بدست جهان اسیر  
آزادیش عطا کن ازین دون ناسزا
- ۴۴- در گوش او<sup>۲۹</sup> ز نعل سمند تو گوشوار  
در چشم اوست خاک جناب تو توتیا

### وله

- ۱- دو عالمی تو و خود رانگو نمی‌داری  
ترا رسد بجهان سرکشی و جباری
- ۲- همت ز عالم امرست جان بی‌مارت<sup>۱</sup>  
همت ز عالم خلیقت جرم<sup>۲</sup> و مقداری
- ۳- ستارگانت قوی و آسمانت<sup>۳</sup> اعضا است  
به جسم خاکی و بادی و آهلی و ناری
- ۴- به یک جهت ز دلیلان کوی اهرمینی  
به دیگری ز عزیزان حضرت باری
- ۵- نبات و جانور و مردمی تو هر سه بهم  
از آنکه ناطق و نالنده و مختاری
- ۶- ز جوهر کم و کیف و متنی وضع و حده  
ز این رو فعل و قبول و مضاف خط داری
- ۷- هزار سال اگر مدح خویشتن گویی  
بجان تو که حق خود تمام نگذاری
- ۸- برای عطر دماغ تو آهوان ختن  
بسوخته جگر و کرده مشک تاناری



- ۹- ز بهر گوشهٔ تاج تو قطرهٔ باران  
در اندرون صدف کرده دَر شهواری
- ۱۰- ز بهر مفرش تو کرده باغ بزازی<sup>۴</sup>  
بیوی مجمر تو باد کرده عطاری
- ۱۱- تو سخت نیک عزیزی ولی چه فایده زین  
که اوفتاده بدست خسیس خون خواری
- ۱۲- ترا خدای تن و جان بداد تا دانی  
که آفریدهٔ حق بهر علم و کرداری
- ۱۳- کمال جان بعلموست و قدر تن بفعال  
چه بهترست ز دانایی و نکوکاری
- ۱۴- حجاب نور الهی تن سه بعد تو دان  
سه شعبه سایه بقرآن دوروست پنداری
- ۱۵- بدین دلیل که گفتم تن تو دوزخ تست  
چه سرفراز ترا گر سو بدو فرماری
- ۱۶- قوی زبانیه هفت عضو و هفت درش  
بدل چو سنگی ازین رو بدو سرافرازی
- ۱۷- نهٔ تو مردم اگر شهرت<sup>۵</sup> غضب رانی  
بدین ماریرا طاوسی<sup>۶</sup> بدان ماری
- ۱۸- بدان که اصل سعادت تجدد جاست  
تن و تعلق تو مایهٔ نگونسازی<sup>۷</sup>
- ۱۹- تنت گذاشتنی عمر تو گذاشتنیست<sup>۸</sup>  
زهی سعادت اگر بگذری و بگذاری
- ۲۰- تنت بلیهٔ نفس و آتش و بری روغن  
چراغدان فلک و مادهت خون باری

۴- ز بهر مفرش تو، باغ کرده بزازی ۵- شهوت و غضب ۶- بدین ازیرا طاوسی..... ۷- تن و تعلق او مایه نگونسازی ۸- گذاشتنی است

- ۲۱- چراغ چون بمرد آتش قوی نبود  
رود به مرکز اصلی ولی بدشواری
- ۲۲- تو شهسوار سپهری بسوی سدره نشین<sup>۹</sup>  
که ناید از خر لنگ تن تو رهواری<sup>۱۰</sup>
- ۲۳- مسیح‌وار بگردون کجا رسی چون ماند  
خرت زاول منزل<sup>۱۱</sup> ز بس گران باری
- ۲۴- هزار میخ را نداری استحقاق<sup>۱۲</sup>  
از آنکه بسته این هر چهار مسماری
- ۲۵- مکار همچو خران تخم کاهلی اینجا  
که مرد کاری باشی<sup>۱۳</sup> در آن جهان کاری
- ۲۶- ز بار حادثه چون داس گشت<sup>۱۴</sup> قامت تو  
پی درودن این تخمها که میکاری
- ۲۷- عذار<sup>۱۵</sup> گرد بناگوش تو بدید آمد  
بیرس کز چه سبب زانکه اهل افساری
- ۲۸- نباید از تو جو تقویم کهنه کار زانکه  
ز فرق تا با بقدم رنج و نقش کناری
- ۲۹- اگر زمانه زبانت برون کشد شاید  
که تو زسنگ دلی راست همچو معیاری
- ۳۰- بسان غیب ز مردم نهان شوی از شرم  
بدست خویش اگر عیب خویش بشماری
- ۳۱- بدی به نزد تو زان سان<sup>۱۶</sup> قبول یافته است  
که خویت آید در چشم دوست بیماری
- ۳۲- سرای خلد ز بهر تو در گشاده و تو  
بیند مانده میان چهار دیواری

---

۹- بران ۱۰- خرنگ تو حکم رهواری ۱۱- به منزل اول..... ۱۲- هزار میخ ملک را نداری  
استحقاق ۱۳- باشد ۱۴- گشته ۱۵- غبار ۱۶- زان رو

- ۳۳- یقین شناس که در دست چرخ<sup>۱۷</sup> برتن خویش  
ستم رسیده ضعیفی قوی ستمکاری
- ۳۴- اگر بچشم بصیرت بکار خود نگری  
سزد که مردم دیده بخون در آغازی
- ۳۵- کدامیک جان که جهانش نکرد خون جگر<sup>۱۸</sup>  
بجان تو که بدو جان خویش نسپاری
- ۳۶- چه حکمتست درین فرشهای بوقلمون  
چه رازهاست درین پرده‌های زنگاری
- ۳۷- کدام کار فلک را بدان<sup>۱۹</sup> همی دارد  
که نیم لحظه نباشد<sup>۲۰</sup> ز تیز رفتاری
- ۳۸- ز پهر چیست که اول ندارد و آخر  
چو خط دایره این دورهای پررگاری
- ۳۹- چه سببست که محور چو خاک شد ثابت  
ز چیست این که زمانه ز آب شد جاری
- ۴۰- چو از مبدع اول ندارد و آخر  
چو خط دایره این دورهای پررگاری
- ۴۱- چو از مبدع اول بجز یکی نامد  
وزان دوم سه جوابم بده اگر یاری
- ۴۲- گر از یکی بجز از یک نمی‌شود صادر  
ز چیست این همه مور و ملخ ز بسیاری
- ۴۳- برو ز حشر چو پرده ز پیش بردارند  
ز شرم داور عادل بسا که سرخاری
- ۴۴- قیامتی بود آن روز کز مهابت او  
ز دل بدوست دهد دوست خط ییزاری

۴۵- مهیمنا صمدا زینهار ده ما را  
که در پناه درت آم. دیدیم زنهاری

۴۶- ز قحط سال کرم خشک ماند سال امید<sup>۲۱</sup>  
چه باشد ار به کرم قطره فرو باری

۴۷- نگر چه خوب طرازید قمری این دیبا  
که زبیدش که کند عقل پودی و تاری

همانگونه که اعلام شد در مجموعه فقط این سه قصیده قمری ضبط شده که این قصیده آخر نیز با چاپ دکتر شکری اختلاف دارد بدین ترتیب که در نسخه ۴۷ بیت ضبط شده که در چاپی ۱۳ بیت، ابیات ۱۴، ۱۶-۲۰، ۲۱-۲۸، ۲۹-۳۹، ۴۲ نیامده و جالب اینکه در گزیده چاپی نیز این قصیده ۴۷ بیت است که ۱۳ بیت آن در نسخه مورد بحث نیامده است.

#### فهرست منابع

دانش بزوه، محمدتقی. فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (جلد ۱). تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

طاهری شهاب، محمد. «فهرست نسخه‌های خطی مجموعه طاهری شهاب». نسخه‌های خطی، دفتر ۶ (۱۳۴۸): ۶۱۳-۶۳۶.

قمری آملی، سراج‌الدین. دیوان سراج‌الدین قمری آملی. به اهتمام دکتر یدالله شکری. تهران، معین، ۱۳۶۸.

قمری آملی، سراج‌الدین. گزیده اشعار سراج‌الدین قمری آملی. به اهتمام دکتر یدالله شکری. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵ (شاهکارهای ادبیات فارسی، ۵۳).







نورمحمد عاشورپور؛ نورمحمد آن

## سیدنظری سیدی - شاعر مبارز ترکمن

(تقریباً ۱۸۳۶-۱۷۶۸ میلادی)

قرن ۱۹ میلادی در تاریخ ادبیات ترکمن مقام ویژه‌ای احراز مینماید. در همین قرن است که علائم محسوس سبک رآلیزم (واقع‌گرائی) در آثار بسیاری از شعرای ترکمن بچشم میخورد. از آنجمله است انعکاس وقایع تاریخی در اشعار سخن‌سرایان آن عصر. بدیگر کلام از همین دوران شکوفائی نظم ترکمنی، ما شاهد تبدیل حقایق زندگی به حقایق بدیعی می‌شویم. چنین علائم مثبت در میراث ادبی سیدنظر سیدی کاملاً مشهود است. او علاوه بر سرودن اشعار اخلاقی و غزل‌های عاشقانه تعداد زیادی شعر درباره‌ی وقایع تاریخی که خود شاهد و ناظر، حتی شرکت‌کننده‌ی آنها بوده برشته‌ی تحریر در آورده است.

سیدنظر سیدی کلاً شاعری جنگاور است که اغلب اشعار حماسه‌ای خود را هنگام نبردهای دلاورانه علیه غاصبین و جابرین زمان خود نوشته است. او مبارزات پیگیر و بی‌امانی با امرای بخارا و خانهای خیوه و حکام قاجار داشته است. این صاحبان قدرت و ظالمان بیرحم دائماً از سه طرف قوم زجر کشیده و رنجیده‌ی ما را مورد تهاجم و غارت و چپاول قرار میدادند و مردمان ساده و بیگانه را از هستی ساقط مینمودند. بدین‌ترتیب کشاورزان و مالداران ترکمن پیوسته تحت ستم و بهره‌کشی دوگانه قرار داشتند، یعنی



چپاولگران خارجی و استثمارگران داخلی که همانا بزرگ مالکان و کلان سرمایه‌داران خودی بودند آنان را بیرحمانه استثمار میکردند و بیشتر حاصل دسترنج آنها را به بهانه‌های گوناگون به خود اختصاص میدادند.

یکی از ویژگی‌های خلاقیت سیدنظر سیدی اینست که او در عین مبارزه بی‌امان با حکام غارتگر خارجی و داخلی شمشیر زدن در راه اسلام و ترویج آنرا همیشه در مد نظر داشته و پیگیری نموده است. در بسیاری از اشعار حماسی و اخلاقی شاعر جوانان را بمبارزه در راه اسلام دعوت مینماید و یادآوری میکند که در این راه بدون شک آنان از حمایت الهی و یاری امامان برخوردار خواهند بود.

شاه‌مردان اونینگ یاریدور، یاری

دین اسلام قلیچین چالان یگیدینگ.

(بدون شک شاه‌مردان - حضرت علی (ع) یارویاور

جوانانی است که در راه دین اسلام شمشیر میزنند)

سیدنظر سیدی شاعری است که مبارزه بر علیه شاهان غارتگر، امیران و خوانین ستم پیشه را با شمشیر زدن در راه اسلام توأم میسازد و این دو را یک مبارزه جدا نشدنی از هم میداند. در یکی از اشعار حماسی خود شاعر چنین میگوید:

صدق ایله دین اسلام قلیچین جالیب،

کفارینگ شا لرین آیآغه سالیب،

بلکه با سبب همه اولکه سین آلیب،

عاقبت سالا سیز دین ایمانه.

(از روی صدق شمشیر در راه دین اسلام بزنید،

شاهان کفار را بزیر پا بکشید،

و تمام کشورشان را بزور بگیرید،

تا عاقبت آنان را براه دین وارد سازید).

سیدنظر سیدی از ترکمن‌های ارساری است که یکی از طوایف قدیمی تراکمه میباشد. او در یکی از بخش‌های استان چارجوی ترکمنستان شوروی کنونی بنام قره بکاول چشم بجهان گشوده و بیشتر عمر خود را در آن حدود گذرانده است. سیدی پس از

تحصیلات ابتدائی در محل برای کسب علم و دانش بشهر بخارا که مرکز تجمع دانشمندان و علمای آن زمان آسیای میانه بود میرود و در مدارس آن بتحصیل میپردازد. و از علوم معمولی زمان خود بهره‌ی کافی میگیرد. علاوه بر این، بطوریکه از مجموعه‌ی آثار ادبی او آشکار میگردد، سیدی در نتیجه‌ی مطالعات ژرف گنجینه‌های ادبیات شرق، بویژه آثار شعرای ترک زبان، چون نسیمی، لطفی، نوائی، فضولی، مخدومقلی با تاریخ نظم و نثر فارسی و ترکی آشنائی کامل پیدا نموده است. با وجود این او اغلب سالهای زندگانی خود را در مبارزه با ستمگران داخلی و خارجی گذرانده و این خود در بسیاری از اشعار او انعکاس یافته است.

در اینجا لازم است بیک مسئله مهم و اشتباه بزرگ اشاره شود و آن اینست که در بسیاری از کتب و مقالات منتشره سیدنظر سیدی (از طایفه‌ی ارساری) و آرتیق محمد سیدی (از طایفه‌ی خوجه) یک شخص محسوب شده و آثار ادبی و بیوگرافی آنها بهم آمیخته گشته و با نام سیدنظر سیدی چاپ و منتشر گردیده است. تاریخ این اشتباه از سال ۱۹۲۶ میلادی شروع میشود که برای اولین بار آثار منتخب سیدی انتشار یافته است<sup>۱</sup> در مقدمه‌ی این کتاب گفته شده که سیدی از طایفه‌ی خوجه بوده و در سال ۱۸۰۸ میلادی بدنبال تعقیب امیر بخارا به خپوه گریخته و از آنجا بنا بدعوت ذلیلی (از طایفه‌ی گوکلان) که غایبانه با او دوست گردیده بود به نزد گوکلانها میرود. اما نویسنده‌ی این مقدمه در کتاب دیگری که در سال ۱۹۳۱ منتشر کرده ضمن گفتگو درباره‌ی دستخط دیوان اشعار سیدنظر چنین مینویسد:

«Сиди происходил из племени эрсари, рода Бекауль, колена Гаи<sup>2)</sup>».

2) Куль - Мухамедов. Материалы по средне-азиатским литературным памятникам, Ашхабад, 1931, стр. 43

«سیدی از طایفه‌ی، ارساری، تیره‌ی، بکاول، و از شاخه‌ی، چایی، آن می‌باشد». به همین مناسبت در زیرنویس این گفته‌هایش خاطر نشان میکند که نوشته‌ی قبلی‌اش مبنی بر اینکه سیدی از طایفه‌ی خوجه است اشتباه بوده است. نام شاعر را نیز سیدنظر قید نموده. غافل از اینکه شاعری دیگر بنام آرتیق محمد سیدی (سیدی خوجه) وجود داشته و در ترکمن صحرا زندگی میکرده است و علی‌رغم نوشته‌های مولف کتاب نام سیدی خوجه از مدت‌ها پیش برای دانشمندان شناخته شده بوده است و اولین بار نام او بوسیله‌ی خاورشناس شهیر آکادمیسین، آن. سامایلوویچ برده شده (۱). او در کتاب دیگر خود بنام، بررسی‌هایی درباره تاریخ ادبیات ترکمنی، (۲) نیز به همین مناسبت مطالبی نگاشته است. با وجود این‌ها خطائیکه سالها پیش بوسیله‌ی یکنفر که شاید گفته‌هایش جنبه‌ی سوپزکتیو و ملی‌گرائی ننگ‌نظرانه نیز داشته تاکنون ادامه دارد. اما حقیقت امر از چه قرار است؟ بهترین و مستندترین مدرک برای اثبات صحت یا سقم این مطلب خود آثار باقیمانده‌ی شاعر است. خوشبختانه دو نسخه خطی از دیوان اشعار سیدنظر سیدی موجود است که هر دوی آنها تقریباً سی سال و اندی پس از درگذشت شاعر رونویس شده است. هر دوی آن دستخط‌ها از نواحی استان چارجوی، یعنی محل اصلی زندگی سیدنظر بدست آمده است. یکی از این دست خط‌ها در ابتدای بسیاری از اشعار حاوی توضیحاتیست که محل و علل سروده شدن شعرها را بیان میدارد. اغلب این اشعار بطوریکه از محتوای آنها برمیآید، مربوط به وقایع تاریخی بین سالهای ۱۸۲۱ و ۱۸۳۳ میلادی میباشد که شاعر برعلیه امرای بخارا و حکام غارتگر خراسان در مبارزه بوده و اغلب حوادث مهم تاریخی در آن

1) А. Н. Самойлович. Материалы по среднеазиатско-турецкой литературе, «Записки Восточного отд. Русского арх. об-ва», Вып., I, Спб., 1909, стр. 08.

1) А. Н. Самойлович. Очерки по истории туркменской литературы, «Туркмения», т. I. А., 1929, стр. 135.

اشعار انعکاس یافته است. لذا تصدیق نمودن اینکه سیدنظر سیدی در سال ۱۸۰۸ یا ۱۸۱۰ به نواحی گوکلان نشین ترکمن صحرا کوچ کرده است نمیتواند پایه و اساسی داشته باشد. وانگهی اثبات این مسئله که سیدنظر سیدی حداقل در سالهای بیست قرن نوزدهم میلادی در نواحی ساحلی آمودریا زندگی میکرده و بعد از آن بمر و کوچ نموده کار چندان مشکلی نیست.

سیدی هنگامیکه ترکمن‌های ارساری مقیم ایالت جارجوی در اثر مطالبم بیحد و حصر میرحیدر-امیر بخارا بر علیه او علم طغیان برافراشتند با سرودن اشعار جنگی سواران شورشی را تهییج و تحریک به نبرد و از منافع زحمتکشان محروم دفاع مینموده است. خائنی چون قاهرقلی را معرفی و رسوا و سردارانی خلقی چون سلطان نیازبک را تمجید و تعریف نموده است. متأسفانه جنبش‌های آزادی طلبانه‌ی طایفه‌ی ارساری بعلت خیانت خوانین و فئودال‌های محلی با شکست روبرو گشته و آنها مجبور به ترک زاد و بوم خود میشوند و با بستن قراردادی با محمد رحیم‌خان - خان خیوه به ناحیه‌ی مرو که در اختیار او بوده کوچ مینمایند. سیدنظر سیدی هنگامیکه باتفاق افراد طایفه‌ی خود لباب را ترک نموده چندین شعر حزن‌انگیز سروده (، لباب، خوش ایندی،، فالدینگ، خوش ایندی،،) و از جان و دل محبت و دلبستگی درونی خود را نسبت به میهن و هممیهنان خود آشکار ساخته است. در یکی از این اشعار تاریخ وقوع این حادثه غم‌انگیز را نیز بیان داشتند و خطاب به لباب چنین نگاشته است:

\*\*\*\*\*

بوز اللی یل وطن دیب گزیلدی،  
اکین لر اکیلدی، یاپلار غازیلدی،  
مونگ ایکی یوزبر کم قرقده یازیلدی،  
تاریخین اتسنگیز حساب، خوش ایندی.

\*\*\*\*\*

ترجمه‌ی تحت اللفظی:

(صد و پنجاه سال [تو] مارا وطن بودی،

کشت‌ها در تو کردیم و جوی‌ها کندیم،

در سال یکهزار و دویست و یک کم چهل نوشته شد،

اگر تاریخ وقوع [این کوچ] را بخواهید (خداحافظ).

سال ۱۳۳۹ هجری قمری مطابقت میکند با سالهای ۱۸۲۴-۱۸۲۳ میلادی. در این سال سیدی بانفاز همطایفه‌های خود بمر و کوچ میکند. رهبر و سردار طایفه‌ی ارساری سلطان نیازیک ابتدا بخیه پیش خان میرود و بهمراهی قتل‌ی مراد- برادر خان که بسمت حاکم مرو منصوب شده بود به محل می‌آیند و بین ترکمنهای کوچ کرده زمین تقسیم مینمایند تا به کشت و زرع مشغول گردند. بهمین مناسبت سیدی شعری به فرم موشح سروده که در آغاز آن چنین می‌گوید:

قسم اولورده بو مرو شاه جهان ایلاده،

سالغای سیز بزنی هم البته اوشول گون یاده.

(هنگام تقسیم زمین مرو شاه جهان،

امیدوارم مارا نیز از یاد نخواهید برد).

متأسفانه انتظار ترکمنهای ارساری از خان خیه برآورده نمیشود، برعکس روزبروز بر نابسامانیها و سرگردانیهای آنان افزوده میگردد. خان خیه و برادرش حاکم مرو هیچگونه اقدامی در راه بهبود سرنوشت ناگوار آنان بعمل نمی‌آورند، تا اینکه ترکمنهای کوچ کرده از طرف خود شاعر سیدی را بعنوان نماینده جهت رساندن شکایات و عرض حال خود انتخاب و به نزد خان گسیل میدارند. بهمین مناسبت شاعر شعری با ردیف، گل‌دیک، (، آمدیم،) سروده و در آن از وضع ناگوار و زندگی رقت‌بار برادران ترکمن خود خان را آگاه ساخته و از «ظلم و ضلالتی»، که در مرو حکمفرما بوده سخن رانده است. در پایان شعر خود سیدی خطاب به خان می‌گوید: «آنچه شما گفتید ما اول قبول کردیم و با تو بیعت نمودیم و برای سایرین نیز راهنما گشتیم. اما در حال حاضر ما از همه چیز محروم شدیم، چاره‌ای بحال ما بیندیشید که ما بیچاره گشتیم و بتو رو آوردیم...» اما خان اعتنائی به گفته‌های شاعر نمیکند و زندگی ترکمنهای کوچ کرده‌ی ارساری از لباب بمر و روزبروز وخیم‌تر میگردد. پس از این وقایع عینی سیدنظر سیدی کم‌کم بکنه حقایق و سرشت حقیقی حاکمیت امرا و خوانین پی میبرد و بنا بمثل معروف ترکمنی که «خوک سفید و سیاه با هم فرقی ندارند»، هیچگونه تفاوتی بین خان و امیر نمی‌بیند و این

عقیده‌ی خود را در شعری باردیف، «آریلیدیق»، («جدا گشتیم») بیان میدارد. تمام اشعار نامبرده در بالا در بین سالهای ۱۸۲۰ و ۱۸۲۵ سروده شده، چونکه مضامین آنها ارتباط مستقیم با محمد رحیم‌خان که در سال ۱۸۲۵ فوت کرده است دارد. در این سالها شاعر باتفاق همطایفه‌های خود در استان مرو زندگی میکرد است. درباره‌ی آنچه که پس از مسافرت بدون موفقیت سیدنظر سیدی به نزد خان خیوه با ارساری‌های کوچ کرده اتفاق افتاده اطلاعات کافی در دست نیست اما از اشعار سیدی چنین برمیآید که ترکمنهای ارساری بتدریج از ظلم و ستم قتل‌ی مراد حاکم مرو و قحطی و گرسنگی به تنگ آمده و مجبور بفرار و ترک مرو میگرددند. اما بعضی اشعار سیدی گواه برآنست که شاعر مدت مدیدی در مرو زندگی نموده است. او در غزلی خطاب به محبوب خود چنین میگوید:

\*\*\*\*\*

باریب سن سیز نیچه مدت مرو شاه جهان ایچره،  
اوئیردیم روزگار یمنی همه آه و فغان ایچره.

\*\*\*\*\*

(بدون حضور تو مدت چندی در مرو شاه جهان،  
روزگار گذراندم همه در آه و فغان).

\*\*\*\*\*

علاوه بر این اشعار سیدی، برویم، بکها، («بارالی بگلر!»،) و «اسب سوار، اکنون»، («بدو سوار ایندی»)، نیز درستی این فکر را تأیید مینماید. این اشعار مربوط به مبارزات تراکمه علیه فتوادل‌های خراسان و حکام غارتگر آن دیار است. اینها نه در کنار جیحون، بلکه در مرو سروده شده است.

بنابر این این سوال پیش میآید که این شعرها در چه زمان و در ارتباط با چه وقایعی ممکن است نوشته شده باشد؟ بطوریکه میرزا محمدتقی خان در «ناسخ‌التواریخ»، خود مینویسد در سالهای ۳۱-۱۸۳۰ در محلی بنام پل خاتون نزدیک سرخس بین قشون احمدعلی میرزا حاکم خراسان و ترکمنهای طایفه‌ی ساریق بر خوردهائی بوقوع می‌پیوندد که چندان مهم نبوده. اما در مهرماه (اکتبر) سال ۱۸۳۲ میلادی شاهزاده‌ی قاجار ولیعهد عباس میرزا بطور غافل‌گیرانه بر ترکمنهای سالور که در نزدیکی سرخس سکونت

داشته‌اند هجوم میبرد و سرزمین آنان را با خاک یکسان مینماید و غنائم هنگفتی به چنگ می‌آورد و هزاران اسب و چادر از ترکمنها بغارت میبرد. علاوه بر اینها عباس میرزا سه هزار خانواده‌ی سالورها را باسارت گرفته بمشهد منتقل مینماید. این هجوم و غارتگری عباس میرزا تمام طوایف تراکمه که در این مناطق و در استان مرو زندگی میکردند را به اتحاد و یگانگی و بپاخیزی جهت انتقام متقابل برمیانگیزد و خشم و نفرت آنان را موجب میگردد. در نتیجه عده‌ی کثیری از افراد طوایف مختلف ترکمن برای انتقام و آزادی اسیران و تلافی اموال بغارت رفته بپا میخیزند. در همین هنگام سیدنظر چندین شعر مهیج میسراید و جنگاوران سنگر خونین را به حمله‌ی متقابل دعوت مینماید. بعنوان مثال میتوان از اشعار زیرین نام برد: «بیائید، جوانان»، «گلینگ، بگیت لر»، «جنگاوران»، «قوجاقلار»، «اسب سوار، اکنون»، «بدو سوار ایندی»، «برویم، بکها!»، «بارالی بگلر!»، و غیره. بویژه دو شعر آخری دارای اهمیتی فوق‌العاده است. زیرا مضمون این اشعار سراپا نشانگر ظلم و ستم‌های حکام دست‌نشانده‌ی شاهان غارتگر فاجار و تلاش و از خود گذشتگی‌های بیگیر ترکنها در راه آزادی و دفاع از استقلال و انتقامجویی از دشمنان غدار خارجی میباشد. شاعر خطاب به سواران چنین میگوید:

\*\*\*\*\*

یورسون قزیلباش اوستینه،  
نیچه بدو سوار ایندی.  
لاش دو کیلسون لاش اوستینه،  
آلینسون همه عار ایندی.

\*\*\*\*\*

اکنون اسب سواران چندی،  
بجانب قزیلباش عزیمت نمایند.  
اجساد کشتگان رویهم انباشته گردند،  
و تمام انتقام‌ها باز پس گرفته شود.

\*\*\*\*\*

شاعر علت این هجوم بجانب خراسان و انتقامجویی را آشکارا بیان میدارد. زیرا در اثر حملات پی در پی حکام خراسان و غارتگریهای آنان برای تراکمه، دنیای فراخ تنگ

میگردد. و اسرای زجر کشیده چشم براه در انتظار کمک و رهایی خود از جیب برادران خود میبایستند:

\*\*\*\*\*

قور قیب اکیز، اوچم قوزلاب،  
قالمانگ اویده بالان سوزلاب،  
یسیرلر باریسین گوزلاب،  
بولاندور انتظار ایندی.

\*\*\*\*\*

ا. به بهانه دوقلو، سه قلو زانیدن،  
و از ترس دروغ نگوئید و در خانه نمانید،  
زیرا اسرای ما چشم براه در انتظار ما هستند.

\*\*\*\*\*

شعر «برویچ، بکهها، نیز در رابطه با هجوم غارتگریهای حکام خراسان نوشته شده و محصول یک عکس العمل تاریخی است. بطوریکه فاکت‌های تاریخی نشان میدهد عباس میرزا پس از حمله و غارت سرخس و نواحی مرو هنوز یکسال تمام نگذشته بوده که در تاریخ ۲۶ اکتبر (مهرماه) سال ۱۸۳۳ بدرود حیات گفته است. پس از درگذشت عباس میرزا در اثر اختلافات داخلی حاکمیت فتودال‌های قاجار در مشهد رو بضعف می‌رود و زمان آن میرسد که ترکمنها جهت آزادی هموطنان خود که در زندانهای مشهد دست‌نخسته‌اند اقدام عاجل نمایند. شاعر با تأکید این مسئله از ضوایف ترکمن بخصوص از این تکه‌ها، سالورها، ساریق‌ها، قره‌ها، بکاول‌ها دعوت می‌سازد که دست اتحاد بهم داده برادر آزادی برادران اسیر خود فعالانه شرکت نمایند. سیدی موقعیت مناسب آن زمان را خوبی درک کرده و هیچگونه تأمل و درنگ را جایز نداند، زیرا میداند که از مشهد قدرتمند زمان عباس میرزا جز اسمی بی‌مسمی چیزی باقی نمانده است. بهمین دلیل است که نه برادران هم‌زیم خود چنین خطاب میکنند:

\*\*\*\*\*

سیدی دیار، ایندی سیدیر مانگ بادی،  
مشهدینگ فالاندور، بر قه، ت، آ، د،



اونگه سالیب سردار محمد مرادی،  
هرنه نصیبه‌نی گورالی، بگلر!

#####

(سیدی گوید: ای بکه‌ها، از سرعت خود نگاهید،  
[چونکه] از مشهد جز اسمی بی‌مسمی باقی نمانده،  
به رهبری سردار محمد مراد [هجوم نمائیم].  
و هر چه سرنوشت ماست به بینیم).

#####

بطوریکه مشاهده میشود مضمون اشعار فوق‌الذکر بدون شک ارتباط غیرقابل تفکیکی با وقایع سالهای ۱۸۳۰-۱۸۳۳ دارد که در این سالها عده‌ای از طوایف تراکمه برعلیه ظلم و استبداد و چپاول‌گریهای حکام دست‌نشانده قیام نموده‌اند. جای هیچگونه تردیدی باقی نمی‌ماند که در این سالها شاعر سیدی درنواحی مرو میزیسته و در امر بسیج سواران جنگجو برای مبارزه با غارتگران داخلی و خارجی شرکت فعالانه داشته است. علاوه بر این فاکت‌های انکارناپذیر بر قرائن دیگری نیز وجود دارد که دال بر عدم هرگونه ارتباط سیدنظر سیدی با آرتیق محمد سیدی است: دستخط دیوان‌های سیدنظر سیدی همگی از استان چارجوی که محل زندگی شاعر بوده یافت شده و برعکس دستخط اشعار و داستان سیدی خوجه بیشتر در غرب ترکمنستان و در نواحی اترک و گرگان (ترکمن صحرا) رونوشت و دست‌بدست گشته است. در دیوان سیدنظر سیدی کلمه‌ای درباره‌ی اترک، گرگان و شاعر ذلیلی دیده نمی‌شود، گرچه در این دیوان بیش از ۸۰ غزل، مخمس، مستزاد، مسبع و مربع (شعر چهار مصراع) وجود دارد، ولی حتی یک شعر هم از آن اشعاریکه به سیدی خوجه نسبت داده میشود در اینجا بچشم نمی‌خورد. همچنین هیچگونه نامی از دهات و آبادیهای اترک و گرگان (توپونیم‌ها) و طوایف مسکون آن نواحی (اتنونیم‌ها) برده نشده و اشاره‌ای نیز به نامه‌های منظومی که بین سیدی خوجه و ذلیلی مبادله گشته نشده است. برعکس تمام زندگانی آرتیق محمد سیدی از کودکی با ذلیلی مربوط بوده و در بسیاری از اشعار خود از او نام برده و او را بعنوان برادر اخروی («قیامتلیق دوغان») خود معرفی نموده است. متقابلاً ذلیلی نیز در بعضی از اشعار خود (مثلاً: «سیله گیدالی»، «حارایم دوندی»، سیدی خوجه را دوست صمیمی خود نامیده

است. دوستی این دو شاعر از اوان کودکی و عنفوان جوانی تا آخرین لحظات عمر ادامه داشته است، چونکه هردوی آنها در یک محیط و نزدیک هم زندگانی نموده و بزرگ شده‌اند.

اما سیدنظر سیدی دوران طفولیت خود را در لباب (چارجوی) گذرانده و عقلاً نمیتوانست در شرایط آن عصر با شخصی که صدها فرسنگ دور از او زندگی میکرده ارتباط مستقیم و مداوم داشته باشد. دوست ذیلی بدون تردید هم سن و سال و همشهری او سیدی خوجه بوده است و این در آثار ادبی هردوی آنها انعکاس کامل یافته است.

علت پیدایش این چنین آشفتگی و امتزاج آثار دو شاعر مستقل با ویژگی‌های مخصوص بخود را در چه چیز باید جستجو کرد؟ بدون شک عدم پژوهش‌های ژرف علمی و فقدان منابع معتبر تاریخی و همچنین به کار نگرفتن آنچه که در دسترس پژوهندگان بوده است این اغتشاش و نتیجه‌گیری نادرست را باعث گشته، اما علت اساسی تقلای بیجا و سوژکتیو عده‌ای «پژوهشگر»، کوتاه بین است که با تلاش‌های فراوان در اثبات یکی بودن دو شاعر و تعلق آن به لباب میکوشند، در صورتیکه آرتیق مجمد سیدی (سیدی خوجه) تقریباً همسال قرباندردی ذیلی است و هردوی آنها در حدود سی سال کوچکتر از سیدنظر سیدی میباشند.

میراث ادبی سیدنظر سیدی نشانگر اینست که وی شاعری مبارز و سرداری جنگاور بوده است. اشعار تغزلی وی را میتوان در ردیف کامل‌ترین سروده‌های استادان بزرگ نظم زبان ترکی قرار داد. بیشتر اشعار سیدنظر سیدی درباره‌ی مسائل اجتماعی، حربی، تاریخی و اخلاقی است. او پیشروترین افکار کلاسیک‌های ادبیات ترکی چون علیشیر نواثی، محمد فضولی و مخدومقلی فراغی را پذیرفته و بنحو احسن ادامه داده و تکمیل نموده است.

آنچه که مربوط به آرتیق محمد سیدی است باید گفت که او بواسطه‌ی ترازدی مشهور خود بنام «قصه‌ی میرحیدر خوجه و میرحسن خوجه»، شهرتی بسزا یافته. این داستان بیوگرافیک شامل سرگذشت غم‌انگیز دو فرزند شاعر است که در سنین نوجوانی بعلت ابتلا به بیماری وبا تلف میشوند و والدین و اطرافیان خود را داغدار و دچار غم و اندوه ابدی مینمایند. علاوه بر این سیدی خوجه اشعار تغزلی زیادی دارد که اغلب آنها در

موضوع محبت، دوستی و اخلاق سروده شده، بویژه دوستی سیدی خوجه با شاعر میهن پرست قرباندردی ذلیلی همشیره زاده‌ی مخدومقلی زبازد خاص و عام بوده است و اشعاریکه آنها خطاب بیکدیگر نوشته‌اند یکی از بهترین و کامل‌ترین نسخه‌های ادبی قرن ۱۹ میلادی نظم ترکمنی و نمونه‌ی صمیمی‌ترین دوستی و از خودگذشتگی بین دو انسان است.

سیدی خوجه استاد مرثیه (الگیا) است. داستان او شامل صفحاتی است که خواندن آنها بدون التهاب و هیجان روحی غیرممکن است. بدین ترتیب میتوان چنین نتیجه‌گیری کرد:

دو شاعر با ویژگیهای مختص بخود، یعنی سیدنظر سیدی و آرتیق محمد سیدی (سیدی خوجه) باید هر کدام جای علیحده در تاریخ ادبیات ترکمن احراز نمایند و آثار ادبی آنها که تاکنون بهم آمیخته شده و بنام سیدنظر سیدی چاپ و نشر میشود باید از هم تفکیک و بطور جداگانه چاپ و مورد بررسی علمی قرار گیرد.

نظام‌الدین نوری

## دستور زبان مازندرانی «تبری»

### الف- تاریخ مختصر زبان و لهجه‌های ایرانی

#### تعریف زبان:

اگر برای زبان مفهومی وسیع و عام در نظر بگیریم در تعریف آن می‌توان گفت: هرگونه نشانه‌ای که بوسیله آن زنده‌ای بتواند حالات یا معانی موجود در ذهن خود را به ذهن موجود زنده دیگر انتقال دهد، زبان خوانده می‌شود. با پذیرفتن چنین تعریفی، کلمه زبان حرکات و اصواتی را که بعضی از جانوران برای فهماندن مقصود به همجنسان خود به کار می‌برند نیز شامل می‌شود. جانورانی که در حالت اجتماع به سر می‌برند برای القاء بعضی از مقاصد خود نشانه‌هایی دارند. این نشانه‌ها گاهی صورتهای ساده است و گاهی حرکات. البته باید یادآور شد که تعریف زبان از دیدگاه زبان شناسان، جامعه شناسان و ادیبان متفاوت است.

#### زبان ایرانی:

از شاخه‌های مهم خانواده زبانهای هند و اروپائی، یکی گروه «آریائی» یا «هند و

ایرانی» است. کلمه «آری» لفظی است که از دیرترین زمان، نیاکان دو قوم ایرانی و هندی به نژاد خود می‌گفتند. در هندی باستان این نام به کسانی اطلاق می‌شد که به زبان سنسکریت گفت و گو می‌کردند. اما در کشور ما، از اوایل هزاره نخستین پیش از میلاد طوایفی که به یکی از زبانهای هند و اروپائی سخن می‌گفتند در این سرزمین جایگزین شدند این مردمان خود را «آری = arya می‌خواندند که نام ایشان سپس به جایگاه و کشورشان اطلاق شد و آن را «اران» و «ایران» نامیدند. باتوجه به آثار متعدد در این مورد، تاریخ زبان ایرانی به سه دوره تقسیم می‌شود:

۱- دوره باستان

۲- دوره میانه

۳- دوره جدید

باید توجه داشت که این تقسیم‌بندی بیشتر ناظر به ساختمان زبان و درجه تحول آن است تا به زمان تاریخی. با این حال از آنجا که تحول زبان ناچار در طی زمان انجام می‌گیرد، می‌توان حدود تقریبی تاریخ هر دوران را چنین داشت:

۱- دوران باستان، از قدیمی‌ترین زمانی که از آن آثار و نوشته‌هایی به زبانهای ایرانی برجا مانده است، آغاز می‌شود و به انقراض دولت هخامنشی پایان می‌یابد.

۲- دوران میانه، دوران زبانهای ایرانی میانه را از آغاز دولت اشکانیان تا اسلام باید شمرد، اما بعضی از زبانهای مربوط به این دوران تا قرن سوم هجری نیز رواج داشته و به کار می‌رفته است.

۳- اصطلاح ایرانی جدید به زبانها و گویش‌هایی اطلاق می‌شود که از آغاز دوره اسلامی تاکنون در سرزمین پهناور ایران رواج داشته و در گفتار و نوشتار میان طوایف مختلف ایرانی متداول بوده است و از آن جمله مهمترین آن زبان فارسی دری است که زبان رسمی و اداری و ادبیات و دانش، و وسیله ارتباط ذهنی و معنوی همه ایرانیان در طی این مدت متمادی بوده و هست.

با توجه به اسناد و آثار باقی مانده، زبانهای ایرانی باستان به قرار زیر است:

#### ۱- زبان مادری:

از آغاز هزاره اول پیش از میلاد سراسر ناحیه‌ای که حوزه رودهای آمودریا و

سیردریا (جیحون و سیحون) را تشکیل می‌دهد، مسکن آریائیان بود. در شمال این سرزمین نزدیک دریای آرال ولایت خوارزم قرار داشت که شاید جایگاه نخستین آئین زردشتی بوده و در هر حال مرکز مذهبی و سیاسی مهمی شمرده می‌شده است.

در اوایل هزاره اول، اقوام ماد و پارس در مرزهای کشور آشور جای گرفته بودند و قدرت ایشان روز افزون بود. در سال ۶۱۰ پیش از میلاد پادشاه ماد «هوخ شتر» با فرمانروایان بابل همدست شد دولت آشور را منقرض کرد.

دولت ماد نخستین دولت ایرانی است که به موجب سالنامه‌های دولتهای بین‌النهرین و نوشته‌های هرودوت مورخ یونانی از آن اطلاعاتی داریم. اما هیچ نوشته‌ای از زبان مادی برجا نمانده است.

در دوران هخامنشی، اسناد دولتی و اداری علاوه بر پاسارگاد و شوش و بابل، در هگمتانه (همدان) یعنی پایتخت پیشین دولت ماد نیز نگهداری می‌شد به احتمال کلی دولت ماد نیز خزانه‌ای برای اسناد دولتی و رسمی داشته است اما از این جا نمی‌توان حکم به یقین کرد که اسناد مزبور به زبان مادی نوشته می‌شده است. هرودوت می‌نویسد: رسم «دیاکو» پادشاه ماد در اوایل قرن هفتم پیش از میلاد چنین بود که خلاصه دعاوی و مراعات را می‌نوشتند و نزد او به کاخ شاهی می‌فرستادند و او رأی و حکم خود را صادر می‌کرد و پس می‌فرستاد.

## ۲- زبان سکایی:

سکاه طوایفی ایرانی بودند که قسمتی از ایشان در مشرق بحر خزر و شمال مسکن پارتها و سفدیان مسکن داشتند و قسمت دیگر در مغرب دریای خزر و دشتهای شمال دریای سیاه ساکن بودند. در سنگنوشته‌های داریوش نیز از دو طایفه سکاه نام برده شده است.

## ۳- پارسی باستان:

پارسی باستان نامی است که به زبان سنگنوشته‌های شاهان هخامنشی اطلاق می‌شود. این زبان گویش استان فارس بود. زبان فارسی باستان را تنها از روی همین نوشته‌ها که بر تنه کوهها یا لوحه‌های زرین و سیمین، یا لوحه‌های گل بخته و ظرفها و

مهرها باقی است، می‌شناسیم.

#### ۴- زبان اوستائی:

اوستایی به زبانی اطلاق می‌شود که اوستا، یعنی کتابهای مقدس آئین زردشتی، به آن نوشته شده است. در متن اوستا نام میهن اصلی این نژاد به لفظ «*اَرَینَ وَاچَ*» ذکر شده و گروهی از محققان این کشور را با ولایت خوارزم یکی می‌دانند. به موجب روایات کتابهای پهلوی (دینکرت) کتاب اوستا در دوره هخامنشیان روی چرم گاو نوشته شده بود و اسکندر آنها را سوزاند و سپس در زمان یکی از شاهان اشکانی بلاش نام از روی روایت‌های شفاهی گردآوری شد، و در زمان اردشیر ساسانی بار دیگر این متون با تصحیح به صورت قطعی ثبت گردید.

اوستای کنونی شامل پنج قسمت یا پنج کتاب به قرار زیر است:

- ۱- *یَسَنّا، یَسَنَ ۲- ویسپرد، ویسپرت ۳- وندیداد ۴- یشتها ۵- خُرده* اوستا
- (*خُرَنکَ اَپستاک*)

#### دورهٔ میانه (زبانهای مهم ایرانی میانه):

#### ۱- پهلوی:

کلمه «پهلوی» در طی زمان معانی گوناگونی یافته است. این لفظ صورت دگرگون شده و تازه‌تری است از اصل کهن که در نوشته‌های پارسی باستان به شکل «*پَرثَوَ*» آمده و بر قسمتی از شمال شرقی ایران و ساکنان آن سرزمین که امروزه خراسان خوانده می‌شود، اطلاق شده و این همان ناحیه‌ایست که اشکانیان از آن برخاستند.

در مقدمه فرهنگ فارسی برهان قاطع در این مورد آمده است:

«پارس پسر پهلوبن سام‌بن نوح است و او در عهد خود مالک آن مرز و بوم بوده و آن ملک به نام او موسوم شده و در این زمان هم بدو منسوب است و برخی گفته‌اند پارس منسوب به پارس پسر عاموربن یافت‌بن نوح است و فارس معرب پارس است و عربها گویند که فارس از نسل پسران پدرا بن ارنخسندبن سام‌بن نوح‌اند و ایشان ده تن بوده‌اند همه شجاع و دلاور و چون به زبان عربی سوار را فارسی می‌گویند بنابراین بدین نام موسوم شده‌اند و باید دانست که در قدیم ممالک ایران را پارس می‌گفتند و آن از کنار

جیحون تالب فرات را شامل می‌شده است».

حمزه بن حسن اصفهانی (وفات ۳۶۰ هـ) از قول یک زردشتی نو مسلمان معاصر خود (محمد مؤید معروف به ابوجعفر متوکلی) زبانهای متداول در دوره ساسانی را ذکر می‌کند و از آن جمله درباره زبان پهلوی (فهلوی) می‌نویسد:

«فهلوی زبانی بوده است که شاهان در مجالس خود به آن سخن می‌گفتند و آن منسوب است به «فهل» و این اسم بر پنج شهر که اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان باشد، اطلاق می‌شود».

درباره «فارسی» می‌نویسد: گفتار مؤبدان و کسانی که با ایشان سرو کار داشتند به فارسی انجام می‌گرفت و آن زبان شهرستانهای فارس است.

ابن‌الندیم نیز در الفهرست از قول عبدالله بن المقفع درباره زبان پهلوی و زبان فارسی همین عبارات را ذکر می‌کند و یاقوت در معجم‌البدان نیز بلاد پهلویان را شامل هفت شهر می‌داند.

این زبان به دو شعبه تقسیم می‌شود: یکی گویش جنوب غربی که آن را «پارسیک» یا پارسی میانه گویند و دیگری را که گویش شمالی است، «پهلوانیک».

#### ۲- زبان سُغدی:

این لهجه در سغد متداول بوده که بر اثر توسعه پادشاهی سغدگاه تا حدود چین رواج پیدا کرد و آثاری از آن مربوط به بودائیان و مانویان و مسیحیان یا آثار غیر دینی در دست است. خط عمومی و عادی این لهجه از خط آرامی اقتباس شده است. آثار مسیحیان به خط خاص آنان است. بازمانده این لهجه در روزگار ما لهجه یقنابی است که در دره یغناغ واقع در میان سلسله‌های جبال زرفشان و حصار، تکلم می‌شود.

#### ۳- لهجه تخاری (طخاری):

این لهجه که در تخارستان یعنی ولایت میان بلخ و بدخشان تکلم می‌شده، از شعب لهجه‌های ایرانی و نزدیک به لهجه بلخی است.

#### ۴- لهجه خوارزمی:

لهجه مزبور به خط آرامی و آثار جدیدتر آن به خط عربی است. لهجه خوارزمی



با لهجه سغدی و سکایی قرابت داشت و در عهد اسلامی عده‌ای لغات عربی و فارسی نیز در آن راه یافته بود.  
منظور از لهجه در سطور مقصود همان زبان است.

### زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی جدید

لهجه‌های ایرانی جدید، لهجه‌هایی هستند که در قرن‌های اخیر متداول شدند و تاریخ بیشتر آنها از عهد شیوع خط عربی به بعد شروع می‌شود و چون این خط برای نشان دادن بسیاری از حرکات و اصوات لهجه‌های مذکور نارساست، در تحریر و حتی تلفظ آنها می‌توان تغییراتی ایجاد کرد. گذشته از این با غلبه عرب و شیوع دین اسلام و قرآن و زبان عربی در میان ایرانیان به تدریج بسیاری کلمات عربی، و در موارد متعدد قواعد دستوری عربی در این لهجه‌ها نفوذ کرد. تا حدود قرن چهارم و پنجم به بعد مقداری از کلمات ترکی و سیله قبایل آسیای مرکزی و منول و تاتار هم در پاره‌ای از این لهجه‌ها راه یافت. وقتی این عوامل یا عامل ایرانی تحول و تغییر تدریجی همراه شد، به لهجه‌های ایرانی شکل کاملاً جدید داد. با این حال باید در نظر داشت که بعضی از لهجه‌ها که هیچگاه مکتوب نبوده یا به عللی، کمتر در معرض نفوذ زبانهای عربی و ترکی قرار داشته‌اند سالم‌تر و بهتر مانده‌اند.

لهجه‌های مهم ایرانی جدید را می‌توان به دسته‌های ذیل تقسیم کرد:

- ۱- لهجه‌های مرکزی ایران که از حدود آذربایجان و نواحی غربی خراسان و دامنه‌های جنوبی البرز تا حد فارس و کرمان رواج دارد، خود به شعبه‌های متعدد تقسیم می‌شود و مخصوصاً در روستاها و دره‌های دور دست که با مراکز مهم تجاری و سیاسی ارتباط کمتری داشته به صورت بهتر و اصیل‌تر باقی مانده است.
- ۲- لهجه‌های جنوبی ایران مانند لهجه فارسی یعنی لهجه‌های متداول فارس، بشاگردی، دزفولی، لری و بختیاری و جز آنها.
- ۳- لهجه‌های شمالی ایران مانند گرگانی، مازندرانی، گیلکی، دیلمانی و طالشانی (طالشی).
- ۴- لهجه‌های غربی ایران مانند کردی یا شعب چندگانه آن.
- ۵- لهجه‌های شرقی پشته ایران مانند پشتو، اورموری (در افغانستان)، پراچی (در

هندوکش)، لهجه‌های بامیری (وخی، سُغنی، ایشکاشمی، مُنجی) در فلات پامیر، بلوچی، یغناپی در یغناپ زراقتان و نظایر اینها.  
 برخی از این لهجه‌های ایرانی نو که به آنها اشاره شده است، دارای آثار مکتوب یا شفاهی قابل توجهی هستند مانند کردی، پشتو، مازندرانی، گرگانی و دیلمانی.

### لهجهٔ ادبی اسلامی از میانه قرن سوم هجری

لهجه ادبی ایران پس از ظهور اسلام اسلامی را که از میانه قرن سوم هجری به بعد در ایران رواج یافته و به: دری، پارسی دری، (پارسی) مشهور است، نمی‌توان فقط از اصل فارسی میانه (پهلوی ساسانی) دانست، بلکه در اساس یک لهجهٔ عمومی ادبی است که در اواخر عهد ساسانی و قرن‌های اولیهٔ اسلامی در ایران شیوع داشت و تحت تأثیر و تأثر متقابل لهجه‌های رسمی دوره اشکانی (پارتی) و ساسانی (پارسی) در یکدیگر، و در لهجه‌های محلی، بتدریج متداول شده و تقریباً وضع ثابتی گرفته و شکل زبان کتاب حاصل گردید. همین زبان کتابت است که در قرن سوم و چهارم پیاپی در مراکز مختلفی مانند سیستان و شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و گرگان و ری گویندگانی پیدا کرد. این زبان به نحو خالص نزدیک با پهلوی جنوبی (پارسی میانه) نبود زیرا نفوذ فراوانی از لهجه‌های خراسان قدیم و بعضی از لهجه‌های مشرق در آن مشهود است و نیز لهجهٔ شرقی محض شمرده نمی‌شود زیرا تأثیر و نفوذ پهلوی جنوبی (پارسی میانه) و لهجه عربی هم در آن ملاحظه می‌شود.

این زبان عمومی و مختلط که در اواخر دوره ساسانی و قرن‌های نخستین هجری بتدریج شایع شده بود، در عهد اسلامی نخستین بار از دربارها و شهرهای نواحی شرقی ایران برای شعر و نثر بکار رفت و به عبادت دیگر نخستین ظهور ادبی آن در مشرق ایران انجام گرفت و بهمین سبب تحت تأثیر لغوی و صرفی و نحوی لهجه‌های متداول در این نواحی در آمد نخستین گویندگانی که بدین زبان شاعری و نویسندگی کردند، آنرا «پارسی دری» نامیده و «دری» یا «پارسی» نیز گفته و در برابر پهلوی (پهلوانی) و تازی (عربی) قرار داده‌اند. این زبان عمومی را از آن جهت دری می‌گفتند: لَاتَهَا اللسان الذی تُکَتَّبُ به رسائل السلطان و ترفع بها الیه القصص، و اشتقاقه من الدر و هوالباب، یعنی آتة الکلام الذی یتکلم به علی الباب».

«زیرا آن زبانی است که نامه‌های پادشاه بدان نوشته می‌شود و عریضه‌هایی که به خدمت وی می‌فرستند (نیز بدان زبانست)، و اشتقاق دری است که (به عربی) باب (گویند)، یعنی زبانست که در درگاه پادشاه بدان سخن می‌گویند».

واژه «دری» سابقه تاریخی قدیمی‌تری از قرن سوم و چهارم هجری داشته است زیرا ابن المقفع و بعد از او حمزة بن الحسن اصفهانی در شمار زبان‌هایی که میان ایرانیان پیش از اسلام رواج داشته به زبانی به نام «لغت دری» اشاره کرده و آن را زبان شهری مداین شمرده و از میان لهجه‌های مشرق ایران لغت اهل بلخ را در آن غالب داشته‌اند. سبب نفوذ لهجه‌های شرقی ایران در لهجه دری مدائن (که زبان دریاری ساسانیان و همچنین زبان پایتخت ایران شده بود)، حکومت ممتد اشکانیان و با توجه به متن کتیبه‌های ساسانیان در نقش رستم، حاجی آباد نشان می‌دهد، معلوم می‌شود که آن زبان عمومی مختلط که پیش از این منشأ آثار ادبی پارسی یا پارسی دری دانسته‌ایم از چنین اصل نشأت گرفته و سپس، بر اثر آمیزش با لهجه پهلوی جنوبی (پارس میانه) شکل تازه‌ای یافته است این زبان در اواخر عهد ساسانی به عنوان زبان پایتخت ایران و وسیله ارتباط ایرانیان گردیده و با ورود لغات لهجه‌های متداول خراسان و مشرق ایران وسیله ارتباط ایرانیان شده است. با ظهور ادبیات اسلامی زبان مذکور اساس و مبنای سخن نیز گویندگان مشرقی قرار گرفته ولی چون محیط جدید تداول آن در مدتی متمادی در بارهای مشرق ایران مانند دربارهای طاهری، صفاری، سامانی غزنوی، و..... طبعاً اثرهای لغوی و صرفی و نحوی بسیار از لهجه‌های متداول خراسان و مشرق پذیرفت و پس از مدتی تحت تأثیر قرار گرفتن از لهجه‌های مرکزی و جنوبی ایران، از اصل خود دور مانده و به صورت زبان فارسی فعلی در آمد.

### ورود لغات عربی در زبان فارسی

همانطور که بیان شد لهجه‌های ایرانی همچنانکه در ایام پیش از اسلام در نواحی مختلف ایران وجود داشته و بعد از قرن سوم تا روزگار ما متداول است. در سه قرن اول هجری هم متداول بوده است. منتهی با غلبه عرب و رواج زبان عربی اندک اندک آثاری از آن در لهجه‌های محلی ایران برجا ماند. در این اوان نفوذ لغات عربی در لهجه‌های ایرانی بیشتر از دو جهت صورت گرفته است: نخست در مواردی که یک کلمه عربی ساده‌تر از

یک کلمه کهنه ایرانی به نظر می‌آمد و یا کلمات ساده‌ای که استعمال آن مایه گشایش در زبان فارسی می‌گردید. دوم در مواردی که در قبال یک کلمه عربی معادلی یافته نمی‌شد و استعمال آن هم لازم به نظر می‌رسید مانند کلمات و اصطلاحات دینی و پاره‌ای از اصطلاحات سیاسی و دیوانی و عملی.

با ورود کلمات و اصطلاحات عربی در نظم و نثر فارسی رنگ خاصی در ادب فارسی پیدا شده است. از اواسط قرن چهارم هجری دسته‌ای از نویسندگان، سبک مرسل را در نثر عربی که ساخته و پرداخته نویسندگانی چون عبدالله بن مقفع و جاحظ بصری بود رها کردند و به روش مسجع و مصنوع باز گشتند. پیشروان بزرگ این نهضت در ادبیات عربی ادیبانی از ایران مانند: ابن العمید (متوفی ۲۶۰ هجری) و شاگرد و جانشین در امر وزارت صاحب بن عباد (متوفی ۳۸۵ هجری) و ابوبکر خوارزمی (متوفی ۳۸۳ هجری) و بدیع الزمان همدانی (متوفی ۳۹۸ هجری) بوده‌اند.

علاوه بر این، در همه مدارس ایران که از قرن چهارم به بعد احداث شد زبان درسی، زبان عربی و هدف از تعلیم کتب مهارت در علوم ادبی عربی و علوم دینی اسلامی بوده است و برای کسانی که الزاماً در کسب زبان و ادب عربی صرف وقت می‌کردند مطالعه آثار بلغای نظم و نثر عربی ضرور بود و از این راه به طبع برای آنان توجه و عادت به پیروی از شیوه مترسلان و نویسندگان متصنع عربی حاصل گشت و طبعاً حاصل این ممارست و تمرین متمادی در آثار فارسی ایشان مؤثر می‌افتاد.

نثر مصنوع فارسی از این راه و تحت تأثیر این عوامل پیدا شد و به زودی رواج یافت و در مدت کوتاهی در رسایل سلطانی و اخوانی و کتب قصص و حکایت و آثاری که جنبه ادبی در آنها غالب بود، بکار رفت. شروع نثر فنی تقریباً از اوایل قرن ششم هجری و کمال واقعی آن تا اواخر قرن هفتم است و این دو قرن در نثر فارسی و قرن چهارم در نثر عربی، مهم‌ترین دوره‌ای است که برای بحث در تاریخ تطوّر و کیفیت تکامل نثر فنی و مختصات آن در بین ادوار مختلف نثر فارسی، می‌توان انتخاب نمود.

از جمله مختصات سبک مصنوع اطناب در لفظ و معنی است همچنین نویسندگان به انواع صنایع بدیعی از قبیل: انواع جناس، ترادف، سجع و نظایر اینها توسل جسته‌اند. از مشخصات دیگر نثر فنی فارسی، اقتباس و تضمین آیات و احادیث است. ممیّزات فنی دیگر، به تقلید از نثر عربی، برای زینت کلام در آن به کار رفته است.

با توجه به توضیحات مختصر فوق زبان مازندرانی یکی از زبانهای است که می‌تواند در بین زبانها و لهجه‌های ایران مطرح باشد و ما اینک به طرح دستور این زبان می‌پردازیم.

لازم به توضیح است که واژه‌های این مقاله براساس گویش مردم قائمشهر (شاهی سابق) انتخاب شده‌اند.

www.tabarestan.info  
تبرستان

## دستور زبان مازندرانی (تبری)

ضمایر شخصی منفصل فاعلی

ضمایر شخصی منفصل فاعلی عبارتند از:

فارسی	مازندران
من	مِن
تو	تِه
او - وی	و(وِه)
ما	اِما
شما	شِما
آنها - ایشان	وِشون

در جمله‌های زیر طرز بکار بردن ضمایر شخصی تشریح شده است:

من یک دانشجو هستم	مِن اَنَا دَانِشْجُو هَسْتِمِه
تو یک محصل هستی	تِه اَنَا مُحْصَل هَسْتِی
او یک معلم است	وِه اَنَا مُعَلِّم هَسْتِه
ما همیشه درس می‌خوانیم	اِما هَمیشه درس خُونْد مِبِی

مِنْ اِیْنَجِه وِ تَهْ اَنْجِه خَلِیَهْ زَاهِ هَمِه کَبُوَه و کِمَر سَنَگِ سِیَاهِ  
رَفِیْقُونِ جَمِ بَوِیْنِ سَنَگِ رَهْ بَهیرِیْنِ کِهْ مِهْ بَارِ دَرِ وِلَایَتِ چِشِّ بِهْ رَاهِ  
معنی:

میان من در اینجا و تو در آنجا راه زیادی است  
که سراسر آن کوه و دامنه و سنگ‌های سختی است  
دوستان جمع شوید این سنگ را بردارید  
که یارم در وطن چشم انتظار است  
ضمایر شخصی متصل فاعلی:

ضمایر شخصی متصل فاعلی در زبان مازندرانی عبارتند از:

فارسی	مازندرانی
م	مِهْ
ی	اِیْ
د	و(ا)
یم	مِیْ
ید	نِیْ
ند	نِهْ

صرف فعل **هَنِیْشْتِن** = **بَنِیْشْتِن** (نشستن)

نشستم	هَنِیْشْتِمِهْ
نشستی	هَنِیْشْتِیْ
نشست	هَنِیْشْتِهْ

نشستیم	هَنِیْشْتِمِیْ
نشستید	هَنِیْشْتِیْیْ
نشستند	هَنِیْشْتِیْنِهْ

صرف فعل **بَخَرْدِن** (خوردن):

فارسی	مازندرانی
-------	-----------

خوردم	بِخَرْدَمِه
خوردی	بِخَرْدِی
خورد	بِخَرْدِه

خوردیم	بِخَرْدِمِی
خوردید	بِخَرْدِنِی
خوردند	بِخَرْدَنِه

فعل دَیْن (بودن) :

صرف این فعل در زمان حال ساده به کمک ضمایر مربوط به قرار زیر است:

من هستم	مِن دَرْمِیِه
تو هستی	تِه دَرِی
او هست	وَدَرِه

ما هستیم	اِمَا دَرْمِی
شما هستید	شِیْمَا دَرِنِی
ایشان هستند	وِشُون دَرِنِه

در جمله‌های زیر طرز به کار بردن فعل «دَیْن» (بودن) در زمان حال ساده نشان

داده شده است:

من محصل خوبی هستم	مِن خَارِ محصل هَسْتِمِه
او دوست قدیمی من است	وَه مِه قَدِیْمِی رَفِیقِ هَسْتِه
آنها دوستان ما هستند	وِشُون اَمِه دُوستِ هَسْتِنِه
ما امروز به دبیرستان می‌رویم	اِمَا اَمْرُوز دَبِیْرَسْتَانِ شُومِی

**منفی فعل:**

برای منفی ساختن فعل در زبان مازندران مانند فعل فارسی «نه» در اول افعال آورده می‌شود. مانند: «نَتُوپَسْمِیَه» (نمی‌نویسم)، مگر در بعضی موارد که در وسط فعل «دَیْن» که منفی آن می‌شود، «دَبِیْمِه» (نیستم).



من نمی‌نویسم	من نَنوِپِسِمِه
تو نمی‌نویسی	تِه نَنوِپِسِنِی
او نمی‌نویسد	و نَنوِپِسِنِه

ما نمی‌نویسیم	اِما نَنوِپِسِمَهی
شما نمی‌نویسید	شِما نَنوِپِسِنِی
آنها نمی‌نویسند	وِشون نَنوِپِسِنَه

صرف فعل دَئِن = بودن

من نیستم	مِن دَئِمِه
تو نیستی	تِه دَئِی
او نیست	وِه دَئِه

ما نیستیم	اِما دَئِمِی
شما نیستید	شِما دَئِنِی
آنها نیستند	وِشون دَئِنِه

فعل داشتن:

فعل داشتن نیز یکی از افعال زبان مازندرانی به شمار می‌رود. صرف آن در زمان حال ساده به کمک ضمایر مربوط به قرار زیر است:

من دارم	مِن دَارِ مِه (= دَارِ مَه)
تو داری	تِه دَارِ نِی
او دارد	وِه دَارِ نِه

ما داریم	اِما دَارِ مِی
شما دارید	شِما دَارِ نِی
آنها دارند	وِشون دَارِ نِه

در جملات زیر طرز به کار بردن فعل «داشتن» تشریح شده است:

من یک باغ دارم	مِن آتَا باغِه دَارِ مِه
----------------	--------------------------

آن‌هایک باب مغازه‌دارند

اَوْتَا اَتَا دِكُون دَارِنَه

منفی فعل داشتن:

برای منفی ساختن اسم فعل کافیسست که «نه» در اول فعل قرار دهیم، مانند:

من ندارم

مِن نِدَارْمِه (نِدَارْمِه)

تو نداری

تِه نِدَارْنِی

استفهام فعل داشتن:

استفهام فعل داشتن مانند استفهام فارسی است، بدون آیا.

تو داری؟

مانند: تِه دَارْنِی؟

آنها دارند؟

وِشون دَارِنَه؟

قواعد جمع بستن:

قواعد جمع بستن در زبان مازندرانی به قرار زیر است:

- ۱- با افزودن «الف» در آخر کلمه مفرد، مانند: مردا، کلاسا، اسبا،
- ۲- با افزودن «ها» در آخر کلمه مفرد، مانند: درباها، صحراها، میوه‌ها.
- ۳- «ون = اون» به آخر کلمه مفرد، مانند: ریکااون، کیکااون، دیرون، پیرون و مارون. (پسران، دختران، دختران، پدران و مادران)

صفات ملکی:

در مقابل هر یک از ضمائر شخصی فاعلی یک صفت ملکی وجود دارد این صفات

عبارتند از:

ضمایر	مثال	صفات ملکی	فارسی
مِه	مه کتاب	مه‌شه	مال من است
تِه	ته کتاب	ته‌شه	مال تو است
وِه (ونه)	ونه کتاب	وِنِشه	مال آنهاست
اِفا	امه کتاب	امه‌شه	مال ماست
شِما	شمه کتاب	شمه‌شه	مال شماست

وِشون      وشون کتاب      وشون شه      مال آنهاست

**مصدر:**

ریشه فعل را مصدر گویند. علامت آن مثل مصدر فارسی است. فقط در یک مورد است با هم مقداری تفاوت دارند مانند «زدن» که می‌شود «بزوئن» و در سایر موارد مثل فارسی است با این تفاوت که در بعضی موارد حرف «ب» در اول مصدر اضافه می‌شود «خوردن»، «بخردن»، «خواستن»، «بخاستن»، «نوشتن»، «بنویشتن»

**مصدر چند فعل مهم در زبان مازندرانی:**

مازندرانی	امر (بن مضارع)	فارسی
پسانن	بساز	ساختن
پیاردن	بیار	آوردن
تین (بهوتن)	بهو	گفتن
بخردن	بخر	خوردن
تین	بواش = باش	شدن
برسین	برس	فرستادن (= رسیدن)
بروتن	بروش	فروختن
بروتن	بزن	زدن
بدین (= هارشین)	بوین	دیدن
بخرین	بخرین	خریدن
بوردن	بور	بردن
ذویتین	دویی (= بدو)	دویدن
بسرودن (= سرودن)	بسرو	صحبت کردن، حرف زدن
بیتن (هابتن)	بی	گرفتن
هدائن	هاده	بده
نیشتن	هنیش	نشستن
بختن	بخس	خواهیدن
دختن	دخس	خواهیدن

بختن و دختن - بختن، به معنی خوابیدن است که برای انسان به کار می‌رود مثال:  
مه برار بخته (برادرم خوابیده است)  
دختن = خوابیدن که معمولاً برای چهار پایان به کار می‌رود مثال: گو دخته (گاو  
خوابیده است)

صرف چند فعل با ضمیر منفصل فاعلی:

من گرفتم	مِن بِيْتِمِهْ
تو گرفتی	تِهْ بِيْتِي
او گرفت	وَهْ بِيْتِيَهْ
ما گرفتیم	اِطَا بِيْتِمِي
شما گرفتید	شَمَا بِيْتِنِي
آنها گرفتند	وِشُون بِيْتِنِهْ

هنیشتن = نشستن

نشستم	من هنیشتمه
نشستی	ته هنیشتی
نشست	وه هنیشته
نشستیم	اما هنیشتمی
نشستید	شما هنیشتنی
نشستند	وشون هنیشتنه

حالت اضافه:

حالت اضافه در زبان مازندران آنست که مضاف جای مضاف الیه و برعکس ترکیب  
اضافی فارسی استعمال می‌شود. مثلاً به جای «کتابِ حسن» گفته می‌شود «حسنِ کتاب»

با به جای «مرکز ایران» گفته می‌شود، «ایرانِ مرکز»  
نمونه:

دانشگاه ما	أَمَّةٌ دَانِسْغَاه
خانه من	مِهْ خِنِه
شهر تهران	تِهْرَانِ شِهْر
گاز نفت	نِفْتِ گَاز
وزیر جنگ	جَنگِ وِزیر
باغ سعید	سَعیدِ بَاق
رئیس اداره	اِدَارَةُ رَئِیس
دوست تو	تِه دُوسْت (تِنِه دُوسْت)
در اتومبیل	اِتُومبِیلِ دَر
هوای بیرون	بِیرونِ هِوَا
دست روزگار	رُوز گَارِ دَسْت

باغ سعید باغ خله خار هسه  
وشون درس بد نیه  
ته امتحان خار بیه؟  
ونه دست دور که اینجور نویسنه  
فدای دست او که اینطور می‌نویسد.

در سه مورد است که کسره اضافه به شکل «ی» نوشته می‌شود:

الف- «ا» صحرا، صحرای آفریقا

ب- «و» دانشجو، دانشجوی رشته تاریخ

ج- «ه» غیر ملفوظ. نامه، نامه‌ی برادرم که به مرور زمان به شکل «ی» و «ی» درآمد  
است.

**ضمایر شخصی مفعولی:**

برای هر یک از ضمایر شخصی فاعلی یک ضمیر شخصی مفعولی نیز وجود دارد که

به قرار زیر است:

مرا

مه ره (مره)

ترا	ته ره (تره)
او را	وه ره (وره)
مارا	اماره
شمارا	شماره
ایشان را	وشون ره

مثال:

مین اشون تره بیرۀ ندیمه.  
من دیشب ترا در خانه ندیدم.

#### وجه امری:

وجه امری انجام عمل را به طور فرمان یا خواهش یا نصیحت بیان می کند، مانند:  
کتابَ بَوْرَ = کتاب را ببر.  
امر حاضر دو صیغه دارد: دوم شخص مفرد و جمع مانند: بور، بورین،  
امر غایب نیز دارای دو صیغه است: سوم شخص مفرد و جمع، مانند:  
بوره، بورن = ببرد، ببرند یا بخره، بخرن = بخورد، بخورند.

#### ساختمان فعل امر:

ساختمان فعل امر همانند مضارع التزامی است، جز دوم شخص مفرد امر حاضر که فاقد ضمیر «ی» می باشد: بِنویس (امر)، بنویس (مضارع). امروز صیغه امر را با «ب» آغازی به کار می بریم: بور، (ببر)، بیار (بیاور). جز در مورد «دَین» که هرگز با «ب» آغازی استعمال نمی شود: دواش (باش)، دَوین (باشید)، دَوون (باشند)

#### فعل:

فعل بر بودن و واقع شدن حالتی یا بر انجام گرفتن یا نگرفتن کاری در یکی از سه زمان گذشته، حال یا آینده دلالت می کند: وشون بَوْرَدِنَه (آنها بردند) وِه حَرْف نَزْنِدَه (او حرف نمی زند). مین حَرْف نَزْمِیه (من حرف نمی زنم). من صحبت نکمبه (من سخن

نمی‌کنم)، وه نسرونه (او سخن نمی‌گوید). سعید بیداره (سعید بیدار است).

#### مصدر فعل:

در باره مصدر دو نظر مختلف وجود دارد: بعضی معتقدند مصدر اصل است و تمام مشتقات را از مصدر می‌گیرند. این دسته تحت تأثیر زبان عربی هستند، زیرا در زبان عربی اصل همه مشتقات را مصدر می‌دانند. دسته دیگر می‌گویند اصل مشتقات فعل یا بن ماضی (= ریشه ماضی = مصدر مرخم = فعل ماضی ساده سوم شخص مفرد) یا بن مضارع (= ریشه مضارع = ریشه فعل = فعل امر دوم شخص مفرد بدون حرف «ب») است.

نظر اخیر درست‌تر به نظر می‌رسد، زیرا وقتی ما بخواهیم از مصدر کامل کلمه مشتقی بسازیم باید یک حذف (حذف نون مصدری یا حذف علامت مصدر) انجام دهیم. آنگاه با یک یا چند اضافه (ایجاد کننده کلمه مشتق) مشتقی بسازیم در صورتی که اگر اصل مشتقات را بن ماضی یا بن مضارع بدانیم فقط باید چیزی به ماقبل و ما بعد آن بیفزاییم، و این از هر نظر منطقی‌تر است.

بنابر آنچه اشاره شد، باید گفت که مصدر، خود، یکی از مشتقات است که به دو طریق ساخته می‌شود:

۱- بن ماضی + «ن» مصدری = مصدر. مانند: خورد + دن = خوردن، رفت + ن = رفتن.

۲- بن مضارع + کشتن. فهم + یدن = فهمیدن. و گاه، بن مضارع بدان گونه که امروز در زبان به کار می‌رود، به دست نمی‌آید، مانند تاختن و سوختن که ریشه مضارع آنها تاز و سوز است نه تاخ و سوخ.

مصدر در زبان مازندرانی به گونه زبان فارسی است ولی با این تفاوت که در اول بن ماضی حرف «ب» و در آخر آن «ه» اضافه می‌کنیم، مانند: بورده (برد)، بنوشته (نوشت)، بهشته (گذاشت = نهاد): هنگام ساختن مصدر «ه» حذف می‌شود و به جای آن «ن» مصدری اضافه می‌گردد: بَوَرَد + ن = بَوَرَدَن. بهشت + ن = بهشتن.

#### مصدر مرخم:

با حذف نشانه (-ن)، مصدر مرخم یا کوتاه و یا بریده به دست می‌آید و به عنوان:

اسم در مفاهیم و ساختمانهای بسیار ظاهر می‌شود: مانند: پیار و بَوَرُ = پیاردن و بوردن (= آوردن و بردن)

### افعال مرکب:

هر کلمه‌ای با مصدر فعل همراه باشد، فعل مرکب گویند، مانند: «غذا بخردن»، «مشق بنویشتن»، «راه بُوردن».

### اجزای فعل:

هر فعل تام در زبان فارسی از دو جز ترکیب یافته است: یکی ریشه فعل و دیگری شخص و عدد آن (ضمیر)

۱- ریشه دربردارنده مفهوم اصلی فعل است. هنگامی که می‌گوییم: پیاردمه (آوردم)، هنیشتی (نشستی)، ریشه آنها پیارده و هنیشته است که حاوی معنی فعل است و هر یک از آنها بر عملی معین دلالت دارد. همچنین ریشه، نماینده زمان فعل نیز هست (که ریشه (بن) حال باشد یا گذشته) چنانچه در «نویسمبه» زمان مضارع یا حال نشان داده می‌شود و در «بدیمه» زمان گذشته.

۲- جز دیگر فعل همان است که از روی آن شخص و عدد فعل را که مثلاً اول شخص است یا دوم شخص یا سوم شخص، مفرد است یا جمع درمی‌یابیم، مانند: «یه» در «بنوشتمه» و «نه» در «بخونسنه».

### ریشه (بن) حال:

ریشه فعل همان قسمتی است که حاوی معنی فعل است.

فعل دارای دو ریشه یا بن است: ریشه حال، ریشه گذشته،

الف- ریشه حال: دوم شخص مفرد امر است همراه با «ب» آغازی، مانند:

بَخَرِدُنْ (خوردن)، بَخَرَهْ (بخور)، بَوَرِدُنْ (بردن)، بَوَرَهْ (ببر)، هنیشتن (هنیشتن یا بنشین).

### یاد آوری:

در برخی از لهجه‌های شهرهای مازندران «ب» به جای «ه» قرار گرفته و یا برعکس



قرار می‌گیرند، مانند: کَبَيْتَه (گرفت) = هَيْتَه (گرفت) اولی به لهجه قائمشهری است و دومی به لهجه بابلی است ولی در لهجه ساروی این کلمه به صورت بَهَيْتَه گفته می‌شود.

	بابلی	قائمشهری	ساروی
(گرفت)	هَيْتَه	کَبَيْتَه	بَهَيْتَه
(گفتم)	بَا تَ مِهْ	بَ تَ مِهْ	بَ هُو تَ مِهْ

ب- ریشه گذشته: سوم شخص مفرد ماضی مطلق است که با حذف نشانه مصدر بدست می‌آید چنانکه از گفتن و نوشتن، ریشه گذشته آنها گفت و نوشت می‌شود ولی در زبان مازندرانی پس از حذف «ن»، «ه» جای آن قرار می‌گیرد، مانند: بنوشتن که می‌شود «بنوشته» (نوشت) و «بخردن» که می‌شود (بخرده، خورد)

#### وجوه افعال:

شیوه بیان سخن وجه فعل نام دارد. فعل دارای وجوه زیر است:

۱- وجه اخباری: به وقوع فعل به صورت خبر دلالت می‌کند:

امروز هوا گرم هسه (امروز هوا گرم است).

وچون بودنه (بچه‌ها رفتند).

۲- وجه التزامی: وقوع فعلی را همراه با تردید، شرط یا آرزو بیان می‌دارد: کاش

بُورد بوم (کاش می‌رفتم)، شاید بوم (شاید بروم)، وینه بوم (باید بگویم)، اگر بخونده (اگر بخواند).

۳- وجه امری: بر درخواست یا فرمان دلالت می‌کند: مه کتاپ ره هاید (کتابم را

بده)، شما خار بنویسین (شما خوب بنویسید).

۴- وجه شرطی: صورتی از فعل است که انجام آن مشروط به شرط است.

در وجه شرطی یکی از ادات شرط بر سر فعل می‌آید: اگه هارشی، ویندی (اگر نگاه کنی، می‌بینی).

۵- وجه وضعی: هرگاه فعل به صورت صفت مفعولی به کار رود و معنی فعل دهد،

گویند فعل به صورت وصفی است، مثال: مه برار بهره بموئه، غذا بخرده. (برادرم به خانه

آمده، غذا خورده است).

۶- وجه مصدری: در این صورت فعل به صورت مصدر به کار رفته است (به ظاهر مصدر است و در معنی فعل است) در فارسی هرگاه یکی از افعال کمکی (معین) مصدرهای بایستن- توانستن، شایستن، یا رستن در جمله باشد فعل اصلی به صورت مصدر به کار می‌رود. مثال: هر حرف را نباید گفت (هر حرف را نباید گفتن) گفت مصدر مرخم است، ولی در زبان مازندرانی وجه مصدری به گونه دیگر است یعنی به صورت همان مصدر به کار می‌رود مثل:

تِه بُوردِن بُوردِن و مِه هارِش هارِش    میرِه خِشِ بيموتيه راه و روش  
کِهو آسمون را کِمبِه سفارش    سیو چش کيجا دنبال هارش  
یعنی:

راه رفتن، راه رفتن از تو و نگاه کردن، نگاه کردن از من (تو راه می‌روی و من راه رفتنت را نگاه می‌کنم) از رفتار تو (راه رفتن تو) خوشم می‌آید.  
آسمان کبود را سفارش می‌کنم تا دختر سیاه چشم، پشتش را نگاه کند.

(ادامه دارد)

میرسعید نیکزاد لاریجانی

## تاریخ آمل - قازمان جریر طبری

### فهرست

مقدمه

ریشه یابی واژه‌های طبرستان، مازندران  
آراء و نظریات موجود در مورد پیدایش آمل

الف - آماردها

ب - نظریه ابن اسفندیار

ج - سایر نظریات

آمل از نگاه مورخین، سیاحان، محققین، ... و نویسندگان

- شکوفائی اقتصادی و بازرگانی

- شکوفائی فرهنگی

مختصری از اوضاع اجتماعی «زمین، خراج»

مختصری از حوادث تاریخی آمل تا روزگار طبری

مقدمه

انگیزه اصلی نگارش این مقاله شرکت در کنگره بزرگداشت هزارویکمین سالگرد وفات محمدبن جریر طبری آملی «متولد ۲۲۵ یا ۲۲۴ ه‍.ق و متوفی بسال ۳۱۰ ه‍.ق» بود. نگارنده با این فرض که آملی بعنوان زادگاه طبری دارای ویژگی‌هایی از نظر علمی و اقتصادی در دوران صدر اسلام و قرون اول و دوم اسلام بوده و شاید همین ویژگیها بود که موجب ظهور و پیدایش این عالم شهیر و دهها دانشمند و فاضل دیگر که نامشان در کتب مختلف به یادگار مانده و صفحات علم و ادب عصر خود را پر بار نموده و زینت بخشیده‌اند، گردیده است. لذا از مقالات و گزارش‌های موردنیاز در مباحث مربوط به جریر طبری، طرح ویژگیهای تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و علمی دوران وی و زادگاهش می‌تواند باشد و بر همین اساس و نیت به جمع‌آوری مدارک و مستندات و در نهایت نوشتن این مقاله گزارش گونه اقدام شد.

متأسفانه به دلیل پراکندگی مطالب مورد نیاز در کتب و مآخذ مختلف و ضیق وقت، امکان دستیابی به مدارک و تهیه مقاله در وقت مقرر میسر نشد.

استان مازندران بقول ظریفی متحمل ستمی مضاعف است، علیرغم وجود تاریخ سرشار از حادثه و رویداد و گفتنی درباره این استان، کمتر فرهیخته‌ای ازین تاریخ آگاهی دارد و در واقع باید گفت استان در نزد دانشوران و دانش پژوهان بومی خود ناشناس باقی مانده است و از طرف دیگر با وجود اسناد و مدارک بسیار در کتب تاریخی و جغرافیائی و ادبی و ..... مختلف، کمتر محققین بلند همت در این باب آستین تحقیق و تفحص بالا زده و کمتر مدارک بشمار پراکنده را جمع‌آوری و مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند و این موجب گردیده است مازندران را همه فکر می‌کنند می‌شناسند و نیازی به تحقیق و تفحص در آن نمی‌بینند، در حالیکه کمتر کسی بدرستی آن را می‌شناسد و از تاریخ پرماجرا و سرشار از حادثه و زیر و بم آن آگاهی دارد.

نقیصه فوق در مورد شهرها، شهرستانها و مناطقی که دارای سابقه باستانی و تاریخی هستند نیز بطریق اولی صدق می‌کند، مناطقی مانند سواد کوه، رویان، کچور و نور، لارجان، آمل، ساری و

..... از جمله سرزمینهای هستند که در طول تاریخ سرشار از حادثه و رویداد خویش گفتنی‌های فراوان دارند که تنها روح کنجکاو و ناآرام و ذهنی نقاد و روشنگر و همتی والا و نستوه می‌طلبد تا آن گفته‌های ناگفته را از صندوقچه سینه تاریخ این مرز و بوم بیرون کشیده و به مردم و جامعه عرضه دارد.

وجود مدارک بیشتر در مورد آمل کار تحقیق را به درازا کشاند:

«که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها»

مدتی که نگارنده فکر می‌کرد برای جمع‌آوری مطالبی در مورد تاریخ شهر آمل و پیدایش و تکوین آن تا زمان طبری مورد نیاز است به هیچ روی تکافوی این مهم را در آن حد نکرد که مقاله‌ای را بتوان در یک مجمع بزرگ و بین‌المللی عرضه نمود، گو اینکه نگارنده بی‌بضاعت علمی و تحقیقی نیز شاید جرئت ارائه آن را نداشت.

بهرحال، کنگره برگزار شد و محققین، اساتید، فضلا و اندیشمندان و صاحب نظران از نقاط مختلف جهان و از ایران نظرات و یادداشت‌های خود را در مورد افکار، اندیشه‌ها، کتب، نظریات طبری ارائه کردند و متأسفانه همچنانکه پیش بینی می‌شد مقاله‌ای در ارتباط با زادگاه طبری و ویژگیهای خاص دوران وی ارائه نشد و یا نگارنده از آن آگاهی ندارد.

در فوق اشاره شد که قصد و نیت این مقاله تحقیق در تاریخ شهر آمل تا زمان طبری و اندکی پس از مرگ وی است و لذا از ذکر حوادث مربوط به پس از دوره طبری خودداری شده است و در ذکر تاریخ آمل در دوره مورد نظر هم به دلیل پرهیز از اطناب و اطلاع نوشتار به ذکر نمونه‌ها و شواهدی از دیده‌ها، گفته‌ها و شنیده‌های مورخین و سیاحان و محققین اکتفا شده و تمامی اسناد و مآخذ و شواهد تاریخی و تحقیقات پس از آن دوره بطور کامل ذکر نشده است.

مطالب جمع‌آوری شده در این مختصر به دلایل فوق از ایجاز و اختصار برخوردار است و همین ویژگی اختصار با در نظر گرفتن عدم بضاعت و توان علمی و تحقیقی نگارنده، شاید بر نقائص موجود این مقاله افزوده باشد چه اگر ایجاز و اختصار درجای خود و در حد خود رعایت نشود نه تنها موجب ادای حق مطلب نخواهد گشت که، بصورت نقیصه جلوه خواهد کرد.

از این رو این مختصر نه به عنوان یک تحقیق تاریخی «که نگارنده به هیچ روی ادعای آن را ندارد» بل بصورت کاری پر از نقص و قابل انتقاد به محضر ادبا و محققین و اندیشمندان پرمایه و آگاه ارائه می‌گردد تا از سر لطف و التفات نقائص و کاستی‌های آن را به این حقیر تذکر دهند، باشد تذکرات و توصیه‌های فضلا و فرزانتگان، نگارنده را به مرتبه‌ای بالاتر از آگاهی‌های اندک فعلی سوق دهد.

حقیر، امیدوارم مقاله مورد بحث علاوه بر اینکه موجب بکار افتادن قلمها در تذکر و انتقاد از این مقاله گردد در عین حال به علاقمندان و محققین نیز این را یادآوری نماید که تا چه حد تاریخ آمل و مازندران علاوه بر غنی بودن پراکنده و بعضاً دور از دسترس بوده و بررسی‌های اجمالی و یا

تفصیلی در آن نشده و در غربت مانده است و میدان این تحقیقات تاریخی تا چه حد باز و بکر است، باشد که در ادامه راه، رهروان آینده کاری را بکنند و به انجام مهم و مهماتی توفیق یابند که می‌باید در گذشته انجام می‌شد و انصافاً استحقاق آن را نیز داشت.

نگارنده در این جا از دوستان و فضائی که به هر شکل این حقیر را در ادامه کار تشویق و دلگرم کرده‌اند سپاسگزارم و انجام این اندک را مرهون محبت‌های ایشان میدانم.

بمنه وجوده و گرمه

## ریشه‌یابی واژه‌های طبرستان، مازندران و.....

سرزمین که در حاشیه جنوبی دریاچه خزر از گرگان تا مرز گیلان کشیده شده است و امروزه مازندران نام دارد، در طول قرون و اعصار همراه با تاریخ سرشار از حوادث و رویدادها، نام‌های متفاوت و مختلفی نیز داشته است.

در بررسی کتب تاریخ و متون و نوشته‌های به یادگار مانده از قدیم به نام قومی برمیخوریم که تپورها، تپرها، تاپورها، تیپورها و ..... و دیپورها نام داشته‌اند. امروزه از این قوم و از این نام‌ها خبری نیست، اما میدانیم که این قوم روزگاری در همین سرزمین که امروزه مازندران نام دارد می‌زیستند و براساس شواهدی که به آن خواهیم پرداخت واژه طبرستان در واقع امر، از آنها به یادگار مانده است.

عباس اقبال آشتیانی می‌نویسد: <sup>۱</sup> تپورها و آماردها سکنه اولیه این ناحیه (مازندران) یک ملت ماقبل آریائی بودند، فرهاد اول ۱۸۱-۱۷۴ ق.م پادشاه آماردها را در (جنگی در) منطقه آمل شکست داد و آنها را به حوالی خوار در مشرق ورامین کوچانید و تپورها جای آنها را گرفتند.

رکن‌الدین همایونفرخ در کتاب سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط همین مطلب را آورده و اضافه کرده است که بعد از اینکه تپورها (تی‌پرها) جای آماردها را گرفتند، این بخش «مازندران» بنام آنها تپورستان خوانده شد. <sup>۲</sup>

یحیی ذکاء در کاروند کسروی به نقل از احمد کسروی آورده است: <sup>۳</sup>

اما آماردان که آنها را ماردان نیز گفته‌اند و تاپوران، با آنکه این دو تیره اکنون به

یکباره نابودند و دیگر گروهی در ایران با آن نام‌ها خوانده نمی‌شود ما در میان نام‌های آبادی‌ها نشانه‌های بسیاری از ایشان می‌یابیم و بسیار جایبهایست که هنوز به نام‌های آنان خوانده می‌شود.

وی همچنین نوشته است:<sup>۴</sup>

بهر حال در زمانهای دیرتر از استرابو «تاپوران» به مازندران آمده و در کوهستان آنجا نشیمن میداشته‌اند و از این جاست که آن استان بنام ایشان تپورستان خوانده شد. نام تپورستان که در کتابهای پس از اسلام رواج داشته دیگر شده همین نام میباشد. سکه‌هایی که فرمانفرمایان مازندران در قرنهای نخست و دوم تاریخ هجری زده‌اند و اکنون به فراوانی یافت می‌شود در آنها نیز نام سرزمین با خط پهلوی تپورستان نقش شده و همچنین نام طبرک که نام دودز «دژ قلعه» شناخته شده، یکی در نزدیکی ری و دیگری در نزدیکی اسپهان می‌بود. این هم دیگر شده از تپورک است و این نیز یادگاری از نام آن تیره میباشد.

همایونفرخ نوشته است:<sup>۵</sup>

چنانکه پیش از این هم متذکر شدیم در آیین مهر، فرقه‌ای بودند که فرشته روشنائی را تقدیس می‌کردند و آن در زبان باستانی دی خوانده می‌شد و به همین مناسبت این آیین را دی وه یسنه خواندند. این واژه در زبان اوستائی دَوَ Daeva و در پهلوی دو DVE و در سانسکریت دوا و بعدها در زبان پهلوی دیو شده است.

وی سپس می‌نویسد: این واژه در بیشتر زبانهای آریائی به همین معنی «روشنائی و درخشندگی» بکار رفته است. بطوریکه تحقیقات بما نشان میدهد مرکز دیوپرستی مازندران و هیرگانیا و خوارزم بود و مردمان این سرزمین (دوه) پرست بودند و در زبان فارسی چه باستانی و چه دری حرف د به «ت» و واو به «پ» بسیار تبدیل شده است و از این جمله است (که) دیو «دیپ» شده و همچنین «تیپ» شده و تیپوری همان دیپوری است و مازندران و مردم آن در قرن‌ها پیش از زردشت بنام این آیین «دی پورستان» یا «تیپورستان» و مردم آن تیپورپها نامیده و خوانده شدند.<sup>۶</sup> غیر از نام تیپورها یاتیپورها..... و دی پورستان..... در بررسی اسناد مربوط به تاریخ و نام‌های قدیمی مازندران به واژه‌هایی از قبیل فرشوادگر، پتیشخوارگر، پرخواتراس، پریشوارگر..... نیز برمیخوریم، این خرداد به در المسالک بدشوارگر و ابوریحان در آثار الباقیه فرجوارگر نیز ثبت کرده‌اند.



استرابن جغرافیدان یونانی در بررسی جغرافی ایران و منطقه دریای خزر از رشته کوهی که در سراسر منطقه جنوبی دریاچه خزر کشیده شده است بنام پرخواتراس نام میبرد. با توجه به موقعیت تشریح شده توسط استرابن میتوان پی برد منظور وی از رشته کوه پرخواتراس همان رشته کوهی است که امروزه البرز نام دارد.

ناصر نوروز زاده چگینی در مقاله تحقیقی و ارزشمند خود آورده است:<sup>۷</sup>

اسناد مربوط به تاریخ اولیهٔ پرشوارگر بسیار اندک است و هیچ اساسی را برای تهیه یک تاریخ پیوسته مشخص نمیکند. در کتیبه داریوش در نقش رستم نام نیزه‌دار سلطنتی گُبریاَس یا گاو باروا است و از او به عنوان پتیشواریش یا پتیسواریش یعنی کسی که اهل سرزمین پتیشوار است نام برده می‌شود.

وی سپس ضمن استناد به نظر استرابون و واژه پرخواتراس نتیجه می‌گیرد که پتیشخواریش و پرخواتراس در اصل مربوط به موضوع واحدی بوده و مقصود استرابون از پتیشخواریش طوایفی بوده که در کوهستان البرز می‌زیسته‌اند.

نوروززاده چگینی از کارنامه اردشیر بابکان که در آن به جمع‌آوری لشکر مورد نیاز اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی برای جنگ با اردشیر بابکان یاد می‌کند که در آن مناطق ری، دماوند، دیلمان و پتیشخوارگر جزو محل‌های مورد توجه برای جمع‌آوری لشکر بوده است.

از جمله اسناد قدیمی دیگر که درباره نام قدیم مازندران به یادگار مانده است رساله‌ای است که ابن اسفندیار «بنا بر نوشته خودش در تاریخ طبرستان» آن را به همراه کتابی دیگر که مبنای همین تاریخ طبرستان وی است بطور اتفاقی در راسته صحافان یافته است. این رساله تاریخی امروزه به نامه تنسر معروف و مشهور است و پاسخ تنسر است به گشنسب «جشنسف شاه» فرمانروای وقت مازندران، بر اساس نوشته ابن اسفندیار، ابن مقفع رساله را از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرده است. تنسر در این نامه از گشنسب با عنوان پادشاه یاد می‌کند:

«..... از جشنسف شاه و شاهزاده طبرستان و فدشوارگر و جیلان و دیلمان و

رویان و دنباوند.....»<sup>۸</sup>

در مورد صحت و اصالت ترجمه فوق شواهد زیادی موجود است که در این مختصر نمی‌گنجد.

در متن نامه یاد شده باز با واژه فدشوارگر مواجه می‌شویم.  
در مقاله نوروز زاده چگینی آمده است:

گونگونی املای نام این سرزمین در منابع ساسانی مشکلات معینی را ایجاد کرده است. در کتیبه‌های ساسانی بصورت‌های پریشوارگر «پهلوی ساسانی» و پریشوارطورا «پهلوی پارتی» برمی‌خوریم و در پهلوی کتابی بصورت تشخوارگر است.<sup>۹</sup>

میرظهیرالدین مرعشی در «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» طبرستان را جزئی از قلمرو ایالت پهناور و وسیعی بنام فرشوارگر میدانند، وی نوشته است:

طبرستان داخل فرشوارگر است و فرشوارگر آذربایجان، گیلان، طبرستان، ری و قومش می‌باشد که معنی فرشوارگر عیش سالماً است یعنی عیش کن سلامت و نیز میگویند بلغت طبری فرش هامون و صحرا باشد و واد کوهستان و گر دریا فرش وادگر صحرا و کوهستان و دریامیشد.<sup>۱۰</sup>

در کتاب احوال و آثار طبری به نقل از محمدبن جریر طبری و در ارتباط با واژه طبرستان آمده است:

طبری در وجه تسمیه آمل گفته که روزی استادش از او پرسید از کجا آمدی و وی گفت از طبرستان و وقتی استاد از او درباب معنی طبرستان پرسید طبری نمودار است لذا استاد گفت [چون طبرستان گشوده شده و آبادی آن آغاز گردید. زمینی بود پر از درخت و جنگل و از اینرو فاتحان ابزاری طلب کردند که بدان درختان را قطع کنند، مردمان آنجا برای این کار طبر «تبر» آوردند که با آن درختان را می‌بریدند. از اینرو سرزمین مذکور بنام طبرستان (تبرستان) خوانده شد]<sup>۱۱</sup>

میرظهیرالدین در مورد نام مازندران هم نظراتی ارائه کرده است. نخست از کوهی بنام ماز «موز» که از حد گیلان تا بلارو قصران و جاجرم کشیده شده است نوشته مازندران را سرزمین درون این کوه میدانند.

وی سپس نظریه دیگری را نقل کرده و نوشته است مازیار دیواری [فرمود ساختند از جاجرم تا بجیلان و هنوز آن عمارت آن عمارت بجایست و چند جا دروازه فرمود ساختند و دربان نشانند تا کسی بی‌اذن او آمد شد نتواند کردن و آن دیوار را ماز می‌خواندند و درون او را مازندرون می‌گفتند].<sup>۱۲</sup>

## آراء و نظریات موجود در مورد پیدایش آمل

در مورد ایجاد شهر آمل و چگونگی پیدایش این شهر و نیز واژه «آمل» در کتب و منابع متعدد مطالب فراوانی آمده است که ذکر تمامی آنها در این مختصر نمی‌گنجد. در مجموع میتوان ۳ نظریه را از مجموع مطالب مربوط به پیدایش آمل جمع‌بندی و استخراج کرد.

اولین نظریه با توجه به شواهد و مستندات تاریخی و نیز توجه به واژه آمل و تکوین آن از نظر زبان‌شناسی «مأخوذ از کلمه آمارد» پایه استدلال خود را بر بوجود قوم آمارد در منطقه مازندران فعلی تا سفیدرود گذاشته و در این مورد بحث می‌کند. در این بخش نگارنده در حد توان و بضاعت اقدام به جمع‌آوری نظرات و عقاید مختلف و متفاوت صاحب نظران و دست‌اندرکاران از منابع مختلف نموده است.

نظریه دوم با توجه به روایت ابن اسفندیار کاتب آملی در کتاب معروف و معتبر تاریخ طبرستان حکایت افسانه‌گونه وجود زنی بنام آمله را طرح می‌کند. پس از ابن اسفندیار، میر ظهیرالدین نیز همین نظر را ارائه می‌دهد و میتوان گفت که وی در این مباحث نظریه ابن اسفندیار را اقتباس و نقل کرده است. نویسندگان و دانشمندان دیگری بعدها همین نظر را در ارتباط با پیدایش آمل آورده‌اند که مبنای و مأخذ تمامی نوشته‌های آنها همان روایت ابن اسفندیار می‌باشد.

نظریه سوم بر پایه افسانه‌های پیشدادیان و بدون اتکاء بر اسناد و معتبر و مأخذ مستند ارائه گردیده که با توجه به هدف این نوشتار مختصراً به آن نیز اشاره گردیده است. الف- پیش از مهاجرت آریاییها به فلات ایران و سکنی گزیدن در آن اقوامی در

منطقه شمالی رشته کوه البرز و در حاشیه جنوبی دریاچه خزر سکونت داشتند این قوم به آماردها معروفند.

پیرنیا مینویسد:

وقتی آریانه‌ها بفلات ایران آمدند در اینجا مردمانی یافتند که زشت و از حیث نژاد و عادت و اخلاق و مذهب پست‌تر از آنان بوده‌اند. آریاییها مردم بومی را دیو یا تور نامیده‌اند. علاوه بر این در مازندران آثاری بدست آمده که خیلی قدیمی است و دلالت بر صحت این استنباط می‌نماید. رفتار آریانه‌ها با این مردم بومی مانند رفتار غالب با مغلوب بود، بخصوص که آریانه‌ها آنها را از خود پست‌تر میدانسته‌اند، بنابراین در ابتدا هیچ‌حقی برای آنها قائل نبوده‌اند.<sup>۱۳</sup>

اردشیر بزرگ می‌نویسد:

هزاران سال پیش از آمدن آریاهای ایرانی؟! به فلات ایران چندین گروه مردمان بومی که چهار گروه آن نامی‌ترند در این فلات جای داشتند که چگونگی دوره‌های پیشین آن چندان روشن نیست.

نام یکی از این چهار گروه مردم بومی فلات ایران مرد بوده، نام گروه مرد در نوشته‌ها ماردیا آمارد آمده که به زبان ایرانی و بومی مرد- آیمرد است و واژه‌های آمرت زبان کهنسال آرامنه و مردی- آی مردی جوانمرد- جوانمردی، گله «گیله مرد» که امروزه در سراسر مازندران و گیلان گویا است از نام باستانی این گروه سرچشمه می‌گیرد.<sup>۱۴</sup>

رایینو معتقد است در میان اقوام تاریخی مازندران یکی تیرها بودند که در کوه‌های شمالی سمنان اقامت داشتند، دیگر آمده‌ها که شهر آمل (آمرد= آمل است چنانکه پرد= پل می‌باشد) با اسم آنها نامیده شد.<sup>۱۵</sup> یحیی ذکاء در کاروند کسروی آورده است:<sup>۱۶</sup>

اما آماردان یا ماردان، در زمان لشکرکشی اسکندر ماکدونی به ایران، این تیره در مازندران نشمین میداشتند و آن هنگام هنوز تپوران به آنجا نیامده بودند، ولی سپس چنانکه از گفته‌های استرابو پیداست در آذربایجان و ارمنستان و پارس و دیگر جاها پراکنده شدند. از این جاست که آبادیهای بسیاری که مادر پایین میاوریم به نامهای ایشان نامیده شد:

۱- آمل- شهر شناخته و کهن مازندران که اکنون نیز هست گذشته از آنکه تاریخ بودن ماردان را در مازندران نشان میدهد از راه زبان‌شناسی هم این واژه جز دیگر شده «آمار» نیست زیرا یکی از قاعده‌ها در زبان‌شناسی عوض شدن «ر» و «د» به «ل» و دیگری عوض شدن «ا» به «و» و دیگری افتادن «و» و بازماندن پیش در جای آن میباشد، چنانکه از روی این قاعده‌ها واژه‌های «پارد» و «وارد» و «سارد» کهن پل و گل و سال گردیده، آمارد نیز از روی آنها آمل شده.....

اردشیر بزرگ می‌نویسد: <sup>۱۷</sup>

پاره‌ای از ایران شناسان را گمان این است که این دسته «آمرد» از لاهیجان کنونی تا حوالی بابل امروزه جای داشتند و همین دانشمندان را اندیشه بر این است که شهر آمل پایتخت باستانی آنان نخست بنام این گروه امرد بود. رفته رفته آملد و آمل برگردانیده شده است و امروزه نام آمل هم در میان توده مازندران AML است، نه Amol وی مرزهای سکونت این قوم را چنین توضیح میدهد:

مرزهای چهارگونه سرزمین مردها بدینگونه بوده، از خاور به مرز ورگانا «هیرگانا- گرگان» و قسمتی به پارت «خراسان» از شمال به دریاچه در اکسپین (کاسپین- کاسو- کازاک، قزاق) و از باختر تا آن دست لنکران (قققاز) و از جنوب خاوری به کومیسین (قومس- دامغان) و از جنوب (رکا- رک، ری) و جنوب باختری به کسپین (قزوین) و سرزمین مدی چسبندگی داشت. <sup>۱۸</sup>

وی در جای دیگر می‌نویسد: <sup>۱۹</sup>

در حدود ۳ هزار سال پیش از میلاد انبوهی از مردم هند و اروپائی در مسیر مهاجرت خود به سمت جنوب و دسته‌ای به سمت هندو کش و دسته‌ای بسوی فلات ایران سرازیر و چون از خاک ورگانا «گرگان» گذشتند و به سرزمین مردها رسیدند منطقه را سبز و خرم یافته، رحل اقامت افکندند، آنان میزبانان را دوا، بربر، تور نامیدند. <sup>۲۰</sup> در این مختصر مجال نقد و بررسی موارد مذکور در فوق نیست، عقب مانده بودن تپورها، آماردها نسبت به آریاییهای مهاجر و یا القاب دوا، تور و بربر و..... هم از نظر زبان‌شناسی و هم از نظر تاریخی جای تأمل و نقد دارد.

پوردادود نوشته است:

آمینانوس Ammianus در حدود سال ۳۶۰ میلادی کتاب خود را نوشت، [وی] و

چند تن دیگر در طی جغرافیا و تاریخ روزگار هخامنشی و اسکندر و سلوکیه و اشکانی و سانسانی از قومی بنام مردوی Mardoï یا آمدروی Amardoï یاد میکنند که در پیرامون دریای خزر می‌زیستند و تیره‌ای از همین مردم در آسیای مرکزی، نزدیکی مرو رود جیحون (= آمویه) بسر می‌بردند.

او می‌نویسد: نام شهر آمل یادگاری است از همین قوم که نام خود را به این سرزمین داده‌اند.<sup>۲۱</sup>

اردشیر برزگر معتقد است در دوره اشکانیان مردها با اشک پنجم (فرهاد یکم) جنگیدند و پس از ۳ سال مبارزه شکست خوردند و بسیاری به قتل رسیدند، وی آنها را به آنسوی خراسان کوچانیده و اینها به یادگار آمل در آنجا شهری ساختند بنام آمل که این خرداد به درالمسالک و مقدسی در احسن‌العقاسیم و ابن‌العبری در مختصرالدول وجود شهری بنام آمل را در بخش غربی جیحون تأیید کرده‌اند. نصرالله- هومند در جزوه آشنائی مختصری با شهرستان آمل با این نظر مخالف است و می‌نویسد:

از میان همین اقوام مهاجر آریائی (آزادگان) شاخه‌ای دیگر با نام آمویی‌ها برای بدست آوردن سرزمین بزرگ و آباد از سرزمین اصلی خود مهاجرت نموده و در کناره رود هراز (هرهز) آرام یافته ..... چنانکه این قوم توانستند در کنار [ه] غربی همین رود شهری را بنا کنند و نام قبیله و قوم خود را بر آن شهر بنهند.<sup>۲۲</sup> دور به گونه‌های آموی، آمو، آمل بدل شد.<sup>۲۳</sup> و سرانجام نتیجه می‌گیرد:

منظور از این همه اشارات و یادآوری‌ها این بود که «آمویی‌ها» مردمان اولیه سرزمین آمل و اطراف از سمت غرب به شرق مهاجرت نکردند بلکه از شرق دریای خزر به مازندران = طبرستان مهاجرت نموده ساکن شدند و ..... واژه‌هایی مانند آمارد، آملد، امرته را نمیتوان ریشه لغوی شهر آمل به حساب آورد در صورتیکه باندرکی دقت و توجه میتوان ریشه واژه آمل را به این گونه بدست آورد. آمل ← آمو ← آموی ← آمویه<sup>۲۴</sup>

پور داود نوشت:

از آنچه گذشت پیداست در پارینه بنام مردمی که در آن سامان می‌زیستند امرد Aamarda خوانده می‌شد و نام آمل در مازندران یادگار است از آن دوران.<sup>۲۵</sup>

هرودوت در کتاب تواریخ در توضیح عایدات داریوش از ممالک و اقوام زیر نفوذ از اقوام تیبارینها، ماکروینها موزیکانها و ماردا (آمرد)ها نام برده است.<sup>۲۶</sup>

پیرنیا معتقد است پس از آمدن آریانه‌ها به فلات ایران «قسمت شمالی فلات» و زندگی در این منطقه و پی بردن به مشکلات و خطرات یک زندگی طبیعی و ضرورت همزیستی، اختلاط نژادی آنها با بومی‌ها «آماردان» آغاز شد.<sup>۲۷</sup> چنانچه از ظواهر و مستندات و مدارک موجود برمیآید آماردها اقوامی مبارز و جنگجو بودند، از بارزترین شواهد این مدعا نبرد این قوم با سپاه فاتح اسکندر مقدونی است.

آورده‌اند پس از ورود اسکندر به قسمت شرقی مازندران فعلی تنها قومی که نماینده‌ای در جهت تقدیم تحف و پیشکش و پذیرفتن استیلای اسکندر به نزد وی نفرستادند آماردها بودند.

برزگر در این باره مینویسد:

مارد (مردها) به اسکندر سر فرود نیاورده و نماینده نزدش نفرستادند، وی گفت (خیلی غریب است که یک مشت مردها نمی‌خواهند مرا فاتح خوانند)، سپس با ورزیده‌ترین سپاه خود بسوی آمل راند و فرهاد (ساتراپ) را نیز با خود برد.<sup>۲۸</sup> از بررسی اسناد و مدارک باقیمانده چنین برمیآید که جنگ با اقوام جنگجوی آمارد در جنگلهای انبوه برای اسکندر و سپاهیان‌ش بسیار مشکل و طاقت‌فرسا بود. آشنائی این قوم با شیوه‌های جنگ و گریز در جنگل و زندگی در آن و خو گرفتن آنان با شرایط خاص زندگی و نیز جنگ در جنگلهای انبوه، کار فتح را مشکل کرد، پیشروی سپاه فاتح اسکندر در جنگلهای محل سکونت آماردان متوقف گردید. ربودن اسب محبوب اسکندر بنام «بوسیفال یا بوسیفالوس» کارائی این قوم را در جنگ آنهم با سپاه ورزیده و مقتدر اسکندر مقدونی نشان میدهد. سرانجام اسکندر در مقابل پس گرفتن اسب محبوب خود در قبال متارکه جنگ و پذیرفتن ضمنی صلح بدون فتح منطقه مجبور به بازگشت شد.

از نمونه‌های دیگر جنگاوری آماردان، مبارزه سه ساله این قوم با فرهاد اول «اشک پنجم» است که سرانجام منجر به شکست آماردان و تبعید آنان گردید.

اکرم بهرامی نوشته است:

فرهاد اول پادشاه آماردها را در منطقه آمل شکست داد و آنها را به حوالی خوار،

مشرق ورامین کوچانید و تپورپها جای آنها را گرفتند.<sup>۲۹</sup>

مرحوم مهجوری به نقل از پیرنیا می‌نویسد:

جنگ فرهاد با ماردها چندین سال به درازا کشید. از اینجا معلوم می‌شود که جنگ با این مردم سخت بوده، از طرف دیگر دیده می‌شود که سلوکیها در این جنگ هیچ دخالتی نمیکنند حال آنکه اسماً سرزمین ماردها یکی از ایالات تابعه آنهاست. از اینجا چند نکته را میتوان استنباط کرد: اولاً دولت سلوکیها در این زمان رو به ضعف گزارد شده بود و ماردها مردمی نبودند که به آسانی تحت تابعیت بمانند. بنابراین اعتنا به سلوکیها نداشتند، حتی ظن قوی این است که بعد از اسکندر مستقل شده بودند.<sup>۳۰</sup> و در جائی دیگر نوشته است:

دربارهٔ خوی و احوال آماردها گواهیهایی از مورخان باختری برای ما مانده است. مثلاً ژوستن Justin آنان را «نیرومند و شجاع» خوانده است. آریان میگوید که آماردها مردمی بودند بیضاعت، ولی در کشیدن بار فقر و قحطی دلیر.<sup>۳۱</sup> و باز در ارتباط با دلیری و شجاعت آماردها در کتاب تاریخ مازندران به نقل از یک دائرةالمعارف از کتابخانه دانش عمومی Library of General Knowledge چاپ ۱۸۸۲ م آمده است:

قسطنطنین چهارم در ۶۸۶ میلادی (سده هفتم) دوازده هزار از مردی‌ها را که قبیله‌ای جنگجو و ایرانی‌نژاد بودند و در بخش‌های شمالی دریای خزر میزیستند برای سد و جلوگیری تاختهای مسلمانان به سرزمین لبنان کوچانید.<sup>۳۲</sup> در مرز گوگمل در قلب قشون داریوش با تمام خانواده و نجبای ایران جای داشت که جنگاوران هندی، کاری، آناپاست Anapast و تیراندازان ماردی «آمارد» گرداگردش صف بسته بودند.<sup>۳۳</sup>

شواهد دیگری از قدرت جنگندگی این قوم در نبردهای ترموپیل، گوگمل و نیز دیگر نبردها با ساردها یا نیروهای بابل در دوره هخامنشیان موجود است.

ب- دومین نظر در مورد پیدایش شهر آملی متکی به نوشته‌های ابن اسفندیار کاتب آملی در کتاب تاریخ طبرستان میباشد. ابن اسفندیار در صفحه ۸۲ کتاب فوق تصریح می‌کند که در سال ۶۱۳ هـ ق مشغول نوشتن این کتاب بوده است.<sup>۳۴</sup> اساس و بنیان کتاب یاد شده بنا بر نوشته ابن اسفندیار از کتاب عُقْد سِحْر و فَلَائِد ذُر تالیف ابوالحسن بن محمد الیزدادی است،<sup>۳۵</sup> ابن اسفندیار زاده و ساکن آمل بوده و بنا بر



نوشته‌اش به خوارزم نیز رفت. روایت وی در ارتباط با پیدایش آمل افسانه‌گونه است. وی معتقد است آمل مأخوذ از نام آمله دختر اشتاد است که همو باتفاق برادرش یزدان به دلیل کشتن شخصی از تبار دیلم و معاریف آن ناحیه سفارت وطن اختیار کرده و به نواحی آمل فعلی آمده و دبه یزدان آباد را [که معروف و معمور است]<sup>۳۶</sup> و روستای اشتاد رستاق را که آنهم در دوره ابن اسفندیار ظاهراً آباد بود بنا نهادند.

آمله دختر اشتاد زنی زیباروی که [رویش محراب عاشقان و مویش پای بند بیدلان بود].<sup>۳۷</sup> قضا را شبی از شبها فیروز پادشاه وقت بلخ آن دختر را در خواب دید و قرار دل از کف داد و [وزرا را بخواند و بجمله مرزبانان اطراف فرمود تا طلب آن خیال کنند]<sup>۳۸</sup> و از جمله مهر فیروز نامی را نیز مأمور یافتن آن دختر نمود. مهر فیروز پس از جستجوی آفاق [عنان براه طبرستان گشاد]<sup>۳۹</sup> و پس از تحمل مشقات و مشکلات زیاد و گم کردن راه و به بیراهه افتادن و خطر غرق شدن در دریا و رودخانه‌ها [اسب را رها کرد و به مشقتی بسیار شناکان بکنار جوی افتاد، نه روی مراجعت بود و نه جای مقام]<sup>۴۰</sup> و قضا را در همان حوالی و در کنار همین جوی دختری را دید با همان اوصاف و پس از رفتن به نزد خانواده وی، او را از پدر و برادرانش خواستگاری کرده به بلخ برد.

روزی پادشاه از او خواست [اکنون مراد خویش بخواه].<sup>۴۱</sup> دختر گفت [شهرستانی فرماید آنجا که پای دشت است باب هرکز و نام من برنهد، شاهنشاه مثال داد تا چنانکه مراد اوست باب هرکز شهری بنیاد نهند]<sup>۴۲</sup> و پس از آنکه با نظر مهندسان و متخصصین امر مشخص شد به دلیل مرتفع‌تر بودن مکان مورد نظر از آب رودخانه هراز «هرکز»، امکان آب رسانی مقدور نیست. دختر گفت [پس پای دشت].<sup>۴۳</sup>

ابن اسفندیار می‌نویسد [تا امروز بیای دشت نام او بماند و آثار آن بنیاد تا بعهد ما باقی بود و پدیدست و آن جایگاه که دختر اختیار کرده بود شارستانه مرز (شهرستانه مرز)؟ می‌گویند، این ساعت (در سال ۶۱۳ ه‍.ق) بعد از آن از آنجا فرمود تا با این موضع که این ساعت شهرست نقل کنند، مهندسان بیامدند و بنیاد شهر بدین موضع که اسبانه سرای می‌گویند فرو نهادند و اول آن جایگاه را ماته گفتندی. این ساعت مسجد جامع است].<sup>۴۴</sup>

ظاهراً در دوره ابن اسفندیار آثاری از بقایا و خرابه‌هائی منسوب به آمله موجود بوده که نویسنده اشاره به آن دارد، امروزه متأسفانه از چیزیکه ابن اسفندیار اشاره به پدید بودن آثار آن کرده کوچکترین نشانه‌ای در دست نیست و ظاهراً نمیتوان

محل دقیق خرابه‌های مورد اشاره ابن اسفندیار را یافت.

بر اساس نوشته ابن اسفندیار پس از ساختن شهر دیواری از خشت پخته دور آن کشیدند و عرض آن به اندازه‌ای بوده که [۳ سوار همبر برفتندی] <sup>۴۵</sup> و نیز گرداگرد باروی شهر نیز خندق عمیقی حفر کرد. وی می‌نویسد:

[و خندقی ژرف گرداگرد شهر بزدند عمق سی و سه آرش، بارش ساحان و عرض یک تیر پرتاب و قعر یک بدست و چهار در بر این شهر نهادند باب جرجان، باب گیلان، باب الجبل- باب البحر خواندندی و مساحت شهر چهارصدگری زمین بود]. <sup>۴۶</sup>

وی می‌نویسد: سالها بر این قرار بماند و قصر آمله که زن فیروز بود اینجا که این ساعت کوچه گازران می‌گویند «کوچه رخت شویان» پس رسته بزازان بود و دخمه نیز همانجا، بعهد ملک سعید اردشیر (متوفی ۶۰۲ هـ.ق) خاک شویان دو نیزه بالای آن زمین فرو رفته بودند و عمارت بسیار ظاهر شده و دخمه و گور بادید آمده. فی‌الجمله عمارت شهر در مدت حیات فیروز برین قرار بماند و چون او در گذشت و پسرش خسرو بنشست در تحصین و عمارت مبالغت نمود و بیرون از خندق قصرها ساخت و دارالملک خود کرد تا از اطراف مردم رغبت وطن بدو کردند و اکابر و ملوک برای جوار پادشاه باغ و سرای و بازار و مستغّل بنیاد نهادند، حصار دیگر از گِل بفرمود کردن و گرداگرد این عمارت نو کشید، مابین السورین را ربض گفتندی و هر چه بیرون او سورِگِل بود ز هق و در قباله‌های کهن این ذکر بسیار یافتم نبشته، معنی آمل بلغت ایشان، آهوش است و هوش و فل مرگ را گویند و بدین کفایت است از آنکه ترا هرگز مرگ مباد. <sup>۴۷</sup>

سید ظهیرالدین مرعشی متولد ۸۱۵ هـ.ق در آمل، تقریباً تمامی همین عبارات را از تاریخ طبرستان، نوشته ابن اسفندیار در کتاب خود موسوم به تاریخ طبرستان و رویان و مازندران نقل کرده است. <sup>۴۸</sup>

ج- نظریه سوم در باب پیدایش آمل که بر دلایل و مدارک متقن و مستدل استوار نبوده و یا این نگارنده با آن برخورد نکرده است بنیاد شهر آمل را به طهمورث و جمشید و کیومرث و ..... از پادشاهان پیشدادی نسبت می‌دهد.

ملگونف سیاح روس در سال ۱۳۸۰ هـ.ق بدون ذکر مأخذ نظر می‌دهد:

در بنای آن اختلاف است به ضحاک (و کیومرث و جمشید و هوشنگ) و فریدون و

طهمورث نسبت دهند. <sup>۴۹</sup>

دولت‌شاه سمرقندی در تذکرةالشعرا آورده است:

اما شهر آمل از بلاد قدیم است و بنای آن گویند جمشید کرده و بعضی گویند که افریدون ساخته، حالا چهار فرسنگ علامت شهرست که محسوس می‌شود و هر جا که زمین را بکاوند خشت پخته و سنگ ریخته ظاهر می‌شود و چهار گنبد است در آن شهر که مقبره افریدون و اولاد او گویند آنجاست. فی کل حال از روزگار آفریدون تا زمان بهرام گور تختگاه ربع مسکون آمل بود و در کتاب ممالک و مسالک علی بن عیسی کحال اینچنین آورده.<sup>۵۰</sup>

قاضی احمد قزوینی در تاریخ جهان آرا نوشته است:

طهمورث بن هوشنگ لقبش نجیب و بعضی دناوند یعنی تمام سلاح گفته‌اند اما مشهور به دیوبند است. آمل مازندران و اصفهان و بابل از آثار او اشتها دارد.<sup>۵۱</sup>  
حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب آورده است:<sup>۵۲</sup>  
آمل او اقالیم چهارم باشد طولش از جزیره خالدات «فرک ۱۰۷»<sup>۵۳</sup> و عرض از خط استوا «لول» «۶۶» طهمورث ساخت اثری بزرگست.....

## آمل از نگاه مورخین، سیاحان، محققین ..... و نویسندگان

صرف نظر از پذیرش یا رد هر کدام از نظریه‌های پیدایش آمل، آنچه که از بررسی اسناد و مدارک و مستندات موجود در کتب تاریخی و یا جغرافیائی و نظرات شخصی و یا متکی بر شواهد عینی یا تجربی ..... که از روزگاران قدیم به یادگار مانده و فعلاً در اختیار ماست، میتوان به این نتیجه کلی رسید که آمل از دیرباز مورد توجه حکام و ملوک دوره‌های متفاوت و مختلف تاریخی قرار داشته و روزگاری دراز از آن بعنوان کرسی طبرستان و یا قصبه طبرستان و ..... یاد شده است.

ابن رسته در الاعلاق‌النفیسه که بر طبق دو نظر یا در سال ۲۹۰ و یا در سال ۳۱۰ ه‍.ق نوشته شده است از آمل بعنوان کرسی و مرکز ناحیه طبرستان نام برده و نوشته است که آمل فرماندهی با دوهزار مرد جنگر دارد.<sup>۵۴</sup>

ابن‌هوقل در صورة‌الارض که یادگار سیاحت‌های وی در سالهای ۳۳۱ ه‍.ق و پس از آن است نوشته است:

بزرگترین شهر طبرستان آمل است و در زمان ما حاکم‌نشین آنجاست.<sup>۵۵</sup>

ابوالغدا در تقویم البلدان نظرات مورخین و جغرافیدانهای قبل از خود را در مورد آمل بدینصورت ضبط کرده است،<sup>۵۶</sup> در قانون آمده است: آمل قصبه طبرستان است، از قزوین بزرگتر است. عماراتش بسیار است چنانکه آبادتر از آن در همه آن نواحی نتوان یافت.

احمد کاتب گوید آمل بر کناره دریای دیلم است.

مهلبی گوید: از آمل تا سالوس «چالوس» که بر ساحل دریاست نه فرسخ است. یاقوت در المشترك گوید: آمل بزرگترین شهر طبرستان است، و از آنجاست محمدبن جریر طبری

در کتاب معتبر حدودالعالم من المشرق الی المغرب که در سال ۳۷۲ هـ ق بوسیله نویسنده نامعلومی به یادگار مانده، آمده است:

آمل شهریست عظیم و قصبه طبرستانست و او را شهرستانیست با خندق بی باره و از گردوی ربض است و مستقر ملوک طبرستانست.<sup>۵۷</sup>

لیسترنج در کتاب تحقیقی معروف خود نوشته که در اواخر دوران خلفای عباسی کرسی طبرستان آمل بود.<sup>۵۸</sup>

گذشته از این امر، باز بر طبق شواهد و مدارک که نمونه‌هایی نیز ارائه گردید آمل بزرگترین شهر طبرستان نیز بوده و ظاهراً بزرگتر از آن در آن حول و حوش وجود نداشت.

ایندو ویژگی یعنی کرسی و مرکز طبرستان بودن و نیز بزرگترین شهر منطقه نیز محسوب شدن، با توجه به شرائط اجتماعی و فرهنگی دوران‌های قبل موجب جذب سرمایه‌های زیاد و نیز بخود کشیدن تخصص‌های متفاوت ارباب حرف و صنعت و شکوفائی صنایع خاص آن دوران و سرانجام ایجاد محیطی مرفه و ثروتمند گردیده که آن نیز به نوبه خود موجب جذب متفکرین و دانشمندان بسوی این شهر شده و موجب شکوفائی فرهنگ و علم و ادب گردیده و نهایتاً باعث شده است تا نویسندگان و دانشمندان صاحب نام از این شهر برخیزند که انشاءالله در جای خود به این موارد خواهیم پرداخت.

نکته قابل تعمق در این است که از تاریخ قبل از اسلام آمل اخبار زیادی در دست نیست و نگارنده متأسفانه هنوز به مدارک و شواهدی دال بر وجود رونق اقتصادی و فرهنگی در آمل در دوران قبل از اسلام برنخورده است. ما اکنون از طریق بدست آوردن سکه به این نتیجه رسیده‌ایم که در آمل ضرابخانه‌ای وجود داشته که احتمالاً بعنوان ضرابخانه مرکز استان کار میکرده لیکن همچنانکه ذکر گردید شواهد متقن و مستندی در ارتباط با رونق و شکوفائی فرهنگ و علم و نیز بازرگانی از دوران قبل از اسلام بدست نیامده و یا نگارنده هنوز به آنها برنخورده است.

غیر از متون به یادگار مانده از دوران بعد از فتح آمل بوسیله سپاه اسلام،

سکه‌های بدست آمده در حفاریها و کاوشهای باستانشناسی نیز کمک بزرگی در کشف مطالب مبهم و ایجاد روشنگری در مورد تاریخ برقوم و منطقه است.

ناصر نوروز زاده چگینی آورده است:

علامت اختصاری ضربخانه‌ای به شکل آم (M) روی سکه‌های ساسانی امروزه بنام آمل در نزد سکه شناسان شناخته شده است. صورت کامل این نام به پهلوی (MUL) است که در روی اثر مهر یکی از مهرهای ساسانی دیده شده است. ضربخانه آمل ظاهراً از زمان فیروز اول در فعالیت بوده است.

وی معتقد است: فیروز خسره شهری در شرق آمل که بعداً فیروزآباد خوانده شد از جمله مناطقی است که با نام فیروز ترکیب شده است.<sup>۵۹</sup> این محقق در همین سلسله مقالات نوشته است:

سکه‌های مربوط به دوران ساسانی «در مجموع ۱۲۸ سکه» در سال ۱۳۳۶ در محلی بنام پلنگ تپه در حوالی دهکده‌ای بنام شاه‌آباد زید که در ۶ کیلومتری بهشهر قرار دارد بدست آمده است (و) یک سکه مربوط به ضربخانه آمل است. سکه‌ای از ضربخانه دیگری را میتوان تشخیص داد که علامت «پ-ل» (در آن) مشخص شده است. سکه‌شناسان توجهات گوناگونی از آن کرده‌اند از جمله اینکه علامت «پل» میتواند بخوبی نشان دهنده ضربخانه کل استان یعنی پرشوارگر باشد که در کنار سکه‌های ضرب آمل (مرکز استان) مرسوم بوده است.

وی در مورد مهرهای به یادگار مانده و یا اثرهای بدست آمده از آنها نوشته است: در میان اثر مهرهایی که بنوعی با مازندران ارتباط دارند اثر مهری است که هرتسفلد به آن اشاره کرده و روی آن علامت اختصاری «آمو» برای آمل [دیده می‌شود] و در حاشیه کتیبه چنین دیده می‌شود «آمل شترپ» (ساتراپ آمل) البته مقام ساتراپ در دوران ساسانی «در» مقام یک فرماندار شهر است.

در داستانهای اساطیری نیز از آمل بکرات یاد شده است و اهم موارد از شاهنامه فردوسی نقل شده است:

پورداد در یشتها نوشته است:

در شاهنامه شهر آمل در مازندران محلی است که کیکاوس از آسمان فرو افتاده

وی در جائی دیگر در همین کتاب توضیح داده است: از خیره سرپه‌های کیکاوس این بود که بوسوسه اهریمن خیال عروج به عالم بالا نمود. طرز آسمان پیمائی او را مختلف ذکر کرده‌اند، بنابه شاهنامه چهار عقاب بی‌پایه تخت بست که پس از چندی پرش خسته شده به آمل فرود آمدند.

صادق کیا در کتاب شاهنامه و مازندران آورده است:

در شاهنامه آنجا که منوچهر در مازندران کتونی (ساری و آمل) از کارزال و رودابه آگاه می‌شود، پسر خود نوذر را نزد سام پدر زال به کرگساران و مازندران می‌فرستد و او را نزد خود می‌خواند: <sup>۶۱</sup>

سوی بارگاه منوچهر شاه به فرمان او بر گرفتند راه  
منوچهر چون یافت زو آگهی بیاراست دیوان شاهنشهی  
ز ساری و آمل برآمد خروش چو دریای جوشان بر آمد بجوش  
و در گزارش پادشاهی فریدون آمده است:  
بیاراست گیتی بسسان بهشت به جای گیا سرو و گلبن بکشت  
ز آمل گذر سوی تمیشه کرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد  
و در زیر عنوان برگشتن نوشین روان گرد پادشاهی خویش، آمده است  
ز گرگان به ساری و آمل شدند به هنگام آواز بلبل شدند  
و در عبور بهرام پنجم ۴۲۰-۴۳۸ م. از نوار ساحلی دریای خزر در مسیر حرکتش به سوی خراسان، برای سرکوب مهاجمان از مرز شرقی امپراطوری در شاهنامه آمده است: <sup>۶۲</sup>

بی‌آورد لشکر ز آذر گشسب همی بی بنه هر یکی با دو اسب  
همی ناخت لشکر چو از کوه سیل به آمل گذشت از در اردییل  
ز آمل بی‌آورد به گرگان کشید همی درد و رنج بزرگان کشید

## آمل و شکوفائی بازرگانی و اقتصادی

استان مازندران «نیپورستان..... فرشوارگر.....» از دیرباز به دلیل برخورداری از آب و هوای معتدل و مناسب و بارندگی زیاد و شرائط اقلیمی مساعد، قابلیت‌های فراوانی در تولید و عرضه انواع مختلف محصولات کشاورزی داشته و به همین دلیل با جذب نیروهای فعال و کارآمد بر ثروتهای مادی و معنوی آن افزوده و در رشته‌های مختلف صنعتی و کشاورزی و نیز علمی و فرهنگی متناسب با شرائط تاریخی هر دوران پیشرفت و تکامل قابل توجهی را دارا بوده است.

در کتب تاریخی متعددی بر این نکته قابل توجه تاکید شده است که طبرستان و یا شهرهای آن به دلیل همین وضع اقلیمی خاص و وجود زمینه‌های بسیار مناسب تولیدات کشاورزی در صورت محاصره بخوبی قادر به تأمین مایحتاج ضروری خویش بوده و نیازی به وارد کردن محصول یا محصولاتی از خارج از منطقه نبوده است.

در تاریخ طبرستان نوشته ابن اسفندیار داستان جالبی در تأیید مورد یاد شده وجود دارد، که خلاصه آن چنین است:

وقتی اصفهبد فرخان بزرگ اقدام به احداث شهر ساریه «ساری فعلی» کرد و پس از اتمام آن از کلیه بزرگان آن دیار جهت شرکت در مجلس بزم و سروری که به همین دلیل برگزار کرده بود دعوت کرد، از میان مدعوین تنها یک نفر آنهم از بزرگان و نامداران شهر به این مجلس نیامده و در این جشن شرکت نکرد، و اصفهبد پیکی به دنبال وی فرستاد و وی را به حضور طلبید.



آن شخص که شهر خواستان «احتمالاً دهستان شهر خواست فعلی در ساری از نام وی است» نام داشت کاروانی بزرگ که در آن کلیه محصولات و فراورده‌های محلی موجود بود آماده کرده و به همراه خود به آن مجلس برد و در پاسخ اصفهید فرخان که ازو پرسیده بود چرا به مجلس جشن وی نیامده است گفت: تمامی بار کاروان و محصولات در این مجموعه گردآوری شده است اعم از کشاورزی و صنایع دستی و غیره همه از برکت زمینهای پر برکت این ناحیه است و ما به وارد کردن چیزی محتاج نیستیم و کسی هم به اینجا نمیآید «به دلیل وجود جنگل و کوههای مرتفع» لیکن اقدام تو در ساختن شهری بزرگ موجب شهرت منطقه و حضور بیگانگان در اینجاست که با آشنائی با موهبت‌های طبیعی و ویژگیهای خاص منطقه بر حرص و طمع شاهان و حاکمان مناطق دیگر در تصرف طبرستان افزوده و جنگهای زیادی را باعث خواهد شد در حالیکه در گمنامی و غربت ما براحتی زندگی می‌کردیم و چنین امری که موجب نابودی ما است نیازی به جشن یا شرکت در آن ندارد. ۶۳

صرف نظر از ماهیت حقیقی یا افسانه‌ای بودن حکایت فوق الذکر واقعیت جالب و درستی در ارتباط با قابلیت‌های وسیع تولیدی کشاورزی یا صنعتی مطابق با شرایط تاریخی خاص این حکایت «۱۴ قرن پیش» وجود دارد.

در تاریخ ابن اسفندیار آمده است:

ابوالحسن بزدادی گفت پیری صدساله، خراسانی جواب آفاق یافتم که گفت اقالیم سبع را طوف کردم و عمر بسیاحی سیاه کرد. مثل طبرستان ولایتی برای آسایش و امن و خوش عیشی و پاکیزگی نیافتم و اگر کسی گوید جائی دیگر تواند بود نه از بصارت و بصیرت گوید، مقلد باشد.

..... هرگز درو ماران کشنده و کژدم و شیر و ببر و سباع و حشرات مودیه نباشد.  
..... و اجماع اهل عالمست که برای مقام متجمل را مثل طبرستان طرفی در همه دنیاست، مباحث از هیزم و میوه‌ها و نی‌ها و حشایش و ادویه دشت و کوه و کانه‌های گوگرد و زاج و سنگ سرمه و به بسیار جایگاه معادن زر و سیم که درویش را سبب منفعت است و تقیث و توانگر را تجارت و منال و انواع و انواع طرایف کتانی و پنبه‌ای و قزو صدف و کوردینها (نوعی گلیم یا نوعی پارچه) بر اصناف مختلف زرین و پشمین که شرق و غرب عالم از آنجا برند.

و یزدادی آورده است که در عهد اول برای اطلس و نسیج و عتابی بیش بها (گران قیمت) و انواع دیباج بهائی و سقلاطون<sup>۶۴</sup> مرتفع و شراب گران قیمت و کافوری که ورای آن نباشد بنکوئی و خوبی و بردهای ابریشمین و پشمین و باریک و انماط ستبر از چهرمی و قالبها و محفوری و آبیگینه‌های بغدادی و حصیرهای عبادانی بطبرستان آمدند و از آنجا باقصی بلاد دنیا جلب کرده که در همه آفاق مثل آنکه آنجا یافتند نبود.<sup>۶۵</sup>

اندیشه اینکه ابن اسفندیار به دلیل اینکه خود اهل طبرستان بود و این امر موجب مبالغه و صدور احکام کلی شده باشد شاید زیاد بیراه نباشد ولی میدانیم که وی مطالب را از تاریخ یزدادی نقل کرده است و از آن گذشته موارد مشابه آنچه که درباره وجود امتعه و کالاها و فراورده‌های معدنی و گاهی محصولات کشاورزی در مازندران از ابن اسفندیار به نقل از یزدادی آورده شد، بکرات و دفعات زیادی از سیاحان و نویسندگان که به نوعی خود از مازندران دیدار کرده و یا به نقل از گفته‌ها و نوشته‌های دیگران در آثار خود آورده‌اند وجود دارد که در حدود وسع نگارنده و پرهیز از ابطال متن آورده خواهد شد.

ابن حوقل نوشته است:<sup>۶۶</sup>

طبرستان سرزمینی پر از آب و میوه است. درختان بزرگ دارد و اغلب بیشه و جنگل است، بناهای آن از چوب و نی و اقلیمی پر باران است و بسا اوقات یکسال بی‌وقفه باران می‌آید و آفتاب ظاهر نمی‌شود. بامهای آنان با قرمید (خشت پخته - آجر) مفروش است.

وی می‌نویسد: در همه نواحی طبرستان ابریشم بدست می‌آید که به همه جا می‌فرستند و در میان کشورهای اسلامی و کز ناحیه‌ای در کثرت ابریشم به پایه طبرستان نمی‌رسد و چور خدنگ و نیز مورنگین که چوب آن سیاهی و سرخی دارد و شمشار (شمشاد؟) و شوحت (نوعی درخت کوهی) آنجا بی‌مانند است.

ابن حوقل باز در وصف طبرستان مینویسد:

مردم طبرستان پرمو، پیوسته ابرو و دارای سرعت تکلم و شتابناک و سبک‌اند، خوراک آنان نان و برنج و ماهی و سیر است و همچنین است دیلم و گیلان، از طبرستان جامه‌های گوناگون ابریشمی و پشمین گرانبها و گلیم سیاه شگفت انگیز (نمد؟) بدست می‌آید و جامه‌های هیچ سرزمینی بدین خوبی و گرانی نیست و هرگاه از زر بافته باشند مانند جامه فارس یا کمی گرانت‌تر است. در تمام طبرستان یک رودی که قابل کشتیرانی

باشد نیست، اما دریا به اینجا نزدیک است و کمتر از یک روز فاصله دارد. اصطخری در کتاب خود مطالبی را به همین مضمون و کاملاً شبیه به آن ضبط کرده است:

و از همه طبرستان ابریشم بسیار خیزد، خاصه به آمل و چوبینه از طبرستان به همه آفاق برند و مردم طبرستان بسیار موی و پیوسته ابرو باشند و سخن به شتاب گویند و بیشتر طعام ایشان نان برنج و ماهی بود و سیر بسیار خورند و از طبرستان اصناف جامه‌های ابریشمین و صوف خیزد و در همه طبرستان رودی نیست کسی کشتی در آن کار کند و دریا نزدیک باشد و بیشتر بیشه‌ها زهاها دارد.<sup>۶۷</sup>

ابن حوقل در تشریح صنایع دستی این مرز و بوم می‌نویسد:

در طبرستان دستار (دستمال) پنبه‌ای می‌بافند و شرابی (چارقد ابریشمی زنانه) و نیز دستک (نوعی ظرف) ساده و مذهب می‌سازند، طلای آنجا بی‌مانند است، چنانکه در جامه‌های زربفت طلای آن باقی می‌ماند، از این حیث مشهور است، پنبه آنجا شبیه صعده و صنعاء و اندکی زرد است و نیز از طلای آنجا جواهر خوبی می‌سازند که مردم عراق خریدار آن‌اند، سراسر طبرستان پر از آب و بیشه و درخت است.<sup>۶۸</sup>

لسترنج آورده است:

محصول آن نواحی (طبرستان) در قرن چهارم بقول مقدسی سیر و برنج و کتان و برندگان دریائی و ماهی بود، زیرا در آن ناحیه برخلاف نواحی دیگر ایران باران فراوان و آب بسیار بود، بعد از قرن چهارم بگفته قزوینی اهالی آن منطقه به تربیت کرم ابریشم و فرش و انواع پوشاک و دستار.

پارچه‌های ابریشمی و فرش و انواع پوشاک و دستار نیز در آنجا مییافتند، تهیه ظروف چوبی از قبیل انواع کاسه و اشیاء دیگر که آنها را از چوب شمشاد می‌ساختند رواج داشت.<sup>۶۹</sup>

فرهاد نعمانی نوشته است:

ابن فقیه در البلدان تصویر جالبی از تخصص شهرها و مناطق مختلف ایران در اواخر قرن سوم هجری بدست می‌دهد. وی در ذکر کالاهای شهرها چنین می‌نویسد: «..... و مردمان طبرستان و دیلمستان و قزوین راست، بافتن پوشاکهای رویانی و آملی و تهیه دستارچه و دستار و گونه‌های بسیاری از جامه‌های پنبه‌ای پشمی و ابریشمی و کتانی»<sup>۷۰</sup>

ابن اسفندیار از هنر زنان طبرستان تعریف کرده و در بیان شاهدهی بر ثروت این دیار و رواج کسب و رونق کار و بازار می‌نویسد:

..... و زنان باشند در طبرستان که بروزی یخسن صنعت دست پنجاه درهم کسب کنند و هرگز درو درویشی مرقع چنانکه در سایر بلاد باشند یافت نشود.<sup>۷۱</sup>

فرهاد نعمانی می‌نویسد:

پس از استقرار صلح در امپراطوری عثمانی و تعیین مرزهای آن بازرگانی در این منطقه «مازندران» شکوفا شد و فلات ایران از نظر موقعیت جغرافیائی و ترانزیتی آن نقش مهمی در بازرگانی بین‌المللی یافت، چرا که غالب راههای مهم زمینی باچین و هندوستان از ایران می‌گذشتند.<sup>۷۲</sup>

مروری در نوشته‌های سیاحانی که خود به مازندران سفر کرده و نویسندگان و محققانی که از نوشته‌ها و اسناد بجای مانده از گذشته استفاده کرده و آثاری بجا گذاشته‌اند و همچنین بررسی و مذاقه بر دیگر اسناد و مدارک متقدم و متأخر، ضمن اینکه شاهدهی بر ثروتهای طبیعی و صنایع دستی پیشرفته در طبرستان قدیم است در عین حال از وسعت ارتباط اقتصادی و بازرگانی منطقه نیز حکایت می‌کند، میتوان گفت مواد غذایی و محصولات کشاورزی و نیز دیگر مصنوعات ساخته دست بشر و نیز مواد و محصولات کانی و معدنی از این خطر به اقصی نقاط و مناطق شناخته شده آن روز حمل می‌شد.

غرض از نقل موارد معدودی سند و شاهد در مورد طبرستان بیان این نکته است که با توجه به این که آمل بر اساس شواهد مذکور در گذشته کرسی و مرکز طبرستان بوده و در مواردی نیز از این شهر با عنوان طبرستان نام برده شده است این نتیجه قابل حصول است که تقریباً تمامی قابلیت‌های مذکور اعم از طبیعی و یا مصنوعی در مقیاس وسیعی در آمل نیز موجود بوده است.

آمل بنابر شواهد منقول در قبل کرسی طبرستان و بزرگترین و آبادترین شهر آن نیز بوده و از ثروتمندترین مناطق طبرستان بشمار می‌رفته است و بر این اساس سهم مهمی در ظرفیت اقتصادی طبرستان در آن عهد داشته است.

مزیت مرکز ایالت بودن نیز موجب افزایش دادوستد و فعالیت‌های بازرگانی داخلی و خارجی نیز میشده و محوری نیز در ایجاد ارتباطات بازرگانی و یک کانون بزرگ و

پراهمیت اقتصادی محسوب می‌شد که در جای خود به این مدعا خواهیم پرداخت. شباهت اقلیمی تقریباً یکسان در تمامی طبرستان و وجود شرایط مشابه آب و هوایی ما را به این نتیجه می‌رساند که همچنانکه مذکور گردید قابلیت‌های یاد شده توسط متقدمین شامل منطقه مورد بحث ما «آمل» نیز بوده است.

پس از ذکر ویژگی‌های مشترک طبرستان و آمل بعنوان یک منطقه از آن در کلیه موارد در زمینه‌های تحت بررسی، بدلیل پرهیز از اطاله نوشتار به ذکر نوشته‌ها و مطالبی می‌پردازیم که بطور اخص در ارتباط با ویژگی‌های اقتصادی و بازرگانی آمل بوده و از نوشته‌های متقدمان یا محققان متأخر به یادگار مانده و این نگارنده به آنان دسترسی داشته است.

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب می‌نویسد:

هوایش (آمل) بگرمی مایل و مجموع میوه‌های سردسیری و گرمسیری از لوز (بادام) و جوز (گردو) و انگور و خرما و نارنج و ترنج و لیمو و مرکب «مراد پرتقال» و غیره آنجا فراوان باشد و مشمومات بغایت خوب، چنانچه اگر شهر بند شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد.<sup>۷۳</sup>

در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب که در سال ۳۷۲ نوشته شده است

آمده است:

و آبهای روانست سخت بسیار و از وی جامه کتان و دستار خیش و فرش طبری و حصیر طبری و چوب شمشاد و خیزد کسی بهمه جهان جائی دیگر نبود و از وی ترنج و نارنج خیزد و گلیم سپید گوش و گلیم دیلمی زربافت و دستارچه زربافت گوناگون و کیمخه خیزد و از وی آلاتها، چوبین خیزد، چون کفچه و شانه و شانه نیام و ترازو خانه و کاسه و طبق و طیفوری و آنج بدین مانند.<sup>۷۴</sup>

دهخدا به نقل از صاحب معجم البلدان آورده است:

از مصنوعات آمل سجاده‌های نیکو است.<sup>۷۵</sup>

و این رسته نوشته است:

در آنجا «آمل» فرشهای طبری بافته می‌شود.<sup>۷۶</sup>

ابن حوقل می‌نویسد:

آمل از قزوین بزرگتر و دارای بناها و عمارات درهم آمیخته و از نواحی دیگر

قدیم‌تر و بزرگ‌سال‌تر است.<sup>۷۷</sup>

لسترنج در رساله تحقیقی خود نوشت:

در اواخر دوران خلفای عباسی کرسی طبرستان آمل بود، هر چند که در قرن سوم طاهریان در ساری اقامت داشتند. آمل چنانکه مقدسی گوید از قزوین بزرگ‌تر بود و در آن حول و حوش جائی از آن آبادتر نبود. مقدسی درباره آمل گوید یک بیمارستان و دو مسجد جامع دارد، مسجد نو نزدیک باروی شهر و مسجد کهنه در کنار بازار و بین درختان واقع است و هر یک از آن دو رواقی بزرگ دارد. دادوستد آمل بسیار و برنج آن فراوان است و نهر بزرگی از میان شهر میگذرد و کشتزارهای آن را آب میدهد. بندرگاه آمل در مصب رودخانه آمل بدریای خزر قرار داشت و در آنجا شهرچه‌ای بود موسوم به عین‌الهم که باقوت آن را بصورت اهلم ضبط کرده و گوید محل بزرگی نیست.<sup>۷۸</sup>

نکته قابل توجه در بررسی بازرگانی و اقتصادی آمل معروفیت ابریشمی است که در این شهر بدست می‌آید، در قبل دیدیم که از ابریشم طبرستان تعریف شده و این منطقه جزو کانونهای پرورش ابریشم شناخته شده بود.

اصطخری در کتابش نوشت:

و از همه طبرستان ابریشم بسیار خیزد، خاصه به آمل.<sup>۷۹</sup>

بطروشفسکی در کتاب تاریخ اجتماعی. اقتصادی ایران آورد که منابع ایتالیایی قرون سیزده و چهارده میلادی انواع ابریشم خام صادره از ایران را برای کارگاههای بافندگی شهرهای ایتالیا مشخص کرده‌اند، ابریشم گیلان، ابریشم آمل از مازندران، ابریشم استرآباد از گرگان<sup>۸۰</sup> این موضوع در عین حال نشان دهنده ارتباط بازرگانی وسیع و گسترده آمل با شهرهای دیگر و نیز با تمدن‌ها و کشورهای بیگانه است بر اساس کتاب تاریخ طبرستان: بازار متاع سقسین و بلغار تا بعهد ما آمل بود و مردم از عراق و شام و خراسان و حدود هندوستان بطلب متاع ایشان به آمل آمدندی و بازرگانی مردم طبرستان بلغار و سقسین بود بحکم آنکه سقسین از آن لب دریا در مقابل آمل نهاد.....<sup>۸۱</sup> از نظر فرهاد نعمانی مهمترین شهرها از نظر اقتصادی عبارت بودند از نیشابور، ری، اصفهان و شیراز و دیگر شهرها مانند هرات، مرو..... آمل..... از نظر تولیدات دستی و بازرگانی اهمیت داشتند اما کوچکتر از چهار شهر قبلی بودند.<sup>۸۲</sup>

ایران در قرون سوم و چهارم و پنجم هجری مجدداً سبکهای قدیم خود را بیاد